ششم مسجدها نماز خواندن جاری کردن طریق یهود یانست که معمول یهود بود که بر قبور انبیا و صلحای خود مساجد مینا ساختند و نماز دران بیگذاردند مغالطه لاحول ولا قوة الا بالله العلی العظیم در نقل عبارت شرح ملا علی قاری حیفی عجیب و تصرفی غریب بکار رفته که فسقه و فجره از مثل آن در امور دنیویه احتراز می کنند که در دینیات ارباب فتوی و اصحاب دعوی تقوی مرتکب آن شوند عبارت شرح ملا علی قاری بر مشکوة اینست قال ابن الملک انما حرم اتخاذ المساجد علیها لان فی الصلوة فیها استنانا بسنة الیهود انتهی وقید علیها یفید ان اتخاذ المسجد بجنبها لا باس به ویدل علیه قوله صلعم لعن الله الیهود والنصارٰی الذین اتخذوا قبور انبیائهم وصالحیهم مساجد گفت ابن الملک حرام کرده نشد ساختن مساجد بر قبور مگر بسبب اینکه در نماز خواندن دران رفتن ست بطریق یهود تمام شد کلام ابن الملک وقید بلفظ علیها یعنی حرمت ساختن مساجد بر قبور فائده اینمعنی مید هد که ساختن مسجد در جنب قبور منع نیست و برین امر یعنی منع نبودن ساختن مسجد در جنب قبور حدیث دیگر دلالت میکند که فرمود رسول صلی الله علیه وسلم لعنت کرد خدا یهود و نصاری را که قبرهای پیغمبران و صالحان خود را مسجد ساختند انتهی ببینید که چه حال ست ملا علی قاری فقره انما حرم اتخاذ المساجد علیها لان فی الصلوة فیها استنانا بسنة الیهود مقوله ابن مالک نقل نموده بلفظه انتهی نوشته و بعد ازان خود میگوید وقید علیها یفید ان اتخاذ المساجد بجنبها لا باس بها و بعد ازان خود میگوید ویدل علیه قوله الخ پس مقوله ابن مالک را مقوله ملا علی قاری قرار داده لفظ انتهی در فقره وقید علیها یفید ان اتخاذ المساجد بجنبها لا باس بها که محل حراجع آن بود بسبب مخالفت دعوی خود از میان دور کرده و فقره ویدل علیه را با کلام ابن مالک خلط کرده است اینست حال نقل عبارت شرح و لطف ترجمه زیاده ازان که بر عبارت ساخته خودش هم اطلاق ترجمه نمی آید چنانچه در ادنی تامل ظاهر میگردد و نعوذ بالله من شرور انفسنا و من سیئات اعمالنا

ہدایہ توجیہ کلام مجیب در حل اعتراض معترض غریب بدو طریق صحیح امکانی دارد طریق اول حسن است و طریق دوم احسن آنست که عبارت ویدل علیها الخ بسہو کاتب مکتوب شده در اصل

نسخهٔ موجود نیست و با عبارت مجیب مست عبارت شرح نیست چنانچه سیاق ترجمه شاهد بر همین
ست پس در ترک عبارت و قید علیها الخ اشعار بعدم استحباب سپناها ست و علیها در حدیث
و قول ابن الملک بطریق عموم مجاز شامل معنی حولها است واستعمال علی بمعنی حول کثیر الوقوع است
کما فی تفسیر الجلالین فقالوا ای الکفار ابنوا علیهم ای حولهم بنیانا یسترهم ربهم اعلم بهم
قال الذین غلبوا علی امرهم امر الفتیة وهم المؤمنون لنتخذن علیهم ای حولهم انتهی وکذا فی الصغیر
وغیره من التفاسیر واز اینجاست که فاضل فیروزآبادی در سفر السعادة نوشته و نهی فرمود که بر
سر قبرها مساجد بنا کنند و بر گورها چراغ افروزند و بر فاعل آن لعنت کرد انتهی و در ترجمه حسن با ثبات
عبارت مسطوره سبقت آمده و عبارت و قید علیها الخ برای اشعار مذکور است پس عجیب غلطی بنسخه قرنا
و مفهوم ابن مالک را باعث و توعش در کتاب علامتقوله علا قرار داد و این طریق شایع و متعارف علما
جمهور است که گفته میشود فی البحر الرائق کذا و فی العالمگیریة کذا حال آنکه در این کتب از دیگر
کتب منقول می باشد و همچنین می گویند که قال صاحب الخلاصة مثلا کذا حال آنکه صاحبش از دیگران
نقل می کند و معتبر در این باب آنست که علمای عربیه تصریح کرده اند که قول در چند معنی مستعمل می شود
از آن جمله بمعنی حکم و خطاب و شهادت و تفسیر و اشارت و روایت آمده فلا مضایقة فی اسناد قول
ابن الملک الی الملا علی القاری ثانیا این همه اشتباه ناشی از عدم ملاحظهٔ شرح مصابیح ابن ملک
ست از اینجاست که معترض هر جا لفظ ابن ملک را ابن الملک می نویسد زیرا که در نسخه مرقات
که نزد مجیب موجود بود بیقین معلوم میشود که لفظ قال ابن الملک نباشد و صحت این نسخه برجسته
شرح مصابیح مخفی نخواهد ماند فقیر شرح مصابیح ابن مالک را دیده این عبارت را در آن نیافت
و شرح این حدیث را حواله بشرح حدیث لعن الله الیهود والنصاری اتخذوا قبور انبیائهم مساجد
کرده و در شرح آن حدیث هم این عبارت نیافتم چنانچه عبارت شرح مصابیح ابن ملک در مقام تحریر
می کنم تا حقیقت حال بخوبی منکشف شود و اشتباه باحسن وجه مندفع گردد قوله والمتخذین
علیها المساجد هذا مثل قوله لعن الله الیهود والنصاری اتخذوا قبور انبیائهم مساجد اسم

قوله لعن الله اليهود والنصارى وعلة دعائه عليه السلام على اليهود والنصارى باللعنة انهم يصلون في المواضع التي فيها انبياءهم عليهم السلام مدفونون اما للسجود لهم وهذا الكفر لان السجود لا يجوز الا لله واما لاعتقادهم ان الصلوٰة ثمه افضل لكونها خدمته وتعظيما لانبيائهم وهذا شرك لانه لا يجوز ان يقصد بالصلوٰة الا التعظيم الله تعالى وطاعته وعلة نهيه عليه السلام امته عن الصلوٰة في المقابر الاحتراز عن مشابهة اليهود والنصارى انتهى وآنچه معترض از بعض كتب جواز بناء مساجد بجوار صالح نقل نموده اولا آن اقوال علماء شافعيه اند كه همه از ابن حجر و قاضي بيضاوي نقل ميكنند وايشانان از علماء شافعيه اند ثانيا ازان بناء مساجد در مقبره ثابت نمى شود بلكه ازان صرف همين قدر ثابت مى شود كه اگر در جوار قبر صالح مسجدے بنا كنند درست است پس اين جواز در ان محل خواهد بود كه يك قبر باشد نه در مقبره وازان مجيب هم منع نفرموده بلكه مجيب صرف بناء مساجد در مقابر و بر قبور حرام گفته و خارج از حد مقبره را جائز نوشته وآنكه اشعار مى كرده كه مراد از اتخاذ مسجد قبور سجده كردن قبور راست نه بنا كردن مساجد بر قبور چنانكه مجيب فهميده منشاش عدم تعمق نظر ست ودر عبارت مرقات كه ملا على قارى در شرح والمتخذين عليها المساجد آورده حيث اورده استدل على الحرمة بان في الصلوٰة فيها استنانا بسنة اليهود پس لفظ فيها را ديده مراد حديث بايد فهميد تماشا آنست كه خود معترض از مجمع البحار نقل نموده در ح ما كره من اتخاذ المسجد على القبور اراد به تسوية القبور مسجدا اليصلى فيه وقيل ان يبنى عنده مسجد ليصلى فيه الى القبور مگر از غايت تعصب بر مجيب جرح مى نمايد و مطلب كتاب پى نمى برد نعوذ بالله من ذلك ودر خير جاری شرح صحيح البخاری مى نويسد قوله وما يكره من الصلوٰة عطف على ان ينبش فانه استفهام تقريرى فيعود الى معنى الخبر وهذا العطف من قبيل عطف العلة على المعلول لان كراهة اتخاذ المساجد لاجل لزوم اداء الصلوٰة في القبور او اليها وهو مكروه ويحتمل ان يكون من عطف الاعم على الاخص انتهى وآنكه ملا على قارى اول نوشته بسبب لعنهم الخ ودر آخر گفته كذا قاله بعض الشراح من ائمتنا معلوم بايد كرد كه از بعض الشراح مراد ابن ملك ست واصل مطلب عبارت ابن ملك كه سابقا منقول

شده دریافت باید کرد پس اشکال آن امر واقعی بخوبی خواهد شد و آنکه از قاضی آورده اول آنکه از علمای شافعیه است ثانیاً ملا علی قاری خود قول او را رد کرده است مگر معترض آن عبارت را گذاشته صرف عبارت قاضی نقل کرده است چنانچه عنقریب توضیح این امر کرده خواهد شد فقیر میگوید که همین بنا کردن مساجد بر قبور مراد ست از حدیث لعن الله الیهود والنصاری اتخذوا قبور انبیائهم مساجد و تفسیرش از حدیثی که ابو الحسین مسلم بن حجاج قشیری نیشاپوری در صحیح خود در باب النهی عن بناء المساجد علی القبور آورده باید جست حیث قال حدثنی زهیر بن حرب ثنا یحیی بن سعید ثنا هشام اخبرنی ابی عن عائشة ان ام حبیبة وام سلمة ذکرتا کنیسة رأتاها بالحبشة فیها تصاویر لرسول الله صلعم فقال رسول الله صلعم ان اولئک اذا کان فیهم الرجل الصالح فمات بنوا علی قبره مسجدا وصوروا فیه تلک الصور اولئک شرار الخلق عند الله یوم القیامة کاشکی معترض مشکوٰة را هم می دید این حدیث را می یافت و تفسیر حدیث لعن الله الیهود الحدیث می دریافت چه در آن در باب التصاویر نوشته عن عائشة قالت لما اشتکی النبی صلعم ذکر بعض نسائه کنیسة یقال لها ماریة وکانت ام سلمة وام حبیبة اتتا ارض الحبشة فذکرتا من حسنها وتصاویر فیها فرفع راسه فقال اولئک اذا مات فیهم الرجل الصالح بنوا علی قبره مسجدا ثم صوروا فیه تلک الصور اولئک شرار خلق الله متفق علیه و در باب المساجد و مواضع الصلوٰة مشکوٰة مرقوم ست عن عائشة ان رسول الله صلعم قال فی مرضه الذی لم یقم منه لعن الله الیهود والنصاری اتخذوا قبور انبیائهم مساجد متفق علیه و چون مورد این هر دو حدیث در حالت مرض بروایت عائشة رضی الله عنها ثابت پس حکم تفسیر دیگری انداختن از بس مناسب و یؤیده ما صرح به ابن الحجر العسقلانی فی فتح الباری شرح صحیح البخاری بعد باب الصلوٰة فی البیعة لقوله یحتمل ان یکون ذلک فی الوقت الذی ذکرت فیه ام سلمة وام حبیبة امر الکنیسة التی رأتاها بارض الحبشة فکانه صلعم علم انه مرتحل من ذلک المرض فخاف ان یعظم قبره کما فعل من مضی فلعن الیهود والنصاری اشارة الی ذم

بن لیفعل فعلهم انتهی وآنکه بعدم موافقت عبارت عینی بدعا ایما نموده از جهت عدم تفرقه
است در نهی عن ذلک وعن مثل ذلک چه در عینی مرقوم ست فمنع المسلمین عن مثل
ذلک پس مراد از مثل بنا کردن مساجد ست نزد قبور برای سجود وعبادت کردن وشاید در
ایراد آن ایما بانست که بعضی شراح درین حدیث باین نهج هم توجیه کرده اند لیکن چون این
مقطوع نیست لهذا اقتصار بران نمی کنیم وفتوی بر احتیاط می دهیم در رحمانی می نویسد یکره ان یبنی
علی القبور مسجد لیصلی فیه انتهی ودر خلاصة الفقه می نویسد مکروه ست بنا کردن مسجد بر قبر انتهی و
در شرعة الاسلام وخزانة الروایه همچنین ست **عبارت مائة** ومکان بر قبور مثل قبر وغیرها
ساختن حرام وممنوع ست بموجب حدیث وروایات کتب فقه عن جابر رض قال نهی رسول
الله صلعم ان یجصص القبر وان یبنی علیه وان یقعد علیه رواه مسلم کذا فی المشکوة ومراد از بنا در حدیث
عام که عمارت بنا نموده شود یا خیمه استاده کنانیده شود چنانچه از ترجمه مشکوة شیخ عبد الحق وشرح
مشکوة ملا علی قاری معلوم می شود **مغالطه** ظاهرا مجیب شرح ملا علی قاری را ندیده یا دیده
ودانسته اغماض نموده چه ملا علی قاری بعد نقل از کتاب توربشتی یحتمل الوجهین احدهما البناء
علی القبر بالحجارة وما یجری مجریها والاخری ان یضرب علیها خباء ونحوه کلاهما منهی عنه
لعدم الفائدة فیه میگوید ثلث فیستفاد منه انه لو کانت الخیمة لفائدة مثل ان یقعد للقراءة تحتها
فلا تکون منهیة قال ابن الهمام واختلف فی اجلاس القارئین للقراءة عند القبر والمختار عدم
الکراهة بعده نوشته قال بعض الشراح عن علمائنا لا اضاعة المال قد اباح السلف البناء
علی قبر المشائخ والعلماء المشهورین لیزورهم الناس ویستریحوا بالجلوس فیه اصل مطلب باکه ختم
مسئله بر آنست یعنی مباح کردن سلف بنا را بر قبر مشائخ وعلما نظر نه نموده وشیخ عبد الحق در
ترجمه مشکوة می نویسد ودر شرح وان یبنی علیه ونهی کرد از آنکه بنا کرده شود بر گور وبعضی گفته اند
که مراد بنا کردن قبه یا سنگ وامثال آن وبعضی گفته اند که مراد به بنا خیمه زدن وماننده آن ست
که نیز مکروه ست ومنهی عنه پس از شرح ملا علی قاری خیمه استاده نمودن برای فائده و

بنا بر قبور مشایخ و علمای مشهورین جائز دارد از ترجمه شیخ عبد الحق بنا بر خیمه نه بغرض تقیید
ملا علی قاری بیان نموده کرده یافته میشود پس حکم مجیب بحرمت مخالف هر دو ست هدایه
رفع اوهام متوهم بوجوه متصور ست اولاً قول مجیب چنانچه از ترجمه مشکوة شیخ عبد الحق و شرح مشکوة
ملا علی قاری معلوم میشود انتهی اسناد تعمیم ست نه استدلال تحریم و چون قول مذکور استدلال تحریم نباشد
قول معترض که حکم مجیب بحرمت مخالف هر دو ست چه فائده بخشد زیرا که در مخالفت هر دو باکی نیست
کما اشار الیه المجیب بقوله پس اگر کسی جواز آن نویسد اعتبار او نخواهد بود زیرا که مخالف احادیث
و کتب فقه معتبره است انتهی فلا اغماض عن الشرح ثانیاً آنکه جائیکه ماده نهی و کراهت در باب بنا آمده
از ان حرمت مراد دارند و استعمال ماده کراهت بمعنی حرمت کثیر الوقوع ست چنانچه قهستانی لفظ کره
را در قول کره تقبیل الرجل به حرم تفسیر کرده و نهی بنا در هر دو کتاب موجود و روایت اباحت نزد من
صورت خاصه چون اضعف و شاذ و خلاف حدیث بود لهذا انتزلت بمنزلة المعدوم اعتداد با
نرفت ثالثاً اطلاق حرمت بر کراهت تحریمیه درست ست چنانچه در رد المحتار می نویسد افاد
فی البحر صحة اطلاق الحرمة علی المکروه تحریماً انتهی رابعاً آنچه مجیب فرماید که مکان بر قبور و غیر ساختن
حرام و ممنوع ست انتهی در تنزل از حرام بسوی ممنوع اشعار بآنست که درین چیز حرمت و کراهت
هر دو موجود اما حرمت از جهت زینت ست و کراهت از جهت احکام نعبد دفن از همین جا ست که چون
بعضی نظر بر اول کردند حکم حرمت دادند و بعضی دیگر چون نظر بر ثانی کردند حکم کراهت نمودند و اکثر
بر هر دو نظر کردند تصریح بهر دو ساختند پس در عبارت متن مواهب الرحمان غرض از ذکر للزینة
تعلیل حرمت ست نه تقیید بنا کما زعمه المعترض و قول اباحت مخالف حدیث ست چه حدیث مطلق
در نهی بنا وارد ست و از اصول اصولیین ست که تا دامیکه دلیل تقیید ظاهر نشود حکم مطلق بر اطلاق باید ثبت
کما فی التنقیح متن التوضیح حکم المطلق انما یجری علی اطلاقه انتهی خامساً عبارت توربشتی دال ست بر
نهی بنا مطلق ست و غرض از استفاده قدح در تعلیل ست نه استنباط مسئله اگر استنباط مقصود
می بود نه تعلیل ثانی که توربشتی آورده مخدوش می شد و کما علی قاری آنرا هم بعد قوله

ردالمحتار عدم الکراهة باین طور نقل نموده که قال التورپشتی ولانه من صنع الجاهلیة ای کانوا
یظلون علی المیت الی السنة قال وعن ابن عمر انه رای فسطاطا علی قبر اخیه عبد الرحمن فقال انزعه
یا غلام فانما یظله عمله وچون معترض این عبارت را مضر مدعای خود دید لهذا از میان حذف نموده
گفت بعده نوشته قال بعض الشراح الخ اینست حال معترض که چنان اتباع هوا غالب دارد که انچه از
کتابی مفید خود می یابد بی تامل می نویسد وانچه مضر مطلب در همان کتاب می بیند از ان اعراض میکند
پس غرض انحضرت نیست مگر تلبیس سنت بر سم جاهلیت والحاق شریعت به ترویج بدعت معاذ الله
ومع ذلک ملا علی قاری قبل از نقل عبارت تورپشتی از ازهار آورده که النهی فی البناء للکراهة ان کان
فی ملکه وللحرمة ان کان فی مقبرة مسبلة ویجب الهدم وان کان مسجدا انتهی وعبارت قد اباح السلف
الخ قول بعض شراح ست که تشریح آنهم عنقریب می آید نه قول ملا علی قاری چنانچه لفظا انتهی
که در مرقات بعد عبارت مذکور مرقوم ست شاهد بر همین ست پس جواز چگونه از شرح ملا علی قاری
ثابت خواهد شد بلکه صریح در شرح مذکور بدعت ضلالة بودن بنار قبور مرقوم ست چنانچه در
شرح بدعت ضلالة نوشته وهی ما انکره ائمة المسلمین کالبناء علی القبور وتجصیصها وانچه از
جواب ثانی وثالث بخاطر رسد به تامل در عبارت ازهار دفعش باید چون درین هنگام از رفع اوهام
متوهم الفراغی دست داد پس تحقیق وتنقیح این مسئله بوجه احسن مستحسن افتاد اقول وبه نستعین
ابو عیسی ترمذی در جامع خود از جابر رضی الله عنه روایت می کند که قال نهی رسول الله صلعم
ان تجصص القبور وان یکتب علیها وان یبنی علیها وان توطا یعنی گفت حضرت جابر رضی الله عنه که
منع فرمود آنحضرت صلی الله علیه وسلم از انکه گچ کرده شوند قبرها واز انکه نوشته شود برانها واز انکه
بنا کرده شود برانها واز انکه پامال کرده شوند وابو الحسین مسلم بن حجاج قشیری نیشاپوری
در صحیح خود از حبان ابی الهیاج بن حصین اسدی که از کبار تابعین ست می آرد قال قال لی
علی رضی الله عنه الا ابعثک علی ما بعثنی علیه رسول الله صلی الله علیه وسلم ان لا تدع تمثالا الا طمسته
ولا قبرا مشرفا الا سویته یعنی گفت ابو الهیاج اسدی که فرمود مرا علی رضی الله عنه بدان آگاه

باش کہ میفرستم ترا برانچہ فرستاد مرا رسول خدا صلی اللہ علیہ وسلم آنکہ مگذار ہیچ بتی و صورتی را
مگر آنکہ ناپدید کنی او را و مگذار ہیچ گوری بلند و سر برآمدہ مگر آنکہ برابر کنی او را و مراد از گور بلند اینجا
بنا ست کما صرح بہ ابن الہمام فی فتح القدیر بقولہ اما ما فی مسلم عن ابی الہیاج الاسدی قال
قال لی علی رضی اللہ عنہ الا ابعثک علی ما بعثنی علیہ رسول اللہ صلعم ان لا تدع تمثالا الا طمستہ ولا قبرا مشرفا
الا سویتہ فہو علی ما کانوا یفعلونہ من تعلیۃ القبور بالبناء الحسن العالی انتہی و حافظ الاسلام محمد
بن اسمعیل بخاری در صحیح خود در باب الجریدۃ علی القبر می آرد و رای ابن عمر فسطاطا علی قبر
عبد الرحمن فقال انزعہ یا غلام فانما یظلہ عملہ و علی بن عبد اللہ اندلسی در شرح نسائی می نویسد
اختلفوا فی البناء فمذہب الامام احمد و ابو حنیفۃ فی روایۃ والرافعی و داود الظاہری انہ حرام
مطلقا سواء کان فی مقبرۃ مسبلۃ او فی ملک البانی و قال مالک والشافعی والثوری
والاوزاعی و ابو حنیفۃ فی روایۃ اخری انہ حرام ان کان فی مقبرۃ مسبلۃ و مکروہ ان کان فی
ملک البانی انتہی و امام ابو زکریا محی الدین یحیی نووی در شرح صحیح مسلم تحت حدیث جابر رضی
اللہ عنہ میفرماید اما البناء علیہ فان کان فی ملک البانی فمکروہ و ان کان فی مقبرۃ مسبلۃ فحرام نص
علیہ الشافعی والاصحاب قال الشافعی فی الام و رأیت الائمۃ بمکۃ یامرون بہدم ما بنی و
یؤید الہدم قولہ صلعم ولا قبرا مشرفا الا سویتہ انتہی طیبی در شرح مشکوۃ می نویسد قولہ
و ان بنی علیہا یحتمل وجہین احدہما البناء علی القبر بالحجارۃ و ما یجری مجراہا والآخر
ان یضرب علیہا خباء او نحوہ و کلاہما منہی عنہ لانعدام الفائدۃ ولانہ من صنیع اہل الجاہلیۃ
انتہی و ابن حجر مکی در تحفہ نوشتہ ولو بنی فی مقبرۃ مسبلۃ ہدم وجوبا لحرمتہ کما فی المجموع لما
فیہ من التضییق مع ان البناء یتابد بعد انمحاق المیت فیحرم الناس تلک البقعۃ و قد افتی
جمع بہدم کل ما بقرافۃ مصر من الابنیۃ حتی قبۃ امامنا الشافعی التی بناہا بعض الملوک و ینبغی
لکل احد ہدم ذلک ما لم یخش منہ مفسدۃ فتعین الرفع علی الامام اخذا من کلام ابن رفعۃ
فی المطلب انتہی و در برہان شرح مواہب الرحمان می نویسد ولا یجصص لما قال الشافعی

و مالک نا فی صحیح مسلم عن ابی الهیاج الاسدی قال قال لی علی رضه الا ابعثک علی ما بعثنی
علیه رسول الله صلعم ان لا تدع تمثالا الا طمسته ولا قبرا مشرفا الا سویته وعن ابی علی
الهمدانی قال کنا مع فضالة بن عبید فهو فی صاحب لنا فامر فضالة بقبره فسوی ثم قال
سمعت رسول الله صلعم یامر بتسویتها و ابو داؤد برودس بارض الروم ثم قال هی
جزیرة فی البحر قلنا هو محمول علی ما کانوا یفعلونه من تعلیة القبور بالبناء العالی لما رواه
محمد بن الحسن فی الآثار اخبرنا ابو حنیفة قال حدثنا شیخ لنا یرفعه الی النبی صلعم انه نهی
عن تربیع القبور وتجصیصها و یحرم البناء علیه للزینة لما رویناه و یکره للاحکام بعد الدفن
لان البناء للبقاء والقبر موضع الفناء انتهی و در جوهره نیره شرح قدوری می نویسد و یکره
تطیین القبور و تجصیصها والبناء علیها والکتابة علیها لقوله صلعم لا تجصصوا القبور ولا تبنوا علیها
ولا تقعدوا علیها ولا تکتبوا علیها انتهی و در زیلعی شرح کنز می نویسد یکره ان یبنی علی القبر انتهی
و در بحر رائق شرح کنز الدقائق می نویسد ولا یرفع علیه بناء قالوا اراد به السفط الذی یجعل
فی دیارنا علی القبر انتهی و نیز در بحر رائق ست و فی فتح القدیر یکره الدفن فی الاماکن التی
تسمی فساقی انتهی وهی من وجوه الاول عدم اللحد الثانی دفن الجماعة فی قبر واحد
بغیر ضرورة الثالث اختلاط الرجال بالنساء من غیر حاجة کما هو الواقع فی کثیر منها الرابع
تجصیصها والبناء علیها انتهی و در منح الغفار می نویسد ولا یجصص القبر ولا یطین ولا یرفع
علیه بناء لحدیث جابر نهی رسول الله ان یجصص القبر وان یقعد وان یبنی علیه وان یکتب
علیه وان یوطأ والتجصیص طلاء البناء بالجص بالکسر و بالفتح کذا فی المغرب و فی الخلاصة و
لا یجصص القبر ولا یطین ولا یرفع علیه بناء انتهی و در شرح مجمع البحرین مرقوم ست و
کره ایضا ان یبنی علیه انتهی و در صغیری شرح منیة المصلی می نویسد و عن ابی حنیفة رح
انه یکره ان یبنی علیه من بناء او بیت او قبة او نحو ذلک انتهی و در مستملی شرح منیة المصلی
می نویسد و عن ابی حنیفة رح یکره ان یبنی علیه بناء من بیت او قبة او نحو ذلک انتهی و در جامع

الرموز شرح مختصر وقایه می نویسد کره ان یکتب علیه اسم صاحبه وان یبنی علیه بناء ویتقشش
ویصنع ویرفع ویجصص وفی المضمرات عن النبی صلعم انه قال صفق الریاح وقطر الامطار علی قبر
المؤمن کفارة لذنوبه انتهی ودر طحطاوی حاشیه در مختار بذیل ولا یرفع علیه بناء مرقوم ست یحرم البناء
علیه للزینة ویکره للاحکام بعد الدفن قوله فی الامداد لان البناء للبقاء والقبر موضع الفناء انتهی
ودر طحطاوی حاشیه در مختار می نویسد فی الشرنبلالیة عن البرهان یحرم البناء علیه للزینة ویکره للاحکام
بعد الدفن انتهی ودر عقد اللآلی که مصنف او ابو القاسم یونس از اجل تلامذه فقیه ابو اللیث سمرقندی
ست یحرم تعلیة القبور والبناء علیها لانه قد روی عن علی کرم قال کان رسول الله صلعم فی
جنازة فقال ایکم ینطلق الی المدینة فلا یدع فیها وثنا الا کسره ولا قبرا الا سواه ولا صورة الا لطخها
فقال رجل انا یا رسول الله فعاد فقال ع رسول الله لا قبرا الا سویته ولا صورة الا لطختها ثم
قال رسول الله صلعم من عاد الی صنعة شیء من هذا فقد کفر بما انزل علی محمد انتهی ودر فتاوی
قاضیخان می نویسد لا یجصص القبر لما روی عن النبی صلعم انه نهی عن التجصیص والتقصیص
وعن البناء فوق القبر قالوا اراد بالبناء السقط الذی یجعل علی القبور فی دیارنا لما روی
عن ابی حنیفة انه قال لا یجصص القبر ولا یطین ولا یرفع علیه بناء وسقط انتهی ودر فتاوی عالمگیری
در باب زیارة القبور می نویسد ولو اتخذ کاشانا ما یدفن فیها موتی کثیرة یکره ایضا لان
البناء علی المقابر یکره انتهی ودر فتاوی رحمانیه می نویسد یکره ان یضرب علیه فسطاط او قبة
لیظل القبر وانما یظل المیت عمله انتهی ودر فتاوی سراجیه می نویسد یکره البناء علی القبور
انتهی ودر ابراهیم شاهی می نویسد یکره ان یضرب علیه فسطاط او قبة انتهی ودر مختار الفتاوی
می نویسد لا یبنی علی راس القبر ولو فعل یکره انتهی ودر فتاوی عجیب می نویسد یکره البناء علی قبور
انتهی ودر مفید المستفید می نویسد کره ابو حنیفة رح البناء علی القبر انتهی ودر مفید الحسنین نوشته
البناء علی القبور حرام ومن قال باباحته فاباح ما نهی عنه رسول الله انتهی ودر امداد الفتاح شرح
نور الایضاح می نویسد یحرم البناء علیه للزینة ویکره للاحکام بعد الدفن انتهی ودر محیط می نویسد

کره ابو حنیفة البناء علی القبر انتهی و در حجة العلامی نویسد لا یجوز البناء مثل القبة وغیرها علی القبور
سواء کانت للاولیاء والصلحاء والعلماء ام لغیرهم انتهی و در شرعة الاسلام می نویسد یکره ان
یبنی علیه مسجد لیصلی فیه وان یضرب علیه فسطاط او قبة یقام بها لیظل القبر فانما یظل المیت عمله انتهی
وابن القیم در اغاثه می نویسد من جمع بین سنة رسول الله صلعم فی القبور وما امر به وما نهی عنه
وما کان علیه الصحابة والتابعون وبین ما کان علیه اکثر الناس الیوم رای احدهما مضادا للآخر و
مناقضا له بحیث لا یجتمعان ابدا فانه علیه السلام نهی عن الصلوة عند القبور وهم یصلون عندها
ونهی عن اتخاذ المساجد علیها وهم یبنون علیها مساجد ویسمونها مشاهد ونهی عن ایقاد السروج
علیها وهم یوقفون ویوقدون علیها القنادیل والشموع بل یوقفون لذلک اوقافا ونهی عن
تجصیصها والبناء علیها وهم یوقفونه ویجصصونها ویعقدون علیها القباب انتهی و قاضی ابراهیم
ناگوری در کتاب مجالس الابرار می نویسد وکذا القباب التی بنیت علی القبور یجب هدمها لانها
اسست علی معصیة الرسول ومخالفته وکل بناء اسس علی معصیة الرسول ومخالفته فهو اولی بالهدم
اولی من مسجد الضرار لانه علیه السلام نهی عن البناء علی القبور ولعن المتخذین علیها المساجد فیجب المبادرة و
المسارعة الی هدم ما نهی عنه رسول الله صلعم ولعن فاعله انتهی و در خلاصة الفقه می نویسد
مکروه است خیمه زدن بر قبر یا قبه بر آرند تا سایه کند قبر را انتهی و در هدیه هندی می نویسد مکروه است بنای
چیزی بر گور و در زمینی می نویسد بر گور قبه و عمارت نشاید لقوله علیه السلام صفق الریاح وقطر الامطار علی
قبر المؤمن کفارة لذنوبه انتهی و در درهم الکیس می نویسد مکروه است بنا کردن بر قبر خانه یا قبه تا
آن قبه بر او سایه نیز مکروه است انتهی قاضی ثناء الله پانی پتی در مالابد منه می فرماید آنچه بر قبور اولیا
عمارتهای رفیع بنا میکنند و چراغان روشن میکنند و ازین قبیل هرچه میکنند حرام است یا مکروه است
الغرض اگر اشتغال این روایات از صحاح و کتب معتبره فقه استقصا نموده شود فرصتی باید
و دفتری گردد اما آنچه در باب امتناع بنا از قول آنحضرت و صحابه و تابعین و تبع تابعین و ائمه
مجتهدین و فقها و محدثین متقدمین و متاخرین مذکور شد خلاصه اش آنکه پیغمبر ما صلی الله علیه

از بنا بر قبر منع فرموده حضرت علی کرم الله وجهه ابی الهیاج تابعی را برای هدم بنا و قبور فرستاده
و عبدالله بن عمر به ترع فسطاط حکم نموده و امام احمد و امام ابوحنیفه در یک روایت و امام رافعی و
داؤد ظاهری قایل شده که بنا بر اهل سنت که در مقبره مسبله تا بنیاد در ملک باقی مطلقا حرام است
و امام مالک و امام شافعی و سفیان ثوری و عبدالرحمن اوزاعی از مجتهدین بالمذهب و نیز
امام ابوحنیفه در روایتی دیگر در مقبره مسبله بحرمت متفق ایشان شده و در ارض ملک باقی حکم کراهت
داده اند و امام شافعی در کتاب ام فرموده و دیدم ائمه مکه را که بهدم ابنیه سابقه حکم می نمودند و
امام محیی الدین یحیی نووی و علی بن عبدالله اندلسی و حسین بن عبدالله طیبی و ابن حجر مکی
از شراح محدثین و امام ابن همام و قاضیخان و فخرالدین زیلعی و مصنف برهان و صاحب
جوهره نیره و صاحب بحر الرائق و صاحب منح الغفار و شارح مجمع البحرین و صاحب صغیری و
سید ابراهیم حلبی شارح منیه و مصنف جامع الرموز و فقیه ابوالقاسم و اصحاب فتاوی خوارزمی
و صاحب فتاوی رحمانیه و مصنف سراجیه و مؤلف ابراهیم شاهی و صاحب فتاوی عجیب و صاحب
مفید المستفید و صاحب مفید المؤمنین و صاحب امداد الفتاح و صاحب محیط و صاحب
حجة العلماء و صاحب شرعة الاسلام و ابن قیم صاحب اغاثه و صاحب مجالس و صاحب خلاصة الفقه
و صاحب برهنه و صاحب زینی و مصنف درهم الکیس و قاضی ثناء الله پانی پتی و سید احمد
طحطاوی و شیخ عابد سندی محشیان در مختار از اکابر فقهای حنفیه متقدمین و متاخرین همه از
بنای قبور منع کرده اند بلکه اکثری ایشان بحرمت و کراهت تصریح فرموده اند پس اگر در کدام
کتاب خلاف تصریح ائمه اربعه و دیگر مجتهدین بالمذهب و جمهور فقها و محدثین روایت تجویز بنا
بر قبور یافته شود شاذ و نادر و قول جرح و مجروح است قابل اعتبار نیست اصل آنست که در
باب رد مرجوح و مقبول و مجروح تمیز کردن منصب نقادان فن است نه کار رعایا و جاهلان و بقالان
و فرقه هوائیه را از تحقیق و تنقیح نصیبی نداده اند بلکه مسلک این طائفه آنکه آنچه از قول مرجوح و
مجروح مخالف کتاب و سنت و متضاد قیاس مجتهدین و اجماع امت موافق هوا و طبع انسان

خود بیانید بهانه القول علیه قرار دهند مشرب ایشان تمسک بتابعت ست و مذهب ایشان در تبیان

و حکایت **عبارت مائته** دی جامع الاصول بروایة النسائی نهی النبی صلعم ان یبنی

علی القبر او یزاد علیه او یجصص انتهی **مغالطه** انچه در شرح حدیث اول گذشت بعینه در

معنی این حدیث هم ست **هدایه** این کمال تعلیط ست که بیننده در بادی الرای بداند که شاید

آنحضرت شرح حدیث چنان کرده اند که از ان بنا بر قبر درست معلوم میشود پس عبارت

شیخ که معترض آنرا در شرح حدیث اول آورده است درینجا نقل کردن ضرورست تا ناظر در اول

نظر ازین وهم خلاصی یابد اینست عبارت ترجمه شیخ در شرح وان یبنی علیه نهی کرد از انکه

بنا کرده شود بر گور و بعضی گفته اند که مراد بنا کردن ست به سنگ و مانند آن و بعضی گفته اند

که مراد به بنا خیمه زدن و مانند آن ست که نیز مکروه ست و منهی عنه انتهی **عبارت مائته** دی

متن مواهب الرحمن فی مذهب النعمان ویحرم البناء علی القبر ویکره للاحکام لبعد الدفن

انتهی **مغالطه** حرمت درین روایت معلل بزینت ست پس اگر بنا برای زینت نباشد

بلکه برای فائده مثل نشستن برای قرآن خواندن و استراحت وغیره حرام نخواهد بود چنانچه

در مرقات گذشت **هدایه** این کلام از عجائب این مقام ست که معترض خود میگوید که حرمت

درین روایت معلل بزینت ست و تفریعی که بران کرده دال بر آنست که بنا بقید زینت حرام

نه انکه حرمت معلل ست با آن چه در صورت تعلیل معنی عبارت متن مواهب چنین می شود که بنا

بر قبر حرام ست از انکه دران زینت قبر متصور ست پس درین صورت تفریع راست نمی آید و درست

نمی نشیند زیرا که بنائیکه برای نشستن برای قراءت قرآن و استراحت وغیرها تعمیر کرده

خواهد شد از وجود این علت خالی نخواهد بود و این امر بنیت بانی موقوف نیست کما لایخفی

علی المنصف اللبیب المتعسف و امتناع بنا مطلقاً از حدیث و متون و شروح کتب فقه

در باب سوم بخوبی ثابت کرده شد من شاء فلینظر ثمه **عبارت مائته**

دی فی البناء لکل بقد ویکره ان یبنی علی القبر انتهی هکذا فی تحفة الملوک و العینی شرح الکنز وفی

البحر الرائق ویکره ان یزاد علی التراب الذی اخرج من القبر لان الزیادة علیه بمنزلة البناء
انتهی ازین احادیث و روایات کتب فقه معلوم شد که بنا کردن بر قبور منهی عنه است پس
اگر کسی جواز آن بنویسد اعتبار او نخواهد شد زیرا که مخالف احادیث و کتب فقه معتبره است
مغالطه نوشتن مجیب هرگز قابل اعتبار نیست چه حال فهم معانی احادیث و احتیاط
در نقل بخوبی آشکارا گردید علی استنباط حدیث و حکم بالتعلیل مخالف نیست و کتابیکه از کتب
نام نهادهٔ مجیب موجود بود دیدیم مطابق برآمد پس از نقل دیگر کتب هم اعتبار مرتفع شد و در کتب
حاضره که تماشش مسئله کردیم یافتیم که در درالمختار می نویسد ولا یرفع علیه بناء وقیل لا باس به
وهو المختار کذا فی کراهیة السراجیة و در میزان می نویسد قول الائمة الثلثة بان القبر لا یبنی
علیه ولا یجصص مع قول ابی حنیفة بجواز ذلک فالاول مشدد والثانی مخفف و در کشف الغطاء
از مطالب المؤمنین نقل نموده که مباح کرده اند سلف بنا را بر قبر مشائخ و علماء مشهور تا
مردم زیارت کنند و استراحت نمایند بجلوس در آن و اگر برای زینت کنند مکروه است
الی آخر هذه المغالطة **هدایه** حال فهم معانی احادیث معترض و مجیب و و اظهر من الشمس
ست و از دیدن این کتاب هم بخوبی ظاهر خواهد شد همه نوشتن معترض از پایهٔ راستی
مبرّاست چه میگوید کتابیکه از کتب نام نهادهٔ مجیب موجود بود دیدیم مطابق بر نیامد حال آنکه
در همه کتاب نام نهادهٔ مجیب این مسئله مطابق نوشتن مجیب موجود مگر معترض از دماغ
تعصب بجا [illegible] میکند و انکار می نماید و مرض انکار مشاهدات علاج پذیر نیست چونکه فرموده
اند که الحق یعلو ولا یعلی لهذا در مقام بجای بر نیامد بر آمد مکتوب شد و آری دروغ گو را حافظه
نباشد و معترض برای تغلیط عامه عبارت درمختار بحذف صدر نقل نموده و بعضش نیز حذف
لهذا اول تمام کلام را باید شنید و بعد از آن معنی آن باید فهمید پس اگر به مسئله تحریث عنها
منطبق شود آورده نشد مضایقه ندارد عبارت درمختار از صدر این است ولا یجصص ولا یطین و
لا یرفع علیه بناء وقیل لا باس به وهو المختار کذا فی کراهة السراجیة انتهی بالفاظه [illegible] است که مرجع ضمیر مجرور

دربلاباس به یطیین ہست نہ بنا زیراکہ صاحب کتاب سنداین قول احوالہ بہ کراہۃ تصریح
نمودہ بدیدن سراجیہ معلوم شد کہ مرجع آن یطیین ست زیراکہ دران بنا را جائز نہ نوشتہ
بلکہ صرف بعدم کراہۃ تطیین تصریح کردہ چنانچہ در طوالع حاشیہ درمختار بعد قولہ کذا فی
کراہیۃ السراجیہ نوشتہ وعبارتہا وذکر فی تجرید ابی الفضل ان تطیین القبور مکروہ والمختار
انہ لایکرہ انتہی وصاحب سراجیہ درباب الدفن بنا را مکروہ گفتہ وموید اینمعنی ست
انچہ درہمان باب درمختار ست یکرہ الزیادۃ علی ما خرج منہ لانہ بمنزلۃ البناء انتہی ودر
طوالع در شرح قولہ بمنزلۃ البناء مرقوم ست والبناء مکروہ فکذلک ہذا انتہی منشا فوہم متوہم
مگر ورود قول اباحت تطیین بعد قولہ لایرفع علیہ بناء موجب آن بظاہر التزام اتباع حدیث
واقتدای سلف صالحین ست درعدم فصل مابین این چیزہا وچنین خطرات مخطور شدن دلالت
شبہات یکجی رفتن دلیل عدم تفطن وناآشنائی این فن ست وآنکہ معترض عبارت میزان
نقل نمودہ مخالف می افتد بسیاری را از کتب معتبرہ معتمدہ فقہ کہ دران بصراحت موجود کہ
امام ابوحنیفہ قائل کراہۃ بنا بر قبر وعدم جواز آن شدہ چنانچہ درما سبق از شرح نسائی
اندلسی وبرہان وقاضیخان ومحیط ومستملی وصغیری شروح منیہ تصریح این امر کردہ شد
ہرچند توفیق باینطور ممکن ست کہ در عبارت میزان مشار الیہ لفظ ذلک تخصیص با قرار دہند
مگر طرز وانداز کتاب آنرا مساعدت نمیکند وعلی سبیل التنزل می گوئیم کہ اگر قول ابوحنیفہ ہم
بجواز باشد تاہم غیر معمول علیہ بودنش از عبارت میزان پیدا ست بلکہ انچہ خود صاحب میزان بعد
در توجیہ نوشتہ مشعر مرجوح بودن ست وضرور نیست کہ ہر قول ابوحنیفہ ارجح ومعمول علیہ باشد
بلکہ بسیارے از اقوال ابوحنیفہ نیز غیر مختار اند چنانچہ در میزان بعد ہمین مسئلہ نوشتہ ومن ذلک
قول الائمۃ الثلثۃ باستحباب القرءۃ للقرآن عند القبر مع قول ابوحنیفہ بکراہتہا وعدم مختار بودن
این قول ابوحنیفہ نزد معترض ہم مسلم ست فالاستدلال بہ لبس الاخرط القتاد والنکہ معترض
از بعض کتب نقل کردہ کہ دوان نوشتہ ولبعض سلف بنا بر قبر مشائخ وعلمای مشہورین

مباح کرده اند اصل آنست که اول کسیکه همچنین نوشته صاحب مفاتیح ست حیث قال فیه
قوله ان یجصص القبر وان یبنی علیه وان یقعد علیه تجصیص القبور والبناء علیها بجعل بیتا
علی القبر وضرب خیمة علیه منهی عنه لانه اضاعة المال من غیر فائدة للمیت فیه ولانه فعل
الجاهلیة وقد اباح السلف ان یبنی علی قبور المشائخ والعلماء المشهورین لیزورهم الناس
ولیستریحوا بالجلوس فی البناء الذی یکون علی قبورهم مثل الرباطات والمساجد انتهی
و دیگران که نامش هم ده همه ازان میگیرند پس دران مسئله که از حدیث رسول و اقوال
صحابه و تصریحات ائمه اربعه و دیگر مجتهدین بالمذهب و اکثر فقها و علمای مصنفین اصحاب متون
و شروح و فتاوی ثابت باشد در خلاف آن به نوشتن یک کس بدون تعیین اسم
و بغیر تصریح مختار و معمول علیه بودن آن چگونه اعتبار کرده شود و معلوم نیست که این سلف
کدام کس مراد گرفته و آنکس در کدام کتاب جواز آن نوشته و آنکس قابل اعتبار هست
یا نه و چگونه آنکس باین مرتبه رسیده که قول وی در مقابله حدیث رسول و اقوال صحابه و ائمه
مجتهدین و فقهای متقدمین و علمای متاخرین و متقدمین معتبر گردد پس همچنین روایت
غریب و قول مجهول حجت آوردن و آنرا معمول علیه قرار دادن جز حضرت معترض و
اتباع ایشان کار دیگری نیست الحق قصه خوانی چیزی دیگرست و فقاهت چیزی دیگر و در
آیین مفاتیح در بیان بدعت ضلالة قوم سنا و بدعة السوء ما انکره ائمة المسلمین کالبناء
علی القبور وتجصیصها فان النبی صلعم نهی عن ذلک انتهی پس ازینجا بخوبی واضح شد که
روایت قد اباح السلف الخ مختار صاحب مفاتیح هم نیست و رستند الا اجتهادی بتور
بعض صحابه موزون و آنرا محمول بر تجویز علمای آن عصر فهمیدن تخییل صریح ست و وهم قبیح در
امور شرعیه و خلق تخیلات در اوهام نیست ندانی که آنحضرت صلعم حضرت علی را برای تسویه قبور
مشرفه فرستاده و علی رضی الله عنه ابی الهیاج اسدی را بهمین کار مامور کرده و ابن عمر رضی الله عنه
فسطاط مر فرموده و شافعی در ام گفته که ائمه مکه را دیدم که بهدم ابنیه سابقه حکم میدادند

در ابن حجر مکی نوشته که جماعتی فتوی داده بهدم ابنیه قرافه مصر حتی که قبه امام شافعی رضی الله
عنه را که بعض سلاطین بنا کرده بودند **سوال** نماز گذاردن بطرف راس قبر یا پائین قبر
گناه کدام گناه **جواب** نماز گذاردن در مقبره ممنوع و مکروه ست بموجب احادیث و روایات
کتب فقه اما الاحادیث فهذه و رأی عمر رض انس بن مالک یصلی عند قبر فقال القبر القبر و لم
یأمره بالاعادة کذا فی البخاری و فی المشکوٰة **عن** ابی مرثد الغنوی قال قال رسول الله
صلعم لا تجلسوا علی القبور و لا تصلوا الیها و **عن** ابن عمر رض قال نهی رسول الله صلعم ان
یصلی فی سبع مواطن فی المزبلة و المجزرة و المقبرة و قارعة الطریق و فی الحمام و فی معاطن
الابل و فوق ظهر بیت الله رواه الترمذی و ابن ماجة و **عن** ابی سعید الخدری رضی
الله عنه قال قال رسول الله صلعم الارض کلها مسجد الا المقبرة و الحمام رواه ابو داود و الترمذی
و الدارمی و **فی** جامع الاصول قال علی رض ان حبی رسول الله صلعم نهانی ان اصلی فی
المقبرة اخرجه ابو داود انتهی **مغالطه** احتجاج باحادیث بی ارجاع بکتب فن و دریافت حال
متن و سند و تاویل و استنباط ائمه مجتهدین و شراح محدثین و بی تامل در آنکه این حدیث افادهٔ
مدعا میکند یا نه از عقل و نقل و دیانت بس بعید ست حدیث ابی مرثد غنوی یعنی لا تجلسوا
علی القبور و لا تصلوا الیها را از مسئله مبحوث عنها چه مناسبت و ترمذی بعد روایت حدیث
ابی سعید گفت و هذا حدیث فیه اضطراب و نیز در آن باب نوشته و فی الباب عن علی و عبد الله
بن عمر و ابی هریرة و جابر و ابن عباس و حذیفة و انس و ابی امامة و ابی ذر قالوا ان النبی صلعم
قال جعلت لی الارض کلها مسجدا و طهورا یعنی استثناء مقبره و حمام نیست و بعد حدیث عبد الله
بن عمر نوشته حدیث ابن عمر اسناده لیس بذلک القوی و قد تکلم فی زید بن جبیرة من قبل حفظه
هدایه دعوی عدم مناسبت و تضعیف روایت بی تعمق نظر در الفاظ و معانی و بغیر اطلاع
از کلام شراح تا وصف عدم تبحر حدیث و ناواقفیت از فنون ادب از فهم دور است بلکه از غرض
مرجاون غایت بعید ست و از شان علما نهایت غریب مناسبت حدیث ابی مرثد از مسئله مبحوث

عنها بر تبه ایست که شاید بر خطایای سفاہی ہم مخفی نباشد چنانچه در ادنی تامل و قلت تدبر
دو وجه پیدا می آید اول آنکه ہر چند سائل از پائین و راس سوال می نماید اما مجیب از مقبره مطلق
برابر ست که راس قبر باشد یا پائین و پہلوی آن بحکم واحد جواب داده می فرماید که نماز گذاردن
در مقبره ممنوع و مکروه ست الخ پس ظاہر ست که حدیث ابی مرثد را در باب امتناع صلوٰة در مقبره
دخلی تام ست کما لا یخفی علی ذوی الافہام حیث صرح به ابن الحجر العسقلانی فی فتح الباری شرح
صحیح البخاری و ما یکره من الصلوٰة فی المقابر یتناول ما اذا وقعت الصلوٰة علی القبر او الی القبر
او بین القبرین و فی ذلک حدیث رواه مسلم عن طریق ابی مرثد الغنوی مرفوعا لا تجلسوا علی
القبور و لا تصلوا الیها او علیها انتہی و نیز در فیض الباری شرح صحیح البخاری مرقوم ست قوله
ہذا یتناول ما اذا صلی علی القبر او الیه او بینہما کما قال ابن الرفعة و فیه حدیث ابی مرثد اخرجه مسلم
و ابو داؤد و الترمذی و النسائی بلفظ لا تجلسوا علی القبور و لا تصلوا الیها انتہی دوم آنکه بحکم
سوال سائل محتمل توجه و قیام ہر دو بود لہذا مجیب بحدیث ابی مرثد از احتمال اول و باحادیث دیگر
از احتمال ثانی اجابت فرمود و اثبات اضطراب حدیث ابی سعید از کلام ترمذی برای تغلیط
احتجاج مجیب ناشی از جہالت و ناواقفیت اصول حدیث و مبنی بر غفلت از کتب این فن و دلیل
عدم تفحص کلام شراح صحاح ست و حل اعضال و دفع اشکال بچند وجه متصور ست اول آنکه فہم معنی اضطراب
نصیب اعدا اگر معترض بر سیاق و سباق کلام ترمذی ہم اطلاع می یافت مفہوم اضطراب
می دریافت که عبارت ترمذی از اول اینست قال ابو عیسی حدیث ابی سعید قد روی عن
عبد العزیز بن محمد روایتین منہم من ذکر عن ابی سعید و منہم من لم یذکره و ہذا حدیث فیه اضطراب
کوراین بیچاره را از ترمذی چه مطلب که لامی جا نوشته دید که در ترمذی نوشته ہذا حدیث فیه
اضطراب غنیمت دانسته از نقل نمود و ملا علی قاری در مرقات در شرح فیه اضطراب می نویسد
یعنی من حیث الارسال و الاسناد انتہی و چنین اضطراب مانع احتجاج نیست که حدیث مسند و مرسل
ہر دو بمذہب ما حجت ست پس اضطراب حدیث مضر مجیب نبود و مفید معترض نیفتد ثانیا خود

ترمذی به ترجیح قول سفیان ثوری دفع اضطراب کرده چنانچه بعد قول فیه اضطراب می نویسد
روی سفیان الثوری عن عمرو بن یحیی عن ابیه عن النبی صلی الله علیه وسلم مرسلا ورواه حماد بن
سلمة عن عمرو بن یحیی عن ابیه عن ابی سعید عن النبی صلعم ورواه محمد بن اسحاق عن عمرو بن یحیی
عن ابیه قال وکان عامة روایته عن ابی سعید عن النبی صلعم ولم یذکر فیه عن ابی سعید وکان روایة
الثوری عن عمرو بن یحیی عن ابیه عن النبی صلعم اثبت واصح انتهی وابو الفضل عراقی در نکت
نوشته ان الترجیح اذا وجد انتفی الاضطراب انتهی و بر مذهب ما استدلال بحدیث مرسل
صحیح ست کما فی المسلم المرسل قول العدل قال علیه السلام کذا وهو ان کان من صحابی یقبل
اتفاقا ولا اعتداد بمن خالف وان کان من غیره فالاکثر ومنهم الائمة الثلثة یقبل مطلقا انتهی
وفی التنقیح متن التوضیح فمرسل الصحابی مقبول بالاجماع ویحمل علی السماع ومرسل القرن الثانی
والثالث لا یقبل عند الشافعی رحمة الله علیه ویقبل عندنا وعند مالک انتهی خلاصه کذا فی الدر
ونور الانوار وانتخاب الانوار شرح المنار وغیرها من کتب اصول الفقه ثالثا سید عبد الرحیم
ظاهری در شرح ترمذی تحت الحدیث می نویسد قوله فیه اضطراب فیه اضطراب لان هذا
الحدیث یعنی الارض کلها مسجد الا المقبرة والحمام قد رواه ایضا علی وعثمان وعبد الله بن مسعود
وابو هریرة وانس بن مالک وابو سعید واسید بن حضیر واشعث بن قیس فرواه احفظ
واکثر اسنادا من رواة الحدیث جعلت لی الارض کلها مسجدا وطهورا فلا اضطراب فی ذلک
لکنه لما لم یطلع علی هذه حکم باضطرابه انتهی رابعا از کلام ابی داؤد هم اضطراب مدفوع ست
که این حدیث را مسندا ذکر نموده قال الملا علی قاری فی المرقاة شرح المشکوة تحت هذا
الحدیث وقد رواه ابو داؤد مسندا انتهی ونیز ملا علی قاری نوشته والذی وصله ثقة ایضا
فلا یضر ارساله انتهی خامسا حاکم وابن حبان صحت این حدیث بیان کرده چنانچه عنقریب بتفصیل تر
می آید و ملا علی قاری در شرح مشکوة تحت همین حدیث نوشته که قال ابن حجر وابن ماجه
سنده حسن انتهی و حدیث حسن حجت ست مانند صحیح کما صرح به السید السندی فی مختصر جرجانیه

الطیبی حیث قال والحسن حجۃ کالصحیح ولذلک ادرج فی الصحیح انتہی وزرکشی در مختصر خود
گفتہ وقد یدخل الاضطراب فی قسم الصحیح والحسن انتہی ملخصاً سادساً توقف جزری و
بغوی درین حدیث وذکرش بسناد دلیل رفع اضطراب است پس این حدیثی ست مرفوع
کہ رجالش ثقات اند لاکن در وصل وارسال وی اختلاف ست وبا این ہمہ حاکم ابی عبد اللہ
نیشاپوری وشیخ ابن حبان حکم بصحت این حدیث کردہ اند کما فی فتح الباری شرح صحیح البخاری
فی باب کراہۃ الصلوٰۃ فی المقابر استنبط من قولہ فی الحدیث ولا تتخذوہا قبوراً ان القبور
لیست بمحل للعبادۃ فیکون الصلوٰۃ فیہا مکروہۃ وکانہ اشار الی ان ما رواہ ابوداود و
الترمذی فی ذلک لیس علی شرطہ وہو حدیث ابی سعید الخدری مرفوعاً الارض کلہا مسجد الا
المقبرۃ والحمام رجالہ ثقات لکن اختلف فی وصلہ وارسالہ وحکم مع ذلک بصحتہ الحاکم وابن حبان
انتہی وقد نقل ابن المنذر عن اکثر اہل العلم انہم استدلوا بہذا الحدیث علی ان المقبرۃ لیست
بموضع للصلوٰۃ وکذا قال البغوی فی شرح السنۃ والخطابی کذا فی المواہب اللطیفۃ شرح
مسند ابی حنیفۃ واحادیث مذکورہ جواب مخصص حدیث جعلت لی الارض کلہا مسجداً وطہوراً
بودہ واز قواعد مقررہ عند الاصولیین ست التخصیص کالاستثناء یعنی تخصیص مانند استثنا ست
کما فی التوضیح وغیرہ پس استثناء حدیث مسطور بپایۂ اظہار رسید ونفی استثنا مبدل باثبات
گردید کاش معترض بہ لفظ فی الباب تامل میکرد وعنوان باب دیدہ استثناء را نمی یافت
ونمی گفت کہ استثنای مقبرہ وحمام نیست زیرا کہ ترمذی عنوان باب این حدیث بہ لفظ باب
ما جاء ان الارض کلہا مسجد الا المقبرۃ والحمام منعقد کردہ است حسین بن عبد اللہ بن
محمد طیبی در شرح مشکوٰۃ بذیل حدیث ابن عمر می نویسد واحتج من جوز الصلوٰۃ فی
ہذہ المواضع اذا کان المکان طیباً بما روی عن جابر ان النبی صلعم قال جعلت لی الارض
مسجداً وطہوراً او یقال حدیث جابر انما سیق لاظہار فضیلۃ ہذہ الامۃ حیث رخص لہم فی الطہور
بالارض والصلوٰۃ فی المواضع التی لم یبن للصلوٰۃ من بقاعہا بخلاف سائر الامم فتجوز

ان یدخل فیہ التخصیص انتہی و نوقض جزری و بغوی دلیل قوت اسناد حدیث ابن عمر باید
تصور ید ابن ماجہ در سنن خود حدیثی دیگر دریں باب از عمر بن الخطاب رض آوردہ کہ ان رسول
اللہ صلعم قال سبع مواطن لا یجوز فیہا الصلوٰۃ ظاہر بیت اللہ و المقبرۃ و المزبلۃ و المجزرۃ
و الحمام و عطن الابل و محجۃ الطریق و ملا علی قاری در مرقات شرح مشکوٰۃ بعد حدیث ابن
عمر نوشتہ کہ قال ابن حجر و سندہ حسن انتہی و حدیث حسن نیز حجت ست مثل صحیح کہ بعض
امام نووی در شرح صحیح مسلم نوشتہ الحسن ما عرف مخرجہ و اشتہر رجالہ و علیہ مدار اکثر
الحدیث و ہو الذی یقبلہ اکثر العلماء و یستعملہ عامۃ الفقہاء انتہی **مغالطہ** آوردن
حدیث عمر رض با وجود عدم رجوع شرح و استنباط ائمہ فن از عجیب خیلی غریب کہ جا بادرین
کتاب و اربعین بر احتجاج بغیر مرفوع نکیر نمودہ **ہدایہ** عجیب بر آنکہ برائے تقویت ادلہ و بیان تعامل
صحابہ کرام اثر عمر رض را ذکر کردہ و احتجاج بآن مستقلاً ہرگز نکردہ **مغالطہ** ملا علی قاری
در مرقات بعد نقل کلام قاضی کہ در شرح حدیث لعن اللہ الیہود و النصاری گذشت می نویسد
الا ترى ان مرقد اسمعیل علیہ السلام فی المسجد الحرام عند الحطیم ثم ان ذلک المسجد افضل
مکان یتحری المصلی لصلوتہ و النہی عن الصلوٰۃ فی المقابر مختص بالقبور المنبوشۃ
لما فیہا من النجاسۃ کذا ذکرہ الطیبی و از شرح السنۃ نقل نمودہ اختلف فی الصلوٰۃ فی المقبرۃ
فکرہہا جماعۃ و ان کانت التربۃ طاہرۃ و المکان طیبا و احتجوا بہذا الحدیث و الذی بعدہ
و قیل بجوازہ فیہا و تاویل الحدیث ان الغالب من حال المقبرۃ اختلاط تربتہا بصدید الموتی
و لحومہا و النہی لنجاسۃ المکان فان کان المکان طاہرا فلا باس و کذلک المزبلۃ و المجزرۃ
و قارعۃ الطریق و فی القارعۃ معنی آخر و ہو ان اختلاف المارۃ یشغلہ عن الصلوٰۃ و از ابن
حجر نقل نمودہ الی المغالطۃ **ہدایہ** لا حول و لا قوۃ الا باللہ العلی العظیم این کلامیست
دال بر کمال ناواقفیت و عدم مہارت معترض کہ کلام قاضی را نوشتن ملا علی قاری
بعد کلام قاضی قرار داد چہ میگوید کہ ملا علی قاری بعد نقل کلام قاضی چنین می نویسد

حال آنکه این همه کلام قاضی ست و مراد ازان قاضی ناصر الدین عبد الله بن عمر بیضاوی
ست که در شرح مصابیح این همه بالتقریر نموده و طرفه تر درین مقام آنست که معترض ریختار
کیدی عظیم کرده که فسقه و فجره از مثل آن در امور دنیویه احترازی کنند و بهتان ناقهمیم
ازان میگریزند و در دینیات ارباب عصمت و تقدس و اصحاب دعوی تقدیس مرتکب آن شوند
نعوذ بالله منه و آن کید آنست که بعد همین کلام ملا علی قاری نوشته و ذکر غیره ان قبر اسمعیل
فی الحجر تحت المیزاب وان فی الحطیم بین الحجر الاسود و زمزم قبر سبعین نبیا و فیه ان صورة
قبر اسمعیل و غیره مندرسة فلا یصح الاستدلال به و قال ابن حجر اشار الشارح الی استشکال
الصلوة عند قبر اسمعیل بانها یکره فی المقبرة واجاب بان محلها فی مقبرة منبوشة للنجاسة وکله
غفلة عن قولهم یستثنی مقابر الانبیاء فلا یکره الصلوة فیها مطلقا لانهم احیاء فی قبورهم وعلی
التنزل فجوابه غیر صحیح لتصریحهم بکراهة الصلوة فی مقبرة غیر الانبیاء وان لم تنبش لانها مجاورة للنجس
ومجاورتها فی الصلوة مکروهة سواء کانت فوقه او خلفه او تحت ما هو واقف علیه پس این عبارت
را که مغشوش اصول مذهب حنفیه بود از میان دور کرده بعد ازان قول صاحب شرح السنة نقل نموده
و عبارت شرح السنة صحیح در ینکه مذهب جماعت کراهت در مقبره مطلق ست و قول ضعیف باختصاص کراهت است در قبور
منبوشه و آن مذهب علماء شافعیه ست و در مذهب حنفی کراهت صلوة در مقبره مطلقا ثابت ست
کما فی الظاهری شرح الترمذی قال الشافعی بجواز الصلوة فی المقبرة للمنبوشة اذا لم تکن مخالطة التراب
بلحوم الموتی و صدیدهم فیما یخرج منهم والا فلا لنجاسته و قال الامام احمد بتحریم الصلوة فی المقبرة مطلقا
و قال ابو حنیفة بکراهتها کذلک انتهی و جناب خاتم المحدثین مولانا شاه عبد العزیز دهلوی
در جواب استفتاء حاجی رفیع الدین خان مرادآبادی تحریر میفرمایند و از کلام شرح حدیث که در باب
نهی در مقبره واقع شده بوضوح همین ست که نهی از برای لزوم نوعی از مشابهت بکفار ست در
سجود جمادات و البته نماز در مقبره مکروه ست بسببی که مذکور شد و آنچه در کتب فقهای حنفیه
منسطور ست که اگر قبر پیش مصلی باشد اشد ست از روی کراهت و اگر راست یا چپ باشد کمتر ست

بیان نقل عبارت منحات

ازان و اگر پس مصلی باشد کمتر ازان ست اصح و معتمد علیه همت و آنچه بعضی شراح سبب نهی نجاست مقبره نوشته اند قول فقهاء شافعیه ست که بر وجه صواب نیست انتهی و از قول ابن حجر نهی تنزیهی مذهب شافعیه ثابت شده پس از آوردنش چه فائده معترض عبارت شرح ملا علی قاری که از شارح منیه آورده بود بتصرف نقل نموده یعنی از آخر لفظ و لیس فیه قبر را حذف کرده و آنکه از بحر الرائق وغیره نقل کرده اولا آن قادح مدعای مفتی فی که مکان معد للصلوٰة که دران قبر نباشد خارج از مقبره معدود می شود ثانیا عدم کراهت در وقت ضرورت خوف فوت صلوٰة ست نه مطلقا چنانچه در غنیة المستملی شرح منیة المصلی بذیل این قول می نویسد و الاولی ان لا یصلی فیه الا لضرورة کخوف الفوت و نحوه لاطلاق الحدیث انتهی و در عبارت جامع البرکات که لفظ هو المختار واقع شده در صورت صحت نقل از خلط مذهب شافعیه و حنفیه ست پس عبارتش بمقابل عبارات کتب کثیره حدیث و فقه اعتبار ندارد و عبارت ترجمه شیخ نه مفید مدعای معترض غریب ست و نه مضر مطلب جناب مجیب این از نیست مگر اطالت کلام بلا افادت مرام **عبارت مائة** و اما الروایات الفقهیه فقی العالمگیریه و یکره الصلوٰة فی تسع مواطن منها المقبرة و فی الزیلعی و یکره ان یصلی الی القبر او یصلی بین القبور انتهی **مغالطه** در فتاوی عالمگیری در فصل مکروهات صلوات دیده شد اثری ازعبارتیکه مجیب نقل کرده هرگز نیست مگر در فصل ثانی فیما لا یفسد و ما یکره فیها این مسئله البته نوشته ست و زیلعی این وقت موجود نیست که حال آن دریافت کرده شود و اشتباه از نقل مجیب مرتفع باید فهم تقریر جواب کلام معترض موقوف ست بر تمهید مقدمه اولا آنرا باید شنید بعد تا تقریر جواب با تمهید **مقدمه** از داب مقرره جناب مجیب ست بلکه مسلک سائر محققین همین که چون عبارت کتاب نقل نمایند سبیل ایجاز نگهدارند اگر جایی آشنایی چند در حکم واحد داخل باشند حسب مقاصد بحذف روایت حکم مسئله مسئوله منتخب نموده بر نگارند همین سرست دریکه خلاصه عبارت کتاب باظهار ضمائر و مقدرات مناسب مضمون

مسئول نقل می نمایند و در آخر لفظ انتهی رقم می فرمایند چنانچه حضرت معترض نیز در
اعتراض جواب سوال استعانت عبارتی از تلخیص همین طور نقل فرموده اند که نوشته
اما التلخیص هم نخوانده که در آن نوشته المجاز العقلی فی القرآن کثیر حالانکه عبارت
تلخیص چنین ست وهو فی القرآن کثیر فلما مهدت المقدمة فها انا اشرع فی الجواب بتوفیق الله
الوهاب الحمد لله که حضرت معترض باوصف مخالفت ظاهره و معاندت باهره چنین تحریر
فرمودند و اعتراف نمودند که گر در فصل ثانی فیما یکره فی الصلوۃ وما یکره فیها این مسئله البته
نوشته ہست در ہمین اکتفا کردند که زیلعی اینوقت موجود نیست که حال آن دریافت کرده شود
حقا که امید این امور از ذات چنین حضرت ہرگز نبود خبر آنکه زبان لعن و طعن بکشایند و
سب اکابر ذریعہ معاد انگارند نعوذ بالله منها الحق الحق یعلو ولا یعلی اصل حقیقت این است
که تفصیل این مسئله باوصف تفحص تام از فتاوی عالمگیری بنظر حضرت معترض نرسیده؛
لهذا راقم ہمه عبارت عالمگیری و زیلعی که درین مسئله ہست معه نشان فصل و باب تحریر می
نماید تا رسائی حضرت معترض بخوبی بر ہر کس و ناکس ظاہر گردد در عالمگیری در باب سابع
بالفصل الثانی فی طہارۃ ما یستر به العورۃ مرقوم ست که یکره الصلوۃ فی تسع مواطن
قوارع الطریق ومعاطن الابل والمزبلة والمجزرة والمخرج والمغتسل والحمام والمقبرة وسطح
الکعبة انتهی و در زیلعی در فصل ثانی من باب الجنائز می نویسد یکره ان یبنی علی القبر
او یقعد علیه او ینام علیه او یوطأ علیه او یقضی علیه حاجة الانسان من بول او غائط
او یعلم بعلامة کتابة ونحوه او یصلی الیه او یصلی بین القبور انتهی و حالانکه در فتاوی
عالمگیری نفی کراہت در بعض صور واقع شده اولاً آمر اول ازان نفی کراہت تحریمی ست ثانیاً
آن حکم در مقبره نیست بلکه در آنجاست که یک قبر باشد و آنچه عدم کراہت صلوۃ در صورت
حیلولت حائط وغیره از بعض کتب آورده اولاً عند الحیلولة مقام صلوۃ بیرون از مقبره
خواہد شد و ثانیاً در باب اہل بیت نبش قبور مشرکین اباحت آن حکم ہم در مقبره نیست درثانیا

که یک قبر باشد واز همان رحمانی که معترض نقل نموده ما هم نقل آورده ایم که صلوٰة عند القبر
مطلقا مکروه ست تمییز الصحیح والصواب لعیس الاولی الالباب چون خدشات معترض مدفوع
گشتند لهذا توضیح این مسئله وتنقیح این مطلب از دیگر کتب نیز ملاحظه نمایند در خیر جاری شرح
صحیح بخاری ناقلا عن العینی نوشته واختلف العلماء فی الصلوٰة فی المقبرة فذهب احمد
الی تحریمها فی المقبرة وذهب ابوحنیفة الی الکراهة وفرق الشافعی بین المنبوشة وغیرها
فقال اذا کانت المقبرة مختلطة بلحوم الموتی وصدیدها لا یجوز الصلوٰة فی مکان النجاسة
ویجوز فی غیرها انتهی ودر فیض الباری شرح صحیح البخاری در همان باب می نویسد قوله
هذا یتناول ما اذا صلّی علی القبر او الیه او بینهما کما قال ابن الرفعة وفیه حدیث ابی مرثد اخرجه
مسلم وابوداؤد والترمذی والنسائی بلفظ لا تجلسوا علی القبور ولا تصلوا الیها وروی
الترمذی عن ابی سعیدؓ الخدری رض قال قال رسول الله صلعم الارض کلها مسجد الا المقبرة و
الحمام واختلف العلماء فی جواز الصلوٰة فی المقبرة فذهب الامام احمد رح الی تحریم الصلوٰة
فی المقبرة ولم یفرق بین المنبوشة وغیرها ولا بین ان یکون بین القبور او مکان منفرد عنها
کالبیت والعلو وقال ابوثور لا یصلی فی حمام ولا فی مقبرة علی ظاهر الحدیث یعنی قوله صلعم
الارض کلها مسجد الا المقبرة والحمام ومال الثوری وابوحنیفة والاوزاعی رحمهم الله تعالی الی
کراهة الصلوٰة فی المقبرة وفرق الشافعی رحمه الله تعالی بین المقبرة المنبوشة وغیرها فقال
اذا کان مختلطة التراب بلحوم الموتی وصدیدهم فیما یخرج منهم لم یجز الصلوٰة فیها للنجاسة فان
صلی رجل فی مکان طاهر منها اجزته صلوٰته وقال الرافعی اما المقبرة فالصلوٰة مکروهة فیها
بکل حال وحکی ابومصعب عن مالک رح کراهة الصلوٰة فی المقبرة کقول الجمهور وذهب اهل الظاهر
الی تحریم الصلوٰة فی المقبرة سواء کانت مقابر المسلمین والکفار انتهی ونیز در همین شرح تحت حدیث
اجعلوا فی بیوتکم من صلوٰتکم ولا تتخذوها قبورا الحدیث می نویسد المعنی الذی یدل علیه ظاهر اللفظ
لا تجعلوا بیوتکم خالیة عن الصلوٰة کالمقابر فانها لیست بمحل للعبادة لهذا اخرجت هذا لفقه علی

كراهة الصلوة في المقابر وقال الخطابي فيه دليل على ان الصلوة لا تجوز في المقابر قال العيني
الحديث لا يدل على [illegible] على ذلك قد حققنا الكلام فيه وقد وردت
احاديث عن جماعة من الصحابة تدل على كراهة الصلوة في المقبرة بل استدلت بها جماعة على
عدم الجواز كما ذكرنا منها وهي ما روي عن ابي سعيد الخدري وعن علي وعبد الله بن عمرو و
ابي هريرة وجابر وابن عباس وحذيفة وانس وابي امامة وابي ذر رضي الله عنهم انتهى ودر فتح الباري
شرح صحيح البخاري مرقوم ست وما يكره الصلوة يتناول ما اذا وقعت الصلوة على القبر او
الى القبر او بين القبرين وفي ذلك حديث رواه مسلم من طريق ابي مرثد الغنوي مرفوعا
لا تجلسوا على القبور ولا تصلوا اليها او عليها وليس هو على شرط البخاري فاشار اليه في الترجمة
واورد معه اثر عمر الدال على ان النهي عن ذلك لا يقتضي فساد الصلوة والاثر المذكور عن
عمر رويناه موصولا في كتاب الصلوة لابي نعيم شيخ البخاري ولفظه بينما انس يصلي الى قبر ناداه
عمر القبر القبر فظن انه يعني القمر فلما رأى انه يعني القبر جاز القبر وصلى وله طرق اخرى منها في تعليق
التعليق ومنها من طريق حميد عن انس نحوه وزاد فيه فقال بعض من يليني انما يعني القبر
فتنحيت عنه وقوله القبر بالنصب فيهما على التحذير انتهى وبعد چند سطر مى نويسد. وفيه كراهة
الصلوة في المقابر سواء كان بجنب القبر او عليه او اليه وسيأتي بيان ذلك قريبا انتهى
وبخاري ترجمه باب حديث اجعلوا في بيوتكم من صلوتكم ولا تتخذوها قبورا به كراهية الصلوة في المقابر
قرار داده ودر فتح الباري تحت اين حديث نوشته وقد نقل ابن المنذر عن اكثر اهل العلم انهم استدلوا
بهذا الحديث على ان المقبرة ليست بموضع الصلوة وكذا قال البغوي في شرح السنة
ودر مجالس الابرار در مجلس هفدهم مى نويسد نهى النبي صلعم عن الصلوة في المقبرة مطلقا و
ان لم يقصد المصلي بصلوته فيها بركة البقعة كما نهى عن الصلوة وقت طلوع الشمس و
وقت غروبها ووقت استوائها لانها اوقات يقصد المشركون بالصلوة للشمس فيها
فنهى امته عن الصلوة وان لم يقصدوا ما قصده المشركون ولذا قصد الرجل الصلوة

عند المقبرة متبرکا بالصلوٰة فی تلک البقعة فهذا عین المحادة لله تعالیٰ و لرسوله والمخالفة لدینه
وابتداع دین لم یاذن به الله تعالیٰ فاکثر العبادات مبناها علی الاستنان و الاتباع لا
علی الهوی والابتداع فان المسلمین اجمعوا علی ما علموه من دین نبیهم ان الصلوٰة عند المقبرة
منهی عنها انتهی و نیز درہمین کتاب ہست واما الآثار من الصحابة فاکثر من ان یحاط بها فمن
جملتها ما فی صحیح البخاری ان عمر بن الخطاب رأی انس بن مالک یصلی عند قبر فقال القبر القبر
قال ابن القیم فی اغاثته هذا یدل علی انه کان من المستقر عندهم ما نهاهم عنه نبیهم من الصلوٰة
عند القبور و فعل انس لا یدل علی اعتقاده جوازه اذ یحتمل ان لم یره او لم یعلم انه قبر او ذهل
عنه انتهی ابن القیم و در اغاثه می نویسد من جمع بین سنة رسول الله صلعم فی القبور و ما امر به
و ما نهی عنه و ما کان علیه الصحابة والتابعون و بین ما کان علیه اکثر الناس الیوم رأی احدهما
مضادا للآخر و مناقضا بحیث لا یجتمعون ابدا فانه علیه السلام نهی عن الصلوٰة عندها و
هم یخالفون و یصلون عندها و نهی عن اتخاذ المساجد علیها و هم یخالفون و یبنون علیها
المساجد و یسمونها مشاهد الی آخر ما فیها و در غنیة المستملی می نویسد و یکره الصلوٰة فی
طریق العامة لانه علیه السلام نهی عن ان یصلی فی سبع مواطن فی المزبلة والمجزرة والمقبرة
الحدیث انتهی و در مجمع البحار می نویسد من قصد لزیارة قبور الانبیاء والصلحاء ان یصلی عند
قبورهم و یدعو عندها و یسألهم الحوائج فهذا لا یجوز عند احد من علماء المسلمین انتهی و در اختیار
شرح مختار می نویسد و یکره وطی القبر والجلوس علیه والنوم علیه والصلوٰة عنده لانه علیه السلام
نهی عن ذلک انتهی و در نافعة الورایة فی مذهب الامام ابی حنیفة مرقوم ست یکره البناء
علیه والصلوٰة الیه والصلوٰة بین القبور انتهی و در فتاوی حمادی نوشته والصلوٰة عند القبور یکره
انتهی صدر الشهید بن صدر تبریزی معروف قاضی خواجه در دستور القضات می فرماید و یکره
النوم عند القبر والصلوٰة عنده انتهی ابو الفتح رکن الدین بن حسام مفتی ناگوری در
فتاوی ... میگوید [illegible]

ازان جمله در گورستان برای تشبیه جهودان و پرستندگان گور انتهی و همچنین مسئله
خلاصة الفقه ملا عبد اللطیف لاهوری و ترغیب الصلوٰة و دیگر کتب فقه از جهت طول
بر همین قدر اکتفا رفت پس آنچه مذکور شد در ثبوت امتناع نماز در مقبره مطلقا بلا تقییدو
تخصیص از اقوال آنحضرت و صحابه و تابعین و تبع تابعین و ائمه مجتهدین و علمای متقدمین و
متاخرین خلاصه اش آنکه عبد الله بن عمر فرموده که آنحضرت منع فرمود از نماز خواندن در
هفت موضع که از انجمله مقبره هم هست و نیز حضرت علی رضی الله عنه گفت که مرا رسول خدا صلعم
از نماز خواندن در مقبره منع فرمود و ابو سعید گفت که رسول خدا صلعم فرمود که سوا مقبره و
حمام تمام زمین مسجد است و ابی مرثد گفت که رسول خدا صلعم از نماز خواندن بطرف قبر باز داشته
و حضرت عمر رض گفت که رسول خدا صلعم فرمود که هفت جا نماز جائز نیست از انجمله مقبره هم
و نیز حضرت عمر رض انس را که نزد قبر مشغول به نماز دیده مانع آمد و بطریق تحذیر فرمود
القبر القبر الحاصل از جماعت صحابه در باب کراهت صلوٰة در مقابر بسیار احادیث مروی
شده که ابو سعید خدری و حضرت علی و حضرت عمر و عبد الله بن عمر و ابی هریره و جابر
و ابن عباس و حذیفه و انس و ابی امامه و ابی ذر از انجماعت اند و مذاهب ائمه مجتهدین
درین مسئله آنکه امام احمد نماز در مقبره مطلقا حرام گفته و در منبوشه و غیر منبوشه و در
مکان معد للصلوٰة باشد یا نه تفریق نساخته و ابو ثور بنظر ظاهر حدیث از خواندن نماز
در مقبره منع کرده و سفیان ثوری و امام ابو حنیفه و اوزاعی نماز در مقبره مکروه گفته و
شافعی در منبوشه و غیر منبوشه فرق کرده و گفته که اگر زمین مقبره از لحوم موتی و صدید آنها
مختلط باشد مکروه است نماز در ان و اگر مکان طاهر باشد جائز است و امام رافعی گفته بهر
حال نماز در مقبره مکروه است و ابو مصعب کراهت صلوٰة در مقبره از امام مالک مثل قول
جمهور حکایت کرده و اهل ظاهر به تحریم صلوٰة در مقبره رفته و از عینی و خیر الجاری
و فیض الباری و فتح الباری شروح بخاری و ظاهر شرح ترمذی ثابت شده که امام

احمد وامام ابوحنیفہ وامام مالک ہر سہ متفق اند دریکہ صلوٰۃ درمقبرہ مطلقا برابرست که منبوشه باشد یا غیر منبوشه وودران مکان معد للصلوٰۃ باشد یا نی ممنوع ست خلاف صرف دران ہست کہ امام مالک وامام ابوحنیفہ مکروہ گویند وامام احمد حرام وبخاری از حدیث

اجعلوا فی بیوتکم من صلوتکم ولا تتخذوہا قبوراً نیز کراہت صلوٰۃ درمقبرہ مطلقا فہمیدہ وابن منذر از اکثر علما کراہت صلوٰۃ درمقبرہ مطلقاً باستدلال این حدیث نقل نمودہ وبغوی در شرح السنہ وخطابی ہمچنین گفتہ واصحاب فتاوی عالمگیری وابن قیم وصاحب مجالس مستملی شارح منیہ وصاحب فتاوی حمادیہ وصاحب خلاصۃ الفقہ وصاحب ترغیب الصلوٰۃ نیز نماز را درمقبرہ مطلقاً ممنوع ومکروہ نوشتہ ودر زیلعی شرح کنز ونافعہ ابوالفیہ نماز درجانب قبر وبین القبرین مکروہ گفتہ ودر فتح الباری شرح بخاری واختیار شرح مختار وفتاوی رحمانی ودستور القضات نماز نزد قبر را برابرست کہ برقبر باشد یا بجانب آن ودر راس ویا پائین باشد یا پہلوی آن ہمہ را مکروہ نوشتہ **عبارت ماتیہ** وکسانیکہ انداختن سبزہ وگل برقبور جائز داشتہ اند تمسک کردہ اند بحدیثیکہ در مشکوٰۃ وغیرہ ہست مر النبی صلعم بقبرین فقال انہما لیعذبان وما یعذبان

فی کبیر اما احدہما فکان لا یستنزہ من البول واما الاٰخر فکان یمشی بالنمیمۃ ثم اخذ جریدۃ رطبۃ

فشق بنصفین ثم غرز فی کل قبر واحدۃ قالوا یا رسول اللہ صلعم ما صنعت ہذا فقال لعلہ ان یخفف عنہما ما لم ییبسا شیخ عبد الحق تحت این حدیث می نویسد تمسک کنند جماعہ باین حدیث در انداختن سبزہ وگل وریحان قبور وخطابی کہ یکی از ائمہ علم وقدوہ شراح حدیث ست این قول را رد کردہ ست وانداختن سبزہ وگل را بر قبور متمسک باین حدیث انکار نمودہ وگفتہ این سخن اصلی ندارد وودر صدر اول نبودہ وبعضی گفتہ اند بنا بر آن تحدید وقت بود برانست کہ آنحضرت شفاعت خواست در تخفیف عذاب پس قبول کردہ شد از وی تا مدت خشک شدن آن شاخ وکلمہ لعل نا ظر ست درین معنی وکرمانی گفتہ کہ در جریدہ خاصیتی نیست در دفع عذاب ونبود آن مگر ببرکت دست مبارک سیدنا صلی اللہ علیہ وسلم

مسئلہ انداختن گل وریحان برقبور

مغالطہ اصل کلی این طائفہ محدثہ ترک اتباع سواد اعظم والتزام شذوذ دستاویز در
ہر مبحث جاریست یعنی ہر قولی مرجوح مجروح از موافق مذہب یا مخالف مذہب مخالف
جماعت بنظر آید ہمان مذہب ایشان ست تا تفسیق وتکفیر عامہ امت مرحومہ کہ مقصود اختراع
مذہب جدید ست صورت بندد چنانچہ در عبارت منقولہ خودش بیند کہ بیک جانب جماعت
وبیک جانب خطابی پس انکار یکس چگونہ بر جماعت غالب باشد ومحققان قول
خطابی را رد کردند ملا علی قاری در شرح مشکوۃ نوشتہ واما انکار الخطابی وقولہ لا اصل لہ
فیہ بحث واضح اذ ہذا الحدیث یصلح ان یکون اصلا لہ ثم رأیت ابن حجر صرح بہ وقولہ لا اصل لہ
ممنوع بل ہذا الحدیث اصل اصیل ومن ثم افتی بعض الائمة من متاخری اصحابنا بان
ما اعتید من وضع الریحان والجریدة سنة بہذا الحدیث وچند سطر قبل ازان نوشتہ واستحب
العلماء قراءة القرآن عند القبر بہذا الحدیث اذ تلاوة القرآن اولی بالتخفیف من تسبیح
الجریدة وقد ذکر البخاری ان بریدة بن الحصیب الصحابی اوصی ان یجعل فی قبرہ جریدتان
فکانہ تبرک بفعل مثل ما فعل رسول اللہ صلعم وشیخ عبد الحق ہم حدیث وصیت بریدہ صحابی
رضی اللہ عنہ در ترجمہ مشکوۃ ذکر کردہ مگر بلحاظ مرتام کلام خلاف داب مجیب ست الی آخر
المغالطہ ہدایہ قاعدہ کلیہ فرقہ مہدویہ کہ ترک اتباع سنت واعتیاد بصنع جاہلیت
در ہر مبحث جاریست یعنی ہر بدعت کہ شائع بین الجہلہ باشد وامریکہ مخالف سنت نظر آید
ہمان مذہب ایشان ست تا تغلیط دین نبوی وتخریب شریعت احمدی کہ مقصود ازان
اشاعت پیر پرستی وگور پرستی ست بخوبی صورت بندد معترض در نقل عبارت ملا علی
قاری تصرفے غریب وتکلفے عجیب بکار بردہ کہ عبارتش بحذف اول وآخر بہ تحریر در
آورد ملا علی قاری در اول ناقلا عن النووی نوشتہ کہ اما وضعہما علی القبر فقیل انہ
صلعم سال الشفاعة لہما فاجیب بالتخفیف الی ان ییبسا وشیر بعد قول محدثین دیگر
در تفسیر قولہ تعالی وان من شیء الا یسبح بحمدہ یہ اینکہ معناہ ان من شیء حی نوشتہ

والمحققون علی العموم وذر آخر بعد کلام ابن حجر نوشته ولعل وجه کلام الخطابي ان هذا الحديث

واقعة حال خاص لا يفيد العموم ولهذا اوجه له توجيهات سابقة فمند برفانه محل النظر انتهی

این مرد مقدس به اتباع هوای نفسانی و تاثر وساوس شیطانی در جادهٔ ابلیس و تزویر قدم
نهاده بربادی ایمان شعار خود گردانیده مقام هزار تاسف ست که این رند مشرب
کتاب شریعت را در طاق غوایت وضلالت نهاد وحبل متین طریقت را از دست داده
معاذ الله عن ذلک این بیچاره با وصف مطالعه ترجمه مشکوة شیخ عبد الحق در عبارت ترجمه
مذکور که مجیب نقل نموده بود به اشاره لفظ جماعت که بعضی مردم با بنیان این فعل تسبیح
جریده تا زمان تر و تازگی مراد نمی برده و به منکران این تمسک که خطابی و کرمانی و بعض مفوضان
بعلم نبوت و بعضی دیگر که توجیه تحدید بشفاعت و توقیت میکنند نظر نکرده و بحدیث بریده صحابی
استدلال نموده و در توجیه حیثیت در تقریر شیخ تامل ننهاخته موجب این همه مفاسد نیست
مگر تغلیط عوام یا عدم تدبر در تمام کلام همه عبارت شیخ درین مقام بعد ترجمه لفظی حدیث
این ست در توجیه این حدیث علمارا اختلاف ست که بنای امید داشت تخفیف عذاب تا مدت
رطوبت آن شاخها بر چیست بعضی مردم بر آنند که بنای آن بران ست که نباتات تا زمانیکه
تر و تازه اند تسبیح میگویند حق را و مراد بشیء در کریمه ان من شيء الا يسبح بحمده شيء حي ست
و حیات چوب تا زمانیست که خشک نشده و حیات سنگ تا شکسته نگشته و تسبیح خاص مخصوص
بحی ست و آنکه عام ست هر شیء را بمعنی دلالت بر وجود صانع و وحدت صفات کمال
اوست و تمسک کنند این جماعت باین حدیث در انداختن سبزه و گل ریحان بر قبور و خطابی
که از ائمه اهل علم و قدوه شراح حدیث ست این قول را رد کرده هست و انداختن سبزه
و گل را بر قبور و تمسک باین حدیث انکار نموده و گفته که این سخن اصلی ندارد و در صدر اول
نبوده و بعضی گفته اند بنای این تحدید و توقیت بران ست که آنحضرت شفاعت خواسته
در تخفیف عذاب ایشان پس قبول کرده شد از وی تا مدت خشک شدن آن شاخ

وکلمه لعل ناظر است در معنی والله اعلم بالصواب و کرمانی گفته که در جریده خاصیت در رفع
عذاب نبود مگر به برکت دست مبارک سید انبیا صلعم ۵ اگر تو دست بسانی مگر بر
مرده دلان ۵ روان مرده در آید لعیش و بدنش ۵ بعضی گویند علم آن مفوض است
سوی اهل العلم نیست تا در انجا سر باشد و در جامع الاصول از بریده که صحابی ست آورده
که وی وصیت کرد به آوردن دو جریده در قبرش تا شاید در انجا سری باشد که سبب
نجات گردد ۵ دل عشاق حیله گر باشد ۵ انتهی معترض در عبارت شیخ جانبین
مقابلین این مسئله بفهمید گفت بیک جانب جماعت و بیک جانب خطابی لیس خطابی
مقابل جماعت خطابی را قرار داد حالانکه جانب ثانی آن بعض ست که گویند بنای تحدید
و توقیت بر انست که آنحضرت شفاعت خواست در تخفیف عذاب پس قبول کرده شد
از وی تا مدت خشک شدن آن و خطابی یکی از مؤیدان قول جانب ثانی ست
در و کنندگان قول فریق اول ست و فی الواقع مذهب مانعین متمسک باین حدیث ارجح
و مؤید بالدلائل ست بر وجوه اول لاقول بانیطور که بنای تحدید و توقیت بر انست که آنحضرت
شفاعت خواست در تخفیف عذاب پس قبول کرده شد از وی تا مدت خشک شدن
آن شاخ اوفق بالحدیث ست چنانچه ابو الحسین مسلم بن حجاج قشیری نیشاپوری
در آخر صحیح خود از جابر رضی الله عنه در حدیث طویل می آرد قال رسول الله صلعم انی مررت
بقبرین یعذبان فاحببت بشفاعتی ان یرفه ذاک عنهما ما دام الغصنان رطبین یعنی
رسول خدا صلعم فرمود بدرستیکه گذشتم من بر دو گور که صاحبان هر دو گور عذاب کرده میشدند پس
خواستم بشفاعت خود انکه تخفیف عذاب کرده شود ازین دو گور تا آنزمان که این دو
شاخ تر و تازه مانند و امام ابو زکریا محی الدین یحیی النووی در تحت حدیث ابن عباس نوشته
و اما وضعه صلعم علی القبر فقال العلماء هو محمول علی انه صلعم سال الشفاعة لهما فاجیبت شفاعته
بالتخفیف عنهما الی ان ییبسا و قد ذکر مسلم رحمه الله تعالی فی آخر الکتاب فی الحدیث الطویل

وغیرہ در اکثر مقامات از وسندی گیرند و توربشتی شارح مصابیح کہ نیز مستند و معتمد شراح حدیث
و متمسک طیبی و ملا علی قاری و شیخ عبد الحق ہست و ابن ملک و ابن الحاج کہ ملا علی قاری در
مرقات جابجا از ایشان سندی آرد و ابن طاہر صاحب مجمع البحار و امام نووی شارح صحیح مسلم
و عینی شارح بخاری و مؤلف فتاوی قرطبیہ و صاحب مفید المومنین و مصنف منہاج العارفین
بخوبی ثابت و متحقق پس در چنین مسئلہ کہ از چندین قدر علمای اعلام و فضلای عظام ثابت باشد
و در آن کلام کردن و بہ ترک اتباع سواد اعظم التزام شدہ و بر خلاف تصریح این اکابر دین
و نقول صحیح و مجروح اعتماد نمودن خبر معترض کار عاقل و بالغ نیست **سوال** مصافحہ
کردن دست عالم یا مرشد بعد از نماز فجر یا عصر یا ہر وقت کہ خواہد جائز ہست یا گناہ کدام
گناہ **جواب** مصافحہ وقت ملاقات ثابت ہست کما فی الحدیث قال رسول اللہ صلعم ما من
مسلمین یلتقیان فیتصافحان الا غفر لہما قبل ان یتفرقا کذا فی المشکوٰۃ تخصیص مصافحہ بوقت
فجر و عصر نزد علمای حنفیہ مکروہ ہست اما المصافحۃ عقیب الصبح والعصر فعند الحنفیۃ مکروہ کما فی
شرح المشکوٰۃ لملا علی القاری **مغالطہ** حکم کردن کراہت علی الاطلاق نزد علمای
حنفیہ بی رجوع بکتب دیدہ و دانستہ از اہل دیانت ممکن نیست و عبارت عربی نقل
نمودہ گفت کما فی شرح المشکوٰۃ لملا علی قاری بدین سبب شرح ملا علی قاری را دیدم
در باب المصافحۃ والمعانقۃ اول ابن عابدین اعلم ان المصافحۃ سنۃ مستحبۃ عند کل لقاء و ما
اعتادہ الناس بعد صلوٰۃ الصبح والعصر لا اصل لہ فی الشرع علی ہذا الوجہ و لکن لا باس فان
اصل المصافحۃ سنۃ و کونہم محافظین علیہا فی البعض و مفرطین فی کثیر من الاحوال لا یخرج
ذلک البعض عن کونہ من المصافحۃ التی ورد الشرع باصلہا و ہی البدعۃ المباحۃ از نووی
نقل نمودہ و در آن کلام کردہ بعد از آن گفت و لہذا صرح بعض علمائنا بانہا مکروہ و بعد از آن
نقل کرد و مع ہذا اذا مد مسلم یدہ للمصافحۃ فلا ینبغی الاعراض عنہ بجذب الید لما یترتب
علیہ من اذی یزید علی مراعات الادب فحاصلہ ان الابتداء بالمصافحۃ حینئذ علی الوجہ المشروع

مکروه لا المجاسرة وان کان تقلیداً فیه نوع معاونة علی البدعة والله اعلم ازین کلام
ست که بعض علمای ما مکروه گفته اند پس نوشتن مجیب مطلقاً کراهت آن نزد حنفیه
واگر در جایی این لفظ هم یافته شود تا بالفرد مراد ازان بعض حنفیه باشند ولازم بود که رجوع
بکتب معتبره نموده تبع درین می‌یافت این معنی که مختار وارجح ومعوّل علیه کدام جانب ست حرام
میدادند که هوای نفس راجح قوی مجوز کذب قرار داد الخ هدایه مسلک طائفه
آنست که خلاف سلف واجماع اتباع اهل اختراع نموده بشواذ ونوادر فتوی دهند وبر [illegible]
قوی وضعیف وارجح ومرجوح امتیاز نه نمایند آیا نمی دانند که کدامی از اکابر علما بل اصاغر
اینها جز امام نووی شافعی مائل تجویز مصافحه بعد عصر وفجر نشده واصحاب تحقیق وارد
تدقیق برد قولش پرداخته اند چنانچه ملا علی قاری وصاحب مجالس نیز در کلامش کلام
کرده چنانچه عنقریب تفصیلش می آید پس آنکه بتبعیت نووی شافعی مثل صاحب در
سالک مسالک اباحت گردیده قول وی از قبیل بنا الفاسد علی الفاسد معدود می شود
اما نفس مصافحه بلا تخصیص عصر وفجر سنت ست وبدعت نیست مگر بتخصیص چه امر شرعی
عام را بخصوص بخصوصیتی ساختن اخراج وی ست از شرعیت همین سبب ست در یکه فقها
تخصیص مکان را از مکروهات صلوة می شمارند وتعیین سورة را ازینرو میدانند وازینجاست
آنچه در صحیح مسلم مروی ست که لا تختصوا لیلة الجمعة بقیام من بین اللیالی ولا تختصوا یوم
الجمعة بصیام من بین الایام الا ان یکون فی صوم یصومه احدکم پس چون تعیین تخصیص
در مانند صوم وصلوة که افضل عبادات بدنیه ست منهی عنه باشد چیزیکه ازان کمتر ست بالاولی
دران ممنوع بود وعجیب در ینمقام ما حصل عبارت مرقات نقل نموده نه عبارتش بعینه وبلفظه
کما فی شرح المشکوة للملا علی قاری اشعار صریح بر معنی سنتا وملا علی قاری تصریح بعض علما
می نویسد نه آنکه بعض علمای ما قائل کراهت شده اند چنانکه معترض می فهمد پس مقدار
تشنیع وتسبیب جانب مجیب نیست مگر عادت جبلی معترض آری ست ● نیش عقرب نه از

حدیث جابر فی صاحبی القبرین فاجبت بشفاعتی ان یرفہ ذلک عنہما مادام الغصنان
رطبین انتہی ثانیاً نقادان فن و ماہران علم حدیث قول متمسکین را رد کردہ اند چنانچہ
تورپشتی شارح مصابیح در شرح قولہ صلعم لعلہ ان یخفف عنہما مالم ییبسا می نویسد وجہ
ہذا التحدید ان یقال انہ شفاء التخفیف مدۃ بقاء رطوبتہما و قول من قال وجہ ذلک ان الغصن
الرطب یسبح للہ تعالی مادام فیہ الرطوبۃ فیکون مجیرا عن عذاب القبر لاطائل تحتہ ولا عبرۃ
بہ عند اہل العلم انتہی و ابن ملک در شرح مصابیح نوشتہ قولہ ثم اخذ جریدۃ رطبۃ الجریدۃ
غصن النخل یعنی اخذ رسول اللہ صلعم جریدۃ رطبۃ فشقہا بنصفین فغرز کل نصف علی قبر و
قال لعلہ ان یخفف و یزال عنہما العذاب مادام ہذان الغصنان رطبین و سبب تخفیف
العذاب عنہما مالم ییبسا انہ صلعم سأل اللہ ان یخفف عنہما العذاب ہذا القدر بوصول برکتہ
الیہما لانہ رحمۃ لا یحصل ضیع الا اصابہ برکۃ ولیس تخفیف العذاب بخاصیۃ الجریدۃ الرطبۃ لان
الجمادات کالکعبۃ والمساجد لم یثبت نص فی تفضیل الرطب علی الیابس انتہی و ابن الحاج
در مدخل بعد رد قول متمسکین گفتہ ان الراحۃ انما حصلت علی الیقین ببرکۃ ید النبی صلعم انتہی
و ابن طاہر در مجمع البحار نوشتہ ولیس فی الجریدۃ معنی یخصہ وانما ذاک ببرکۃ یدہ انتہی و در
عینی شرح بخاری ہم نوشتہ واما ما ورد عنہ صلعم من وضع الجریدۃ فہو خاص بہ صلعم ولہا
امر من الیہا و بریدۃ فاجاب عنہ القسطلانی کان بریدۃ حمل الحدیث علی عمومہ ولم یرہ
خاصا ولکن الظاہر من تصرف المؤلف ان ذلک خاص النفعۃ بافعلہ صلعم ببرکتہ الخاصۃ بہ و
ان الذی ینفع اصحاب القبور انما ہو الاعمال الصالحۃ فلذلک عقبہ بقولہ و رأی ابن عمر الخ
فسطاطا انتہی ثالثاً حدیث را ہرگز دلالت بر وضع گل و ریحان نیست اگر ہست بر غرز
جریدہ ہست از آن ہرگز افادہ متمسک در وضع گل و ریحان نمی کند و محمود بن احمد عینی کہ
یکی از شراح محدثین و فقہای معتمدین ہست در عمدۃ القاری شرح صحیح بخاری می نویسد
ما یفعلہ اکثر الناس من وضع ما فیہ الرطوبۃ من الریاحین و البقول علی القبور لیس بشئی و

اما السنة النزر انتهی علاوه برین اگر جواز انداختن گل و سبزه هم بر قبور بہ نیت تخفیف
عذاب ثابت شود تاہم بر مجیب محذوری لازم نمی آید زیرا کہ مجیب انداختن گل و سبزه
را بر قبر بطور تقرب حرام و بطور تزیین مکروه نوشته و آن حکم نیز مقید است پس رجوع نخواهد کرد
مگر جانب قید کما تقرر فی موضعہ ان الحکم علی المقید یتوجہ الی القید و بدین ہر دو طور کدامے
از علما تجویز انداختن گل و سبزه بر قبور نہ کرده پس در قول مجوزین متمسکین بحدیث و کلام مجیب
نزاعی و خلافی متصور نمی شود و اگر ہست نزاع لفظی است و ہو لا یرجع الی طائل اما آنچہ شنا
در زمان ماست از قبیل شقین ممنوعین است چہ از آوردن اہل حاجات و اصحاب مرادات و
انداختن ایشان بر قبور اولیا و صلحا ہمین واضح است اگر مقصود تخفیف عذاب بودے
بر گورہای عصاة معذبین می انداختند و اگر ایشان را ہم از عصاة معذبین گمان میکنند
پس این مردمان کمال بی ادب ہستند کہ در شان اولیای کرام اینچنین اعتقاد
فاسد میدارند معاذ اللہ عن ذلک و آنچہ معترض از شرح الصدور آورده مطلبش
منشر مجیب فی موقف آن صرف بیان اختلاف کرده و از آن ہم جواز وضع گل و ریحان ثابت
نمی شود و آنچہ از عالمگیری آورده حاصلش آنکہ جواز این فعل کہ در بعض کتب مرقوم است
آن فتاوی غرائب است و دیگران کہ می نویسند ہمہ از آن میگیرند و بر روایت آن فتاوے
بمقابلہ حدیث و این قدر روایات کتب معتبره چگونہ اعتماد کرده شود و قطع نظر ازین حیثیت
ازانچہ نحن فیہ نیست بحث ما صرف در وضع گل و ریحان است پس غرض از آوردن این روایت
امتناع آن جز تطویل کلام دیگر امری نیست در فتاوی قرطبیہ می نویسد لا یوضع الورود
و الریاحین علی القبور لانہ من باب الزینة انتہی و در مفید المؤمنین می نگارد وضع الورود و الریاحین
علی القبور بدعة انتہی و در منہاج العارفین می نویسد مکروه وضع الورود علی القبور انتہی الحاصل
ترجیح قول مانعین انداختن گل و سبزه و رد قول مجوزین آن بہ تمسک حدیث ابن عباس نہ
حدیث جابر و کلام خطابی کہ یکی از ائمہ اہل علم و قدوه شراح حدیث است و امام نووی

پلی کیتن ست * مقتضای طبیعتش این ست * این همان مثل ست که زنگی در مقام خس و
خاشاک آئینه افتاده یافت چون روی خود دران ملاحظه کرد سیاه و قبیح معلوم شد آئینه را
انداخت و گفت اگر این آئینه چنان نبودی کسی در یخانه انداختی از همین روی این را انداخته
اند و آنکه در روایت ابو خلیفه آمده آن تخصیص بفجر و عصر نبود بلکه حسب عادت که ایشان
عند الملاقات بآن معتاد بودند در انوقت هم اتفاقاً واقع شده کلام مجیب در اتفاقیات
نیست بلکه در التزام ست یعنی مصافحه باین طور کردن که در وقت دیگر چون ملاقات شود
نکند دو وقت فجر و عصر را خاص کرده نماید مکروه ست از ملاحظه عبارت شرح ملا علی قاری
دیانت جناب متعرض و فطانت این حضرت بر ارباب کیاست مخفی نخواهد ماند که در نقل آن بکیدی
عجیب و لطفی غریب مرعی داشت یعنی همه مفید مدعای خود بر نگاشت و آنچه مخالف مراد یافت
از میان دور ساخت همه عبارتش این ست قال النووی اعلم ان المصافحة سنة
مستحبة عند کل لقاء وما اعتاده الناس بعد صلوة الصبح والعصر لا اصل له فی الشرع علی
هذا الوجه ولکن لا باس به وان اصل المصافحة سنة وکونهم محافظین علیها فی بعض الاحوال
ومفرطین فیها فی کثیر من الاحوال لا یخرج ذلک البعض عن کونه من المصافحة التی ورد
الشرع باصلها وهی البدعة المباحة وقد شرحنا انواع البدع فی اول کتاب الاعتصام
مستوفی انتهی ولا یخفی ان فی کلام الامام نوع تناقض لان اتیان السنة فی بعض الاوقات
لا یسمی بدعة مع ان عمل الناس فی الوقتین المذکورین لیس علی وجه الاستحباب المشروع
فان محل المصافحة المشروع اول الملاقات وقد یکون جماعة یتلاقون من غیر مصافحة ویتصاحبون
بالکلام ومذاکرة العلم وغیره مدة مدیدة ثم اذا صلوا یتصافحون فاین هذا من السنة المشروعة
ولهذا صرح بعض علمائنا بانها مکروهة حینئذ انها من البدعة المذمومة نعم لو دخل احد فی المسجد
والناس فی الصلوة او علی الشروع فیها فبعد الفراغ لو صافحهم لکن بشرط سبق السلام
علی المصافحة فهذا من جملة المصافحة المسنونة بلا شبهة ومع هذا اذا مد مسلم یده للمصافحة فلا ینبغی

الاعراض عنه يجذب اليد لا يترتب اليه من اذى يزيد على مراعاة الادب فى صلاة الابتداء
بالمصافحة على الوجه المشروع مكروه لا المجابرة وان كان قد يقال فيه نوع مساعدة على
البدعة والله اعلم انتهى پس دریں مقام معترض حنفی عجیب تصرف غریب کرده که از اول قال
النووی حذف نموده عبارتیکه ملا علی قاری از نووی در کتاب خود آورده بود آنرا تمام
نقل کرده وعبارت ولا یخفی ان فی کلام الامام نوع تناقض الی قوله من السنة المشروعة که
اعتراض بر امام نووی بود مخالف مدعا خود یافته از میان دور کرده وبعد از ان لفظ الهداية
صرح بعض علمائنا بانها مکروه را بنظر لفظ بعض علمائنا نقل ساخته وعبارت حينئذ انها من البدعة
المذمومة الی قوله بلا شبهة گذاشته واز معتمد الفراد الفعل بود این است حال ایشان در نقل عبارت
شرح ملا علی قاری ولطف فهم معانی بداید باید دید بدان که هر کسیکه قدرت در ترجمه عبارت
عربی هم داشته باشد مخفی نخواهد ماند شیخ المحققین قاضی ابراهیم حنفی گفته در مجالس الابرار که
اما المصافحة فی غیر حال الملاقاة مثل کونها عقیب صلوة الجمعة والعیدین کما هو العادة فی
زماننا فالحديث سکت عنه فیبقی بلا دلیل وقد تقرر فی موضعه ان ما لا دليل عليه فهو مردود ولا يجوز
التقليد فيه بل يرده ما روى عن عائشة رضی الله عنها انه صلعم قال من احدث فی امرنا هذا ما
ليس منه فهو رد فهی مردودة على ان الفقهاء من الحنفية والشافعية والمالكية صرحوا بكراهتها
وكونها بدعة قال فی الملتقط يكره المصافحة بعد الصلوة بكل حال لان الصحابة ما صافحوا
بعد الصلوة ولانها من سنن الروافض وقال ابن الحجر من الشافعية ما يفعله الناس من
المصافحة عقيب الصلوة الخمس مكروهة لا اصل لها فى الشرع المحمدية وينبه فاعلها اولا بانها
بدعة ويعذب ثانيا ان فعلها وقال ابن الحاج من المالكية فى المدخل وينبغى ان يمنع الامام
ما احدثوه من المصافحة بعد صلوة الصبح وبعد صلوة الجمعة وبعد صلوة العصر بل زاد بعضهم
فى هذا الوقت فعل ذلك بعد الصلوة الخمس وذلك كله من البدع وهذا التصريح منهم يشعر بالاجماع فلا يجوز
المخالفة بما ذكره النووى فى الاذكار وان كان يشعر باباحة المصافحة بعد صلوة العصر والفجر

تفصیل این ست که اگر بطوریکه پیغمبر خدا صلعم فرموده اند یا کرده اند بهمان طور رود جائز ست
بلکه مستحب و مسنون ست هرقدر که شود برای زیارت بآن طور رفته باشد و آنطور این ست
که نزد قبر رسیده السلام علیکم دار قوم مؤمنین بگوید و برای اموات دعای مغفرت و بخشش
گناهان آنها از حق تعالی طلب نماید و عبرت گیرد و از دار دنیا بی رغبتی کند و آخرت را یاد کند
و ترسان و هراسان آنجا قیام کند برای همین قسم غرض آنحضرت علیه السلام اجازت زیارت
قبور فرموده اند بعد از آنکه نهی فرموده بودند قال انی کنت نهیتکم عن زیارة القبور فزوروها
فانها تزهد فی الدنیا و تذکر الآخرة رواه ابن ماجه کذا فی المشکوة درین قسم زیارت کردن
قبر ولی و غیر ولی و شهید و غیر شهید و صالح و فاسق و غنی و فقیر برابر ست بلکه از زیارت
قبور اغنیا و ملوک زیاده تر عبرت حاصل می گردد دوم آنکه برای زیارت قبور رود و چیزها که
در حدیث نزد قبر وارد شده و در غیر قبر جائز و مباح اند عمل نماید مثل بوسه دادن و مس کردن قبر
و انحنا نمودن و ضحک و قهقهه و نوم و نزد بعضی خواندن قرآن بجهر و غنا مجرد از آلات لهو
و کلام دنیا بی فائده و دیگر افعال و کلام مالایعنی نمودن و خوردن و آشامیدن این قسم افعال نزد
قبر نمودن مکروه ست پس کسی که زیارت قبور باین طور خواهد نمود در حق او این افعال مکروه خواهد شد
سوم آنکه نزد قبر رفته قبر را سجده تحیه نماید یا گرد قبر طواف سازد و یا نزد او رقص و ضرب آلات لهو مثل
ڈهول و ڈهولکی و سارنگی و ستار و رباب و جمیع مزامیر و معازف و نوبت نوازی و غلاف قبر
بجهت تعظیم پوشانیدن باین طور رفتن بسوی قبر حرام ست چرا که اگر این چیزها فی نفسه در غیر مقابر
حرام اند و در مقام متبرکه که مقابر اند زیاده حرام خواهد شد چهارم آنکه نزد قبر رفته سجده عبادت
نماید و از صاحب قبر حاجت خود مثل طلب ولد و طلب شفای مریض و طلب رزق و کشف مصائب
و بلا و دیگر حاجات خود بالاستقلال یا بطریق مشارکت دانسته یا متصرف در عالم پنداشته باین
قسم رفتن موجب کفر و شرک ست انتهی الخص الجواب مغالطه غرض زیارت قبور را چهار
قسم تقسیم نموده و جائز مکروه حرام شرک و کفر و در حال قسم اول نوشته که درین قسم زیارت کردن

قبر ولی وشهید وغیر شهید وفاسق وغنی برابرست این کلام محل نظرست بچند وجوه اول که
زیارت قبور انبیا عم داخل همین اقسام اربعه هست یا نه اگر نیست تقسیم ناقص ست واگر داخل ست
پس در کدام قسم اگر در قسم اول ست پس آیا آنهم با قبر فاسق برابرست که مقتضای سوق کلام
مجیب ست ثانیا که در جواب سوال بست و پنجم بروایت فتاوی عالمگیری احتجاج نموده الاصل
فی هذا الباب ان الانسان له ان یجعل ثواب عمله لغیره عند اهل السنة والجماعة صلوة کان او صوما
او حجا او صدقة او قرءة القرآن والاذکار وزیارة قبور الانبیاء عم والشهداء والاولیاء و
الصالحین وتکفین الموتی وجمیع انواع البر کذا فی غایة السروجی پس زیارتیکه مثل صوم و
صلوة وحج وقرءة قرآن وغیره داخل انواع برست که دران ثواب انسان بدیگری میرسد
آیا در همین قسم اول داخل ست یا چیزیست سوای واگر داخل قسم اول ست پس برابری با قبر
فاسق درانهم معتبرست یا نه اگر هست پس وجه تخصیص انبیا وشهدا وصالحین چیست ثالثا
در بیان قسم سوم می نویسد که مقام متبرکه که مقابر نیز چه معنی دارد و در برکت مقبور راهم
دخل هست یا نه اگر هست پس قبر صالح وفاسق چگونه برابر باشد واگر نیست بلکه بمجرد مقبرست
ارض قطع از حال مقبور متبرک ست پس وجهش چیست بهر ایهم مبادی این اختراع
و مناشی این انتزاع نیست مگر ابتداع بدعت واعراض از طریق سنت تا عامه مردم را
در چاه ضلالت وغوایت انداخته امتیازی مابین ایشان حاصل نماید چنانچه در قلت تدبر وادنی
تفکر واضح وروشن میگردد **جواب نظر اول** یعنی قوله که زیارت قبور انبیا علیهم السلام
الخ آنست که زیارت قبور انبیا علیهم السلام داخل قسم اول از همین اقسام اربعه هست که با زیارت
قبر فاسق در جواز وعبرت گرفتن وبی رغبتی کردن از دار دنیا و یاد کردن آخرت برابرست نه
در دیگر امور واین مطابق مضمون حدیث شریف ست که آنحضرت فرمود نهیتکم عن زیارة القبور
فزوروها درین حکم جمله قبور را برابر ساخته تخصیص قبور انبیا واولیا وشهدا نه نموده ودر بیان
فائده آن یعنی فانها تزهد فی الدنیا وتذکر الآخرة هم مساوی فرموده **جواب**

نظر ثانی یعنی قوله ثانیاً که در جواب سوال الخ الخ زیارتیکه داخل انواع بر ست نیز در قسم اول داخل ست و برابری با قبر فاسق که دران معتبرست در عبرت گرفتن و از دار دنیا بی رغبتی نمودن و آخرت را یاد کردن ست نه در دخول انواع بر و دیگر امور چنانچه رسول خدا صلعم فرمود صلّوا خلف کل برّ و فاجر ازین لازم نیاید که نماز خواندن پس هر دو در ترتب ثواب و کمال نماز برابر ست بلکه این تسویه در نفس جواز ست نه در غیر آن درینصورت وجه تخصیص انبیا و شهدا و صالحین ظاهرست و ممکن ست که در دخول انواع بر هم برابری معتبر باشد پس درینوقت تخصیص ذکر انبیا و شهدا و صالحین بجهت شرافت و تغلیب خواهد بود **و جواب نظر ثالث** یعنی قوله ثالثاً در قسم سوم الخ باختیار شق اول یعنی در برکت مقبور را هم دخل ست آنست که مساوات میان قبر صالح و فاسق در تذکر آخرت و بی رغبتی از دار دنیا معتبر ست نه در دیگر امور پس اعتراض به تساوی امور دیگر جز جهل مرکب نیست و تجویز استلزام مساوات شی باعتبار حیثیتی مساوات آنرا باعتبار حیثیت دیگر انکار تبدل احکام ست بحیثیات مختلفه در شی واحد و باختیار شق ثانی یعنی در برکت مقبور را دخل نیست آنکه معنی مقام متبرکه مقام ماخذ برکت باید گفت و مراد از برکت یاد کردن آخرت و بی رغبتی از دار دنیا گرفتن ست هرچند که درین برکت مقبور را نیز دخل ست مگر دخلیکه زعم مخاطب معترض ست درینجا نیست بلکه موجب این امور مجرد مقبریت ست و آنکه صاحب مظاهر حق اقسام زیارت نوشته تقسیم قسم اول ست بمعنی قسمیکه جائز ست و لفظ جائز در مسنون و مستحب و واجب و مباح مستعمل میشود کما فی التوضیح شرح التنقیح فی تعریف الفقه ویمکن ان یراد بها ما لها او ما علیها ما یجوز لها ما یحرم علیها فیشتمل جمیع الاصناف انتهی **سوال** مقرر کردن روز برای زیارت قبور از روز ها در شرع جائز ست یا گناه کدام گناه از گناهان **جواب** مقرر کردن روزی از روز های هفته بوضعیکه لازم شمارد و بران اهتمام سازد از احادیث و روایات فقهیه کتب معتبره ثابت نشد مگر در فتاوی عالمگیری اینقدر نوشته اگر در چهار روز دوشنبه پنجشنبه و جمعه و شنبه یا

کند بهترست عبارته هکذا افضل ایام الزیارة اربعة ایام الاثنین والخمیس والجمعة والسبت

انتهی وانچه در روایت بیهقی وارد شده من زار قبر ابویه او احدهما فی کل جمعة غفر له وکتب بر

نیز آلبس مراد از کل جمعه هر هفته است چنانچه شیخ عبدالحق محدث دهلوی در ترجمه مشکوٰة شریف

همین معنی بیان فرموده اند **مغالطه** متحرین وماهرین فن بعد استقراء تام وتفحص تام هم در

هیچ حکم نفی ثبوت جسارت نمی کنند غایة الامر همین که نیافتم وندیدم لیس ازهیچ گونه نظران ناواقف

از مطلب تمام کتابها یکه ازان نقل کنند نرسند هرگز نمی زیبد آری امر که آن کار برا مانع از

جرأت ست فرقه محدثه را ازان نصیبی نداده اند وآن دیانت ست در مراد از کل جمعه هر

هفته حواله ترجمه مشکوٰة نمود کاش آنرا هم اگر بدیدی که دران مذکورست بزیارت روز

جمعه فاضل ترست از روزهای دیگر خصوصا در اول روز جمعه الخ **هدایه** منشاء تفوه

باین الفاظ نیست مگر عدم توجه تمام کلام مجیب چه مجیب خود از عالمگیری افضلیت بعضی

ایام بیان کرده است مگر این افضلیت چنان نیست که کسی تقرر این ایام لازم شمرد ودران

اهتمام سازد ومجیب نفی همین افضلیت همین طور کرده است درینصورت سزاوار معترض آن بود که

همچنین روایاتی می آورد که دران افضلیت بعض ایام همین طور مصرح می بود لیس جرح بر مجیب خطاء

صریح ست زیرا که چون کور چشم آئینه را دیدن نتواند قصور آئینه دار نباشد واگر زنگی روی خود در

آئینه زبون بیند گناه آئینه نبود ولنعم ماقیل **ع** گر نه بیند بروز شپر چشم، چشمهٔ آفتاب را چه

گناه **سوال** برای زیارت قبور اولیاء الله آمدن از کابل بهندوستان واز اینجا تا آنجا

چه حکم دارد جائز یا گناه کدام گناه **جواب** درین مسئله علما را اختلاف ست بعضی جائز

داشته اند وبعضی حرام نوشته اند چنانچه در قسطلانی شرح صحیح بخاری ودر ترجمه مشکوٰة شیخ

عبدالحق مسطورست وفی الترجمة للشیخ المذکور هکذا اما مسافرت برای زیارت قبور صالحین

ورسیدن بمواضع متبرکه خلاف ست بعضی مباح داشته اند وبعضی حرام گویند انتهی وفی القسطلانی

واختلف فی شد الرحال الی غیره کالذهاب الی زیارة الصالحین احیاء واموات والمواضع الفاضلة

سوال ضمن زیارت رجال

للصلوٰة فيها والتبرك بها فقال ابو محمد الجويني يحرم عملا بظاهر الحديث واختاره القاضي حسين
قال به القاضي عياض وطائفة والصحيح عند امام الحرمين وغيره من الشافعية الجواز انتهى وفي
شرح المشكوٰة للملا علي قاري ذهب بعض العلماء الى الاستدلال به على المنع من الرحلة لزيارة
المشاهد وقبور العلماء والصالحين انتهى عن ابي هريرة رضي الله عنه قال لقيت بصرة بن ابي
بصرة الغفاري فقال من اين اقبلت فقلت من الطور فقال لو ادركتك قبل ان تخرج
اليه ما خرجت سمعت رسول الله صلى الله عليه وسلم يقول لا تعمل المطي الا الى ثلثة مساجد
الى المسجد الحرام والى مسجدي هذا والى مسجد ايلياء او بيت المقدس يشك رواه مالك في
الموطا وفي حجة الله البالغة قوله صلى الله عليه وسلم لا تشدوا الرحال اقول كان اهل الجاهلية
يقصدون مواضع معظمة بزعمهم يزورونها ويتبركون بها وفيه من التحريف والفساد ما لا يخفى
فسد النبي صلى الله عليه وسلم الفساد لئلا يلتحق غير الشعائر بالشعائر ولئلا يصير ذريعة لعبادة
غير الله والحق عندي ان القبر ومحل عبادة ولي من اولياء الله والطور كل ذلك سواء في النهي
انتهى **مغالطه** التقابر نفس اختلاف درجواب نمودن سائل را بمقصود نمی رساند بلکه
در ورطهٔ تحیر می اندازد و محل آن نیست مگر اینکه از کتبی که نقل نموده در آن کتب مصنفین آن
از مستندین موافقین مذهب بر بیان اختلاف اقتصار کرده باشند و در اختلاف
ایچگونه کلام ننموده و جانبی را ترجیح نداده و تصریح باختیار نکرده و مذهب خود ننوشته باشند
و در صورتیکه آن اکابر در آن کتب هرگونه قول مخالف و موافق نقل کنند و در آن کلام تقیید
نمایند و قول مخالف را رد سازند و تصحیح مذهب مختار خود کنند پس از آن کتب در نقل
اکتفا بر بیان اختلاف بحذف کلام سابق و لاحق بل باسقاط اجزای جمل بهان مثل ست
کبیر لا تقربوا الصلوٰة عمل کرده و انتم سکاری را ترک نموده علاوه برین این امر یعنی بودن
اختلاف در اکثر مسائل جزئیه فقهیه جاری ست کم مسئله بلکه یک مسئله هم از فروع نخواهد بر آمد
که بتوسع مذاهب مختلفه در آن اختلاف نباشد پس همین یک فقره بود اجواب تمام مسائل

نقد کافیست و نقلیکه در ظریفان مشهور است بمیت آید که فقیهی وقت موت از پسر جاهل
خود گفت که من ترا یک سخن تعلیم کنم که گاهی جهالت تو بر کسی ظاهر نگردد و خود را بی تکلف
فقیه ظاهر کنی و آن اینکه هر که مسئله جزئی فقهی از تو پرسد در جواب بگو که درین اختلاف
است و طرفه اینکه در همین کتاب الزجاج در مسائل خلافیه بین الحنفیه با وجود مرجوحیت یکجانب
را اختیار نموده بلکه بعض جای از محض حکم کراهت و حرمت و جواز نوشته و اصلا خیال اختلاف
بخاطر خطور نکرده و این مسئله از کتب فقه که نقل نموده در ان صاف بیان جواز مدلل نوشته از آن
حرف اختلاف یاد نماند باعث آن نیست مگر اینکه احتیاط که لازمه دیانت است نیست در تبا
هو انقدم و ذکر کتب صرف برای تغلیط نیست و درینصورت هر چه کند بجا است عبارت شرح
ملا علی قاری این است قیل نفی معناه نهی ای لا تشدوا الی غیرها لان ما سوی الثلث
متساوٍ غیر متفاوت فی الفضیلة فکان الرحل الیه ضائعا وعبثا وفی شرح مسلم للنووی قال
ابو محمد یحرم شد الرحل الی غیر الثلثة وهو غلط وفی الاحیاء ذهب بعض العلماء الی الاستدلال به
علی المنع من الرحلة لزیارة المشاهد وقبور العلماء والصالحین وما تبین لی ان الامر لیس
کذلک بل الزیارة مامور بها لخبر کنت نهیتکم عن زیارة القبور الا فزوروها والحدیث انما
ورد نهیا عن الشد لغیر الثلثة من المساجد لتماثلها بل لا بلد الا وفیها مساجد فلا حاجة
للرحلة الی مسجد آخر واما المشاهد فلا تتساوی بل برکة زیارتها علی قدر درجاتهم عند الله
ثم لیت شعری هل منع هذا القائل من شد الرحل لقبور الانبیاء والاولیاء فی معناهم
فلا یبعد ان یکون ذلک عن اغراض الرحلة کما ان زیارة العلماء فی الحیوة من المقاصد
و عبارت شیخ عبد الحق چنین است اما در مسافرت برای زیارت قبور صالحین و رسیدن بمواضع
متبرکه اختلاف است بعضی مباح دارند و بعضی حرام گویند کذا فی مجمع البحار والله اعلم
و بعضی گفته اند که قصد بطریق نذر به بیت مقدس جا درست نباشد اگر نذر کند در غیر این مساجد
واجب نمی گردد وفای آن و بعض از علما گفته اند که سخن در مساجد است یعنی نذر مسجدی

دیگر جز این مساجد سفر جائز نبود اما مواضع دیگر جز مساجد خارج از مفهوم این کلام ست و
گفت بنده مسکین کاتب الحروف عبد الحق بن سیف الدین عفا الله عنه بر ما آنکه مقصود بیان
اهتمام بشان این سه بقعه و سفر کردن بجانب آنهاست که متبرک ترین مقامات ست یعنی
اگر سفر کنند باین سه مسجد کنند و بغیر آن گرانی مشقت کشیدن نمیکنند نه اینکه سفر بجز این مواضع
درست نباشد و قسطلانی در تحقیق معنی حدیث قبل از ذکر اختلاف نوشته الا الی ثلثة
مساجد الاستثناء مفرغ والتقدير لا تشد الرحال الى موضع ولازمه منع السفر الى
كل موضع غيرها كزيارة صالح او قريب او صاحب او طلب علم او تجارة او نزهة لان المستثنى
في المفرغ يقدر باعم العام لكن المراد بالعموم ههنا الموضع المخصوص وهو المسجد كما تقدم تقريره
پس عجیب که از این سه کتب نقل نموده در هر سه کتاب محقق و ثابت نزد مصنفین این جواز ست
و شیخ عبد الحق در جذب القلوب می نویسد و اما حدیث لا تشد الرحال الا الی ثلثة مساجد
مراد بدان منع شد رحال و ارتکاب سفر برای مسجد غیر مساجد ثلثه ست چنانچه قاعده نحو
که وجوب جنسیت مستثنی منه ست مستثنی را در استثنای مفرغ اقتضای آن میکند پس
منع مطلق سفر بغیر این مساجد لازم نیاید و چگونه منع کنند از سفر بغیر این مساجد حالانکه سفر
برای حج و جهاد و هجرت و تجارت و سائر مصالح دنیاوی جائز ست باتفاق باز می نویسد اخبار
مسافرت سلف از جهت زیارت سید کائنات بسیار آمده و از انجمله حکایت آمدن بلال مؤذن
در زمان خلافت عمر رض از شام بمدینه الی آخر القصه آورده اند که چون امیر المؤمنین عمر رض فتح
شام کرد با اهل بیت مقدس مصالحه نمود کعب احبار آمد و بشرف اسلام مشرف شد عمر ابن
الخطاب را باسلام او غایت فرح و سرور دست داد در وقت رجوع باوی گفت یا کعب
خواهی که با ما بمدینه آئی و زیارت سید انبیا کنی صلی الله علیه وسلم گفت نعم یا امیر المؤمنین انا افعل
ذلک باز میگوید عمر بن عبد العزیز از شام بمدینه منوره برید فرستادی تا سلام او بجناب رسالت
پناه عرض نماید و این فعل در صدر زمان تابعین بود و روایت این خبر مستفیض و مشهور ست

انتہی قسطلانی در مواہب لدنیہ نوشتہ وللشیخ تقی الدین ابن تیمیۃ ہہنا کلام شنیع عجیب
یتضمن منع شد الرحال لزیارۃ النبویۃ المحمدیۃ وانہ لیس القرب بل بضد ذلک ورد علیہ الشیخ
تقی الدین فی شفاء الاسقام فشفی صدور المؤمنین وحکی الشیخ ولی الدین السبکی ان والدہ کان
معادلا للشیخ زین الدین عبد الرحمن بن رجب الدمشقی فی التوجہ الی بلد الخلیل علیہ السلام
فلما دنی من البلد قال نویت الصلوۃ فی مسجد الخلیل لیحترز عن شد الرحال لزیارتہ علی طریقۃ شیخ
الحنابلۃ بن تیمیۃ قال فقلت نویت زیارۃ قبر الخلیل ثم قلت لہ اما انت فقد خالفت النبی صلی
اللہ علیہ وسلم لانہ قال لا تشد الرحال الا الی ثلث مساجد وقد شددت الرحل الی رابع واما
انا فاتبعت النبی صلی اللہ علیہ وسلم لانہ قال زوروا القبور فما قال الا قبور الانبیاء وقال فہب بذہنہ
لعل ابن تیمیہ شخص ست بدمذہب از اہل اہوا خارج از اہل سنت وجماعت قائل بجہت ہم گردیدہ
ودر رد مذہب اہل سنت وجماعت کتابی تصنیف نمودہ کہ سبکی رد آن نمودہ در طبقات سبکی این
ہمہ حال مذکور ستا ابن عرقہ محدثہ را بالنسبتی تام ست ومجیب کہ حدیث مؤطا ذکر نمودہ خارج
از بحث ست وانچہ از حجۃ البالغہ نقل نمودہ حجت نیست چہ صاحبش از معتمدی نقل نمودہ بلکہ
مخالف معتمدین گفتہ **ہدایہ** غرض مجیب از بیان اختلاف آنست کہ درچنین محل کہ
اختلاف باشد عمل بالاحتیاط اولی ست وبسیار مسئلہا ست کہ دران اختلاف حنفیہ
نیست مع ہرچند مذہب قسطلانی وملا علی قاری وشیخ عبد الحق بجواز شد رحال بزیارت
قبور متبرکہ باشد مگر چون مذہب مختار مجیب نبودہ لہذا حاجت نقل کردنش نشد چنانچہ در
مجمع البحار اختلاف نقل نمودہ حیث قال واختلف فی شد ہا الی قبور الصالحین والمواضع الفاضلۃ
فمحرم ومبیح انتہی و با اینہمہ قول قسطلانی والصحیح عند امام الحرمین وغیرہ من الشافعیۃ الجواز مجیب
نقل کردہ ودران تصریح بمختار بودن قول جواز صریح موجود تمام عبارت قسطلانی
در ارشاد الساری این ستا اختلف فی شد الرحال الی غیرہا کالذہاب الی زیارۃ الصالحین
احیاء وامواتا والمواضع الفاضلۃ فیہا والتبرک بہا فقال ابو محمد الجوینی یحرم عملا بظاہر الحدیث

واختاره القاضي الحسين وقال به القاضي عياض وطائفة والصحيح عند امام الحرمين وغيره من الشافعية
الجواز وخص النهي عن قصد الصلوة في غير الثلثة واما قصد غير ذلك كالزيارة فلا يدخل
في النهي وخص بعضهم النهي فيما حكاه الخطابي بالاعتكاف في غير الثلثة لكن قال في الصلح
ولم أر عليه دليلا انتهى ودر مطلع الانوار حاشيه مختار مذكور است ونقل امام الحرمين عن
شيخه انه افتى بالمنع قال وربما يقول يكره وربما يقول كان يحرم وقال السبكي ويمكن ان يقال
ان قصد بذلك التعظيم فيمنع لانه يعظم ما لم يفعله الشرع وان لم يقصد معه امر آخر
فهذا قريب من العبث انتهى در شرح جامع صغير مناوي از قاضي آورده ينبغي ان لا يشتغل
الا بما فيه صلاح دنيوي او فلاح اخروي ولما كان ما عدا الثلثة متساوية الاقدار في الشرف
والفضل كان الارتحال لاجلها عبثا نهى الشارع عنه والمقتضي لشرفها انها ابنية الانبياء
ومتعبداتهم انتهى ودر فيض الباري شرح بخاري نوشته يعني لا تشد الرحال الا الى الثلثة مساجد
ونكتة العدول من النهي الى النفي لاظهار الرغبة والاهتمام التام في وقوعه ولهذا قال الطيبي
النفي ابلغ من صريح النهي كانه قال لا تقصد الزيارة الا لهذه البقاع الثلثة المذكورة لاختصاصها
بالاختصاص انتهى ودر مصفى شرح موطا مرقوم است باب لا تشد الرحال الا الى ثلثة مساجد بسته
نشود پالانها بر پشت شتران يعني سفر كرده نشود مگر بسوي سه مسجد مالك عن يزيد بن عبد الله
بن الهاد عن محمد بن ابراهيم بن الحارث التيمي عن ابي سلمة بن عبد الرحمن عن ابي هريرة قال
لقيت بصرة بن ابي بصرة الغفاري فقال من اين اقبلت فقلت من الطور فقال لو ادركتك
قبل ان تخرج اليه ما خرجت سمعت رسول الله صلى الله عليه وسلم يقول لا تعمل المطي الا الى ثلثة
مساجد گفت ابو هريره ملاقات كردم با بصره ابن ابي بصره غفاري پس گفت مرا از كجا آمدي
گفتم از طور گفت اگر مي يافتم ترا پيش از آنكه برآئي بسوي طور بيرون نمي آمدي بسوي آن
يعني ترا نمي گذاشتم كه بيرون آمدي شنيدم از رسول خدا كه مي فرمود كه پالان بسته نشود
شتران را يعني سفر كرده نشود مگر بسوي سه مسجد بغوي گفته است كه تخصيص اين مساجد

برای آنست که این مساجد انبیا علیهم الصلوٰة والسلام است و مرا امر کرده اند باقتدای انبیا پس اگر کسی نذر کند که نماز گذارد در مسجدی ازین مساجد سه گانه لازم می آید که برود پس اگر گذارد در غیر این مساجد خارج نمیشود از عهده نذر خود مترجم گوید بعض تخصیص درینجا آنست که در جاهلیت سفر میکردند بمواضع متبرکه غیر این مساجد بقصد خصوصیت تبرک بآن موضع منع فرمود تا امر جاهلیت رواج نگیرد آیا نمی بینی که بصره بن ابی بصره غفاری نهی را شامل طور داشت و ابوهریره رض را از طور منع کرد انتهی شاه عبد العزیز دهلوی در شرح حدیث لا تشد الرحال تعلیقا علی البخاری نوشته والمستثنی منه المحذوف فی هذا الحدیث اما جنس قریب او جنس بعید فعلی الاول تقدیر الکلام لا تشد الرحال الی المساجد الا الی ثلثة مساجد وحکم ما سوی المساجد مسکوت عنه وعلی الوجه الثانی لا تشد الرحال الی موضع یتقرب به الا الی ثلثة مساجد الی آخره فحینئذ شد الرحال الی غیر المساجد الثلثة المعظمة منهی عنه لظاهر سیاق الحدیث ویؤیده ما روی ابو هریرة عن بصرة بن ابی بصرة الغفاری حین راجع عن الطور وتمامه فی الموطا وهذا الوجه قوی من جهة مدلول حدیث بصرة والله اعلم بالصواب انتهی و در تفسیر عزیزی تحت آیت کریمه واذ جعلنا البیت مثابة للناس می نویسند تحقیق آنست که قبله گرفتن را این دو چیز لازم است اول آنکه بحکم او تعالی باشد زیرا که ظهور الهی در هر جا ست لیکن این ظهور عام مصحح توجه عبادت نمی شود باجماع عقلا پس لا بد امر ظهوری خاص باید و میزان معرفت آن ظهور از حد عقل بشری خارج است بدون توقیف شرعی فهمیده نمی شود پس ما نص شارع درین باب ضرور است دوم آن مکان را بوجهی از وجوه علاقه بهیچ مخلوقات نباشد والا در وقت توجه بآن مکان مشابهه شرک لازم خواهد آمد و توحید صرف در ان عبادت نخواهد ماند و تغییر درهمین تفسیر است این قسم مکانی که محض برای توجه الی الله مقرر باشد در اقطار زمین غیر از خانه کعبه و صخره بیت المقدس یافته نمی شود و لهذا همین دو مکان را لیاقت قبله بودن حاصل شد پس آن همه معابد کفار اگر مشابهتی دارند باقبور اولیا و صلحا یا چله

ایشان دارند نه کعبه و حجره شستان تنها و از همین جا واضح شد سر تاکید بلیغ که در حدیث شریف
در نهی از زیارت قبور و از شد رحال بسوی موضعی غیر از مساجد ثلثه و از آنکه قبور انبیا را
مساجد سازند وارد شده مدعا همین است که درین عمل اکثر جهال را اعتقادی که مشرکین را
در بزرگان خود بهم رسیده بهم میرسد و توجه الی الله محض باقی نماند مگر در پردهٔ حجاب آن
ارواح انتهی و در بعض رسائل که در تحقیق این مسئله ترتیب یافته مسطور است و فی فتح القدیر واذا
نوی زیارة القبر فلینو معه زیارة مسجد رسول الله صلعم فانه احد المساجد الثلثة التی تشد
الیه الرحال فی الحدیث لا تشد الرحال الا الی ثلثة مساجد المسجد الحرام و مسجدی هذا و
المسجد الاقصی و هکذا فی العالمگیریة والدر المختار فبهذا ثبت ان المستثنی منه المحذوف فی
حدیث شد الرحال جنس بعید لا قریب و هذا هو الموافق لا تقرر فی موضعه ان الاصل فی
المفرغ ان یقدر باعم العام انتهی و در تیسیر الوصول مختصر جامع الاصول مرقوم است عن ابی
سعید الخدری قال قال رسول الله صلعم لا تشد الرحال الا الی ثلثة مساجد المسجد الحرام
و مسجد الرسول صلعم والمسجد الاقصی رواه الشیخان والترمذی المراد لا تقصد موضع من المواضع
بنیة العبادة والتقرب الی الله الا هذه الاماکن الثلثة تعظیما لشانها و تشریفا لها انتهی الغرض
ظاهر مذهب اکثر شافعیه جواز شد رحال بمشاهد متبرکه برای نفس زیارت معلوم می شود چه
قسطلانی شافعی و امام نووی و غزالی شافعیان که ملا علی قاری از ایشان صرف نقل کرده و
از طرف خود تصریحی ننموده مصرح این جواز شده اند و از کلام جمیل بن بصرة مصری
صحابی و سکوت ابی هریره و قول ابو محمد جوینی و شیخ امام الحرمین و امام سبکی و قاضی عیاض و
قاضی حسین و قاضی عیاض و صاحب فیض الباری شرح صحیح البخاری و مؤلف تیسیر الوصول
و مصنف مصفی و شاه عبد العزیز دهلوی و طائفهٔ دیگر اکابر علمای متقدمین و متاخرین و از شیخ
بیانی ابن همام و صاحب مختار و اصحاب فتاوی عالمگیری نهی شد رحال بمواضع متبرکه و
مشاهد حملی بجز لی ثابت گردید اما صاحب تیسیر به نیت عبادت و تقرب منع شد رحال

بامدرای اماکن ثلثه فهمیده و دیگران مطلق درشته اند پس این اکابر را نسبت بزبونی کردن وحدیث
موطارا خارج از صحت فهمیدن و قول شاه ولی الله محدث راکه در حجة الله البالغه مرقوم فرموده
مخالف معتمدین گفتن جز جنون و مالیخولیا نیست **سوال** دعای زائر باین طورکه یا رسول
الله در جناب الهی از طرف این کس عرض کنید که حاجت من برآید یا ولی الله از طرف این
کس بجناب الهی بگو که حاجت من برآید جائز هست یا گناه کدام گناه **جواب** اینصورت
که در سوال مرقوم ست صورت استمداد ست چنانکه از کتاب کشف الغطا تصنیف شیخ الاسلام
واضح میشود پس این مسئله مختلف فیه ست و آن این ست که استمداد نزد قبر غیر انبیا منکر شده
اند آنرا فقها میگویند که نیست زیارت قبر مگر رسانیدن نفع باموات بدعا و استغفار برای
ایشان پس استمداد نمودن از غیر انبیا نزد قبر ولی یا شهید ممنوع ست و محظور مگر بعض فقها
که قلیل اند بطوریکه در سوال مرقوم ست جائز داشته اند چنانچه این تفصیل در کتاب کشف الغطا
و در ترجمه مشکوٰة از شیخ عبد الحق و شرح عربی ایشان مرقوم ست فمن شاء فلینظر فی ترجمة
الشیخ و عبارته هکذا و اما استمداد باهل قبور در غیر نبی یا غیر انبیاء صلوٰة الله علیهم منکر شده
اند آن را بسیاری از فقها گویند نیست زیارت مگر برای رسانیدن نفع باموات بدعا
و استغفار و قائل گشته اند بآن بعضی از ایشان و ظاهر آنست که از فقها آنانکه قائلند بسمع
و ادراک میت قائل بجواز ند و آنکه منکر ند آن را این را نیز انکار کنند و نیست صورت
استمداد مگر همین که محتاج طلب کند حاجت خود را از جناب الهی بتوسل روحانیت بنده مقرب
درگاه والا و گوید خداوندا ببرکت این بنده که تو رحمت و اکرام کرده او را برآورده گردان حاجت
مرا یا ندا کند زائر آن بنده مقرب و مکرم را که ای بنده خدا و ولی وی شفاعت کن مرا
و بخواه از خدای تعالی مطلوب مرا تا قضا کند حاجت مرا پس نیست بنده مگر وسیله و قادر
و معطی و مسئول پروردگار ست تعالی شانه انتهی و فی شرح مشکوٰة العربی للشیخ عبد الحق
اما الاستمداد باهل القبور فی غیر النبی صلی الله علیه وسلم فقد انکره کثیر من الفقهاء و قالوا

لیس الزیارة الا الدعاء للموتی والاستغفار لهم وایصال النفع الیهم بالدعاء وتلاوة القرآن و
اثبته المشائخ الصوفیة قدس الله اسرارهم وبعض الفقهاء رحمهم الله انتهی و در رساله مالابد
که تصنیف قاضی ثناء الله پانی پتی ست مرقوم ست سجده کردن برای قبور اولیا وطواف گرد
دعا از انها خواستن و نذر برای ایشان قبول کردن حرام ست بلکه بعضی چیزها بکفر میرساند انتهی
و در کتاب شجرة الایمان مرقوم ست گور را سجده کردن و بوسه دادن و برو دست مالیدن نشاید
وطواف کردن واز قبر حاجت خواستن و در قبرستان چراغان افروختن همه مکروه تحریمی ست
انتهی **مغالطه** در جواب انواع حیفها از مجیب بر روی کار آمد اول آنجا که گفته ارشاد
فلینظر الی ترجمة الشیخ و عبارته هکذا واما استمداد باهل قبور تا انتهی افترائی ست صریح شیخ
زنهار کل این عبارت در ترجمه ننوشته و عبارت شیخ از ترجمه نقل خواهیم نمود از ان واضح خواهد
شد دوم درین جواب تراشیده خود نقل نموده که خداوندا ببرکت این بنده حاجت مرا
برآورده گردان گفتن هم استمداد ست واستمداد از غیر انبیا نزد قبر ولی یا شهید ممنوع پس جواب
سوالیکه قبل ازانست چگونه صحیح خواهد شد چه دران می نویسد که دعا باینطور که ای حضرت
نبی و ولی خود حاجت مرا روا کن جائز ست سوم اینکه ماخذ مجیب درین جواب نیست مگر
ترجمه مشکوة و شرح مشکوة از شیخ عبد الحق و کشف الغطاء شیخ عبد الحق در ترجمه و هم در
شرح عربی این مسئله را درباب زیارت قبور مجملا بیان کرده حواله تفصیل بر کتاب الجهاد
نموده و در انجا بتفصیل تمام تر ادا نموده حاصل این هر سه کتب اثبات جواز استمداد و رد
منکرین استمداد و غایت طعن و تکوهش بر انکار استمداد ست چنانکه بیاید پس متمسک این کتب
را در جواب نوشتن که استمداد نزد قبر از غیر انبیا منکر شده اند آن هم از فقها الخ بر بیجاست
چهارم در خاتمه جواب گفته مگر بعض فقها که قلیلند بطوریکه در سوال مرقوم است جائز داشته اند
انتهی پس اثبات مدعای خود باینطور نمود که فقها منکرند و بعضی که قلیلند جائز داشته اند
و قلیل در مقابل فقها اعتبار ندارد و بکمال جرأت حواله بر کتب مذکوره نموده حالانکه درانهم بکر

یک ازان مسطور نیست که بعض کثیر قلیل اند جائز نوشته اند و ماده تغلیط مجیب و اہم
مذہبانش درین باب آنست که شیخ در باب زیارت در ترجمه نوشته منکر شده اند از یک جماعت
از فقها و در باب مذکور در شرح عربی نوشته آنکه کثیر من الفقهاء پس از کلام شیخ
ثابت شد که منکرین بسیار و کثیر اند و ازین لازم آمد که بعض مثبتین قلیل باشد فقط و
این امر یا از محض جهالت ست یا صرف برای تغلیط عوام ایا تلخیص ہم نخوانده که دران
نوشته المجاز العقلی فی القرآن کثیر و در مختصر معانی نوشته ای فی نفسه لا بالاضافة
الی مقابله حتی یکون الحقیقة العقلیة قلیلة و در تلویح می نویسد فالمشترک ما وضع لمعنی کثیر
بوضع کثیر و معنی الکثرة ما یقابل الوحدة لا ما یقابل القلة و این استعمال در ہر زمان
جاری ہست و مراد در کلام شیخ از بسیار و کثیر ہمین ست یعنی منکرین بسیار ہستند نه آنکه
نسبت مثبتین بسیار اند و مثبتین قلیل اند الخ ہذا اینہم دفع حیف اول آنکه معترض
درین مقام خطائی کرده که مرجع ضمیر عبارته را با وصف تذکیر ضمیر ترجمه شیخ فهمیده
حال آنکه مرجعش کشف الغطا ست و اینہمه عبارت دران موجود من شاء فلینظر
فیه و جواب حیف ثانی آنکه صورت استمداد که مجیب نقل نموده بیان کرده شیخ ست
نه بیان کرده فقهای منکرین و چون انکار فقها نبود مگر در استعانت از اولیاء الله
باین طور که از ایشان دعا طلبند پس طرز توسل مخالف ایشان نیست لہذا مجیب نظر الی
صورة الانکار ہم بجواز آن فتوی داد درینصورت اعتراض بر مجیب حیفی ست صریح و
سخافتی ست فضیح و جواب حیف ثالث آنکه تمسک مجیب بترجمه شیخ وغیرها که عند المخبرین
ہم خیلی مستند ست در باب ثبوت اختلاف ست نه در اثبات نفس مسئله پس در مخالفت
آن باکی نیست زیرا که تمسک در امری دیگر ست و این امری دیگر و دفع حیف رابع آنکه حصر
معترض درین مقام تکلفی غریب [illegible] بر حیله عجیب مثل می آرند و میگوید که ایا تلخیص
ہم نخوانده که دران نوشته المجاز العقلی فی القرآن کثیر الی آخر ما قال سبحان الله نه فهمیدند

که در عبارت تلخیص و دلالتی را اشارتی بر قلت حقیقت عقلیه شود بخلاف محل متنازع فیه که بجای
مقابل لفظ بعض دال بر قلت مثبتین ست حیث قال الشیخ واثبته المشائخ الصوفیة قدس
الله اسرارهم وبعض الفقهاء رحمه الله علیهم پس قیاس بران نیست مگر قیاس مع
الفارق وانچه شیخ درهمین کتاب درباب اسرای نوشته اما الاستمداد باهل القبور
فقد انکره بعض الفقهاء منافی ما قلنا نیست چه اضافت در بعض الفقهاء درباب مذکور
باقی ست وفائده اضافت امتنان در عبارت ست ومع هذا عدم منافات بعض با کثیر
اضافی از کلام معترض هویداست که از کثیر مقابل بعض کثرت فی نفسه مراد می گیرد و غرض
معترض از نقل عبارت تلویح سوای اراده کثرت مقابل وحدت از لفظ کثیر معلوم نمی شود
پس برین نهج خنکی چشم عجیب ست زیراکه چنانکه درینجا مقابله در کثرت و وحدت ست همچنان
مقابله در اثبات وانکار وچون کثرت مقابل وحدت بجانب انکار منسوب ست ضرور ست
که وحدت نیز منسوب باثبات باشد پس منکرین استمداد بجدی الکثیر خواهند شد که خبر یک فرد
احدی از مثبتین نخواهد ماند واگر از کثرت مقابل وحدت مراد معترض آنست که اطلاق این تحقق
بر زیادت از اقل درجه ما فوق واحد که اثنین ست نباید پس سخافت این کلام بر کسی که ادنی
فهم هم داشته باشد پر ظاهر ست علاوه برین غرض صاحب تلویح ازین تکلف صرف ادخال
مشترک بین المعنیین فقط ست نه اخراج مشترک بین المعانی چنانچه خود صاحب تلویح
بعد انچه معترض نقل نموده بهمین امر تصریح کرده حیث قال فیدخل فیه المشترک بین المعنیین
فقط انتهی **عبارت اربعین در جواب مسئله چهلم** استعانت
واستمداد از اهل قبور بهر نهج که باشد جائز نیست چنانکه شیخ عبدالحق در شرح مشکوة
شریف که بزبان عربی نوشته می آرد واما الاستمداد باهل القبور فی غیر النبی والانبیاء
علیهم السلام فقد انکره کثیر من الفقهاء وقالوا لیس الزیارة الا الدعاء للموتی والاستغفار
لهم وایصال النفع الیهم بالدعاء وتلاوة القرآن انتهی ازین عبارت شیخ علیه الرحمة والغفران

چنا

چنان مستفاد گردید که قبور انبیاء علیهم السلام ازین حکم که ما تحت استعانت و استمداد ست
از اهل قبور مستثنی اند بلحاظ اینکه ایشان را در برزخ حیات ابدی ثابت شده که دیگر انرا
سوای شهداء فی سبیل الله ثابت نیست و حال اینکه حیات آنجا مماثل حیات دنیا نیست
بلکه احکام حیات دنیا دیگر ست و احکام حیات آنجا دیگر بنا بران این استثناء درست نیست
و حق آنست که انکار فقها عام ست از انکه استمداد از قبور انبیا کنند یا از قبور غیر ایشان
هم جائز نیست چنانچه از عبارت دیگر کتب فقها که درین جواب ایراد کرده میشود واضح
خواهد گردید منجمله آن صاحب مجمع البحار آورده من قصد لزیارة قبور الانبیاء والصلحاء ان
یصلی عند قبورهم ویدعو عندها ویسئلهم الحوائج فهذا لا یجوز عند احد من علماء المسلمین فان
العبادة وطلب الحوائج والاستعانة حق لله وحده انتهی قال البغوی فی المعالم یقال
الاستعانة نوع تعبد والعبادة الطاعة مع التذلل والخضوع وسمی العبد عبدا لذلته
وانقیاده یقال طریق متعبد ای مذلل انتهی وفی الحدیث عن ابن عباس قال کنت خلف
رسول الله صلی الله علیه وسلم یوما فقال یا غلام احفظ الله یحفظک احفظ الله تجده
تجاهک واذا سئلت فاسئل الله واذا استعنت فاستعن بالله واعلم ان الامة لو اجتمعت
علی ان ینفعوک بشیء لم ینفعوک الا بشیء قد کتبه الله لک ولو اجتمعوا علی ان یضروک بشیء
لم یضروک الا بشیء قد کتبه الله علیک رفعت الاقلام وجفت الصحف رواه احمد والترمذی
کذا فی المشکوة **مغالطه** درینجا که دعوی جائز نبودن استعانت و استمداد از اهل قبور
بهر نهج که باشد بی تفصیل قولا واصدار خلاف مائة مسائل نموده قطع نظر از انکه شیخ
عبد الحق مذهب منکرین را رد نموده و بر ایشان غایت نکیر کرده واز کثیرین الفقهاء نسبت ایشان
نفی نفسه مرا دست کاری عجیب که نموده اینکه بعد دعوی می نویسد که چنانچه شیخ عبد الحق
در شرح مشکوة می آرد و در نقل عبارت در انچه بمائة مسائل نقل نموده هم اقتصار کرد تا که
بینندگان بدانند که شیخ اختلاف هم نقل نموده و مذهب عجیب مطابق مذهب شیخ ست

وظاهرست که از کلام شیخ دعوی مجیب غیر ظاهر و طرفه تر اینکه کلام را برای استناد دعوی خود
آورده و باز آنرا خود رد میکند بقول خود که میگوید ازین عبارت شیخ علیه الرحمة والغفران
الخ و رد میکند بقول خود حالانکه حیات آنجهان مماثل حیات دنیا نیست بنا بران این استنا
درست نمی آید سبحان الله اینقدر نه فهمید که شیخ نقل نموده است در نقل منع متوجه نمیشود
رتحا و مذهب هم نه نموده که جای کلام باشد و آنچه گفته که حیات آنجهان مماثل حیات دنیا نیست
این از کجا که برای استمداد حیات دنیا شرط ست چنانکه دران جهان ست کفایت میکند و دو
نمودن حیات برزخ مماثل حیات دنیا که انبیا و شهدا را یکسان قرار داده از کمال جرئت
شیخ در شرح سفر السعادت در باب فضل یوم جمعه در شرح حدیث حرم علی الارض ان تاکل
اجساد الانبیاء نوشته است عدم اکل اجساد را کنایت ست از حیات والا سلامت بدن
در زمین بی اعادهٔ روح چه فائده دارد و این مبنی ست بر مسئله حیات انبیا که بحیات حسی دنیاوی
موصوف اند بالاتر از حیات شهید که این حیات معنوی اخروی ست و درین مسئله هیچکس را
از علما امت خلاف نیست انتهی آه عجب و اغرب از همه آنچه گفته که حق آنست که انکار فقها
عام ست چه این امر یعنی انکار فقها ندید مگر در کتاب شیخ و باز کلام شیخ را باطل قرار داد
و بالاتر از همه تخالف این کتاب با مائة مسائل نه درین که آنجا اختلاف نقل نموده و
اینجا القول الواحد حکم عدم جواز نوشته و نه اینکه در نقل عبارت شیخ در هر دو کتاب کمی بیشی نموده
که این خود سهل ست و نه اینکه در آنجا یک قسم استمداد را جائز نوشته و اینجا بر شیخ را ناجائز
و اینکه در آنجا استمداد از غیر انبیا را ممنوع نوشته و اینجا استمداد از انبیا را هم ناجائز گفته چه
اختلاف مسئله باختلاف وقت دیگر علما حقانی را هم میشود گو وجه مخالفت که علما را ب
عدم اطلاع بر دلیلی یا برسیدن روایتی در وقتی و اطلاع بر دلیل یا رسیدن روایتی
در وقت دیگر و امثال آن و این فرقه محدثه را هوای النفس بلکه این فرقه را دهم
بگیرم هم حسنا چه ادعای شان اینکه صد یقین بهر وجه مقلد انبیا هم نمی باشند چنانچه

مولوی اسمعیل رح در صراط المستقیم نوشته که صدیق من وجه مستقل انبیا می باشد و من وجه
محقق در شرایع اگر زکی القلب ست احکام جزئیه شرعیه بدو وجه معلوم می شود یکی بشهادت قلب
واین تحقیقی ست و دیگر بسبب اندراج او در کلیات شرع عموما و این علم تقلیدیست و اگر زکی
العقل ست پس علوم کلیه شرعیه او را بدون واسطه می رسد بوساطت نور جبلی و بوساطت انبیا علیهم
السلام پس در کلیات شریعت و حکم احکام ملت او را شاگرد انبیا هم میتوان گفت و هم استاد
انبیا هم و نیز طریق اخذ آنهم شعبه ایست از شعب وحی که آنرا در عرف شرع بنفث فی الروع معبر
میفرمایند و بعضی اهل کمال آنرا بوحی باطنی می نامند و نسبت ایشان با انبیا مثل نسبت اخوان
صغار با اخوان کبار یا نسبت ابنای کبار با آبای خودست و نیز میگوید لا بد او را بمحافظتی مثل
محافظت انبیا که مسمی بعصمت ست فائز میکنند پس نسخ هم درین طریق گنجایش دارد بلکه باعث
خرابیت غریبه اینکه نسخ در اخبار هم راه یافته خود در انجا نقل نموده که بعض فقها مثبت استمداد و اکثری
منکر از استمداد در غیر انبیا و در اینجا میگوید که انکار فقها عام ست ان هذا الشیء عجاب و زیادت لفظ
قبور در قول او که قبور انبیا از اهل قبور مستثنی اند و هم چنان در قول او و انکار فقها عام ست از انکه استمداد
از قبور انبیا کنند یا از قبور غیر ایشان عبارت را بحد ازت میرساند کما لا یخفی **هدایه** آنچه مجیب از
شیخ عبد الحق محدث دهلوی که درین باب نزد فرقه هدایه هم خیلی معتمد ست آورده مقصود از آن صرف
اظهار کثرت فقها ست جانب منع استمداد از کلام شیخ نه بیان مذهب خود و همین قدر عبارت که
مجیب مختصر نقل نموده برای افاده این معنی کافی ست فلا داعی الی التطویل و ظاهر ست که اکثر
ایشان جانب منع استمداد و مرجح جانب عدم جواز استمداد ست چه اتباع عامه فقها و جماعت ایشان
واجب ست زیرا که امام احمد در مسند خود از معاذ بن جبل آورده قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم
ان الشیطان ذئب الانسان کذئب الغنم یاخذ الشاذة والقاصیة والناحیة وایاکم والشعاب
وعلیکم بالجماعة والعامة و ابن ماجه در سنن خود از انس رضی الله عنه می آرد که قال قال رسول
الله صلعم اتبعوا السواد الاعظم فانه من شذ شذ فی النار و ابوداود در سنن خود از ابی ذر

روایت می کند که قال قال رسول الله صلعم من فارق الجماعة شبرا فقد خلع ربقة الاسلام
من عنقه شیخ عبدالحق دهلوی در ترجمه مشکوٰة بذیل معنی حدیث اول می نویسد اشارتست آنکه
معتبر اتباع اکثر و جمهور ست چه اتفاق کل در همه احکام واقع بلکه ممکن نیست انتهی و در شرح حدیث نا
حسین بن عبدالله طیبی ناقلا عن المفردات للامام الراغب می نویسد السواد یعبر به عن الجماعة الکثیرة
انتهی و ابن ملک در مفاتیح حاشیه مصابیح می نویسد السواد الجماعة انتهی حسین بن عبدالله طیبی
تفسیر لفظ جماعت از شرح السنه نقل نموده الجماعة عند اهل العلم اهل الفقه والعلم انتهی و نیز در شرح السنه
نوشته قال سفیان فی تفسیر الجماعة لوان فقیها علی راس جبل لکان هو الجماعة انتهی و ابن ملک
در مفاتیح شرح حدیث لا یجتمع امتی علی الضلالة می گوید الاجماع اجتماع علماء المسلمین لا اجتماع
العوام لان قول العوام لا یکون عن علم فلا عبرة به انتهی پس ازین مذکور صاف واضح شد
که اتباع کثیر و جماعت لازم ست و از جماعت مراد فقهاست نه غیر ایشان در ینصورت عبارت شیخ که آن
که مجیب آورده مثبت عدم جواز استعانت از اهل قبور ست زیرا که دران مذکور ست که کثیر فقها از
استمداد با اهل قبور انکار می کنند و ازان منع می نمایند و اتباع کثیر ایشان لازم ست پس ظاهر شد
که لازم الاتباع مذهب امتناع ست و همان ست غرض مجیب و ما سبق ثابت کردیم که در کلام شیخ از کثرت
کثرت اضافی مراد ست نه کثرت فی نفسه کما توهم المعترض و آنکه نوشته سبحان الله نتیجه را نفهمید که
شیخ نقل نموده ست و بر نقل منع مترتب نمی شود گوییم که اولا شیخ از کسی نقل نکرده بلکه بلا
نقل از کسی خود فرموده که کثیر فقها در غیر انبیا انکار استمداد نموده اند ثانیا بالفرض اگر نقل هم
مسلم بود تاهم محذور بر مجیب لازم نمی آید زیرا که غرض وی رحمة الله علیه ازین کلام در ینصورت
آن ست که برای نقل تصحیح نقل باید و آن در ینجا درست نمی شود بلکه مخالف می افتد بکلام فقها که
انکار ایشان عام ست از انبیا و اولیا هر دو به هیچ نهج تخصیص غیر انبیا خلاف نقل ست و آنکه نوشته
این از کجا که برای استمداد حیات دنیا شرط ست چنانکه در ان همان ست کفایت میکند گوییم که برای
امداد توجه بجانب مستمد بن ضرور ست و ارواح طیبه مجرود از ابدان بجهت اشتغال عبادت رب حقیقی

واستغراق بکیفیت آن التفات باکوان وحوادث این عالم ندارند درین صورت توجه بجانب ایشان
محال است واستمداد بدون توجه لغو است وعبث پس ثابت شد که برای استمداد حیات دنیا شرط است
وآنکه مجیب حیات شهدا را در برزخ لسان حیات انبیا قرار داده آن در نفس حیات ابدی است نه در
کیفیت ونوعیت آن وحیات ابدی عبارت از همیشه ماندن روح است در ترقی وتضاعف اجر
ثواب دائما متمتع ومتلذذ شدن است باکولات ومشروبات وفی الواقع درین امر انبیا وشهدا اخا
اند دیگران را این امر حاصل نیست وبر ظاهر است که بالنظر الی الاحکام الدنیویة حیات آنجا بهر حکمیکه
باشد مماثل حیات دنیا نیست زیرا که احکام حیات دنیا دیگر است واحکام حیات آنجا دیگر کما لا یخفی
علی اللبیب وشیخ عبد الحق رحمة الله علیه که در حیات انبیا وشهدا تفرقه کرده باعتبار کیفیت ونوعیت
است نه در نفس حیات ابدی هر چند بعضی گویند که شهدا را هم حیات مثل انبیا بجسد هست مگر این قول
متفق علیه اهل تحقیق نیست آنچه تحقیق است این است که حیات انبیا بسلامت جسد وروح هر دو است
وحیات شهدا صرف به بقای روح است بلکه تخصیص شهدا نیز باین معنی لغو است زیرا که ارواح را مطلقا
خواه روح شهید باشد یا روح عامه مؤمنین یا روح کافر یا فاسق باین معنی مرده نتوان گفت مردگی
صفت بدن است که شعور وادراک وحرکات وتصرفات بسبب تعلق روح باوی از وی ظاهر میشد
وحالا نمی شوند کذا فی التفسیر العزیزی وبعضی گویند که تحقیق همین است که شهدا را هم حیات مثل
انبیا بجسد است چنانچه در تفسیر روض الجنان تحت آیه کریمه لا تقولوا لمن یقتل فی سبیل الله اموات
بل احیاء می نویسد علما در تفسیر آیة واحوال شهدا اختلاف کردند عبد الله بن عباس وحسن بصری
گفتند ایشان زنده اند بارواحهم واجسادهم بامداد وشبانگاه روزی بایشان می رسد و
ایشان خرم اند بانچه خدا بایشان می دهد چنانچه در دیگر آیه فرمود من قوله یرزقون فرحین بما
آتاهم الله من فضله وبعضی دیگر گفتند ارواح ایشان زنده باشند وروزی بر ایشان عرض می
کنند بامداد وشبانگاه چنانکه بر ارواح آل فرعون آتش عرضه میکنند فی قوله تعالی النار یعرضون
علیها غدوا وعشیا وعلما محققان بیشتر بر قول اول اند انتهی وآنکه شیخ عبد الحق دهلوی نوشته

که درین مسئله هیچکس را از علمای امت خلاف نیست مرادش آنست که در حیات جسمانی دنیاوی
حقیقی بودن برای انبیا هیچکس را خلاف نیست نه آنکه در حیات اخروی بودن برای شهدا و کمتر
بودن حیات ایشان از حیات انبیا هیچکس را خلاف نیست چنانچه معترض فهمیده است و دلیل بر این
جهل صریح شیخ عبد الحق محدث در ترجمه مشکوة بذیل حدیث ان الله حرم علی الارض اجساد الانبیا
می نویسد حیات انبیا متفق علیه است هیچ کس را در آن خلافی نیست حیات جسمانی دنیاوی حقیقی
نه حیات معنوی روحانی چنانکه شهدا راست انتهی و قول حصر ملاحظه انکار فقها در کتاب شیخ
دعوی بلا دلیل و تحکم صریح است بلکه از عبارت مجمع البحار و مالابد منه این وهم خود ساقط است و
حکم عدم جواز لجاجت و کنایت در مائة المسائل و اربعین مسائل هر دو بموجب انکار کثیر فقهاست
نه بقول احد و اختصار در نقل از محاسن نقل است و تطویل بیرون از داب محققین بود در مقامی
که امی قسم تعهد ادخلتک فیه را مجیب جائز نه نوشته البته توسل را در مائة المسائل جائز نوشته و
در اربعین عدم جواز آن تحریر نفرموده تا تخالف لازم آید و مجیب در مائة مسائل برعایت مضمون
اختلاف منقول کشف الغطا و ترجمه شیخ عبد الحق عدم جواز استعانت بیان فرموده و در اربعین
مسائل بطرز تحقیق بلا رعایت کلام احدی حال انکار فقها بیان کرده که علی العموم است و آنکه
معترض عبارت صراط المستقیم نوشته هر آنکه از حال حضرت خضر و حضرت عمر و غیرهما اطلاعی
باشد نزدش در آن استبعادی نیست و در ینجا مولانا محمد اسمعیل صاحب اثبات عصمت انبیا
بصدیقان نفرموده بلکه میفرمایند که محافظت انبیا که مسمی بعصمت است بصدیقان هم میرسد مگر تا دبا
در انبیا عصمت نامند و در غیر ایشان محافظت و این همه تحقیق صوفیه صافیه سابقه است
و اشعار بتجاوزت عبارت جز سخافت نیست کما لا یخفی **عبارت مائه** چنانچه از عبارات
دیگر کتب فقها که درین جواب ایراد کرده می شود واضح خواهد گردید انتهی **مغالطه محض**
بی اصل و بجواب عبارت یک کتاب فقه هم نقل نموده که دعوی از آن واضح گردد و عبارت
مجمع البحار را که بلفظه اینجا نقل کرده هر چند که جمله تعقیب حیات نیست نه مؤید دعویش از آن نیز خواهد

چه حاصلش اینکه نماز خواندن نزد قبور انبیا و اولیا برای عبادت شان و طلب حاجت
و استعانت از ایشان بالاستقلال نزد کسی جائز نیست چنانچه از تعلیلش ظاهر است و
این حق است متبعین استمداد همین طور نوشته اند چنانچه مفصلاً خواهد آمد و این امر از مسئله
استمداد محبوثه هیچ تعلق ندارد و نیست دران عبارت که استمداد از انبیاء جائز نیست در
همان مجمع البحار در باب السین مع الجیم نوشته و حینئذٍ ما کره من اتخاذ المسجد علی القبور
اراد به تسویة القبور مسجدا یصلّی فیه وقیل ان یبنی عنده مسجد یصلی فیه الی القبور واما
المقبرة الدائرة اذا بنی فیها مسجد لیصلی فیه فلا باس لان المقبرة وقف کالمسجد واما
اتخاذه فی جوار صالح لقصد التبرک بالقبر لا للتعظیم له فلا یدخل تحته و اگر مراد صاحب
مجمع البحار نه آن باشد که گفتیم بلکه چنانچه مجیب قرار داده است پس در کذب قول او که
فهذا لا یجوز عند احد من علماء المسلمین هیچ شک نیست چه جواز استمداد محبوثه از صحابه و تابعین
و تبع تابعین و ائمه مجتهدین و فقها و محدثین متقدمین و متاخرین بخوبی ثابت چنانکه می آید
بلکه می گوئیم که جواز آن نزد یک کس از معتمدین بین الجمهور هم تا حال مخالفین ثابت نکرده اند اما
قول اهل اهوا و بدمذهبان اعتبار ندارد و علاوه بران آنچه مجیب در رساله مسائل نوشته
که این مسئله مختلف فیه است برای تکذیب قول مجمع البحار کافی است و مجمع البحار کتابی است در غریب
حدیث نه در فقه و مصنفش شیخ محمد طاهر ساکن پتن گجرات قوم بوهره پس آوردن عبارتش
در استشهاد دعوی خود چنانچه از عبارات دیگر کتب فقها که در جواب ایراد کرده می شود
واضح خواهد گردید خالی از رکاکت نیست و همچنان نقل مجیب از تفسیر معالم التنزیل
قول او الاستعانة نوع تعبد مفید مدعی نیست چه استعانت که تعبد است چیزی دیگر و
محبوث عنه امری دیگر شاه عبد العزیز صاحب در تفسیر عزیزی در ذیل ایاک نعبد و ایاک
نستعین نوشته اند لیکن درینجا باید دانست که استعانت از غیر بوجهی که اعتماد بران غیر باشد
و او را مظهر عون الهی ندانند حرام است و اگر التفات محض بجانب حق است و او را یکی از مظاهر

عون دانسته و نظر بکارخانهٔ اسباب و حکمت او در ان نموده بغیر استعانت ظاهری نماید دور از
عرفان نخواهد بود و در شرع نیز جائز و روا ست و انبیا و اولیا این نوع استعانت بغیر کرده اند و در
حقیقت این نوع استعانت بغیر نیست بلکه استعانت بحضرت حق ست لاغیر انتهی و همچنان نقل
حدیث ابن عباس رضی الله عنه از مشکوٰة محض بے محل چه این حدیث در باب توکل و مقصود از ان
اعراض از اسباب دنیا و عوائق آن و قطع التفات از علائق آن که اعلی مرتبه توکل ست صاحب نهایه
در شرح یتوکلون نوشته هذا من صفات الاولیاء المعرضین عن اسباب الدنیا و عوائقها الذین
لا یلتفتون الی شیء من علائقها و تلک درجة الخواص لا یبلغها غیرهم واما العوام فرخص لهم فی
التداوی والمعالجات و باز گفت الا تری ان الصدیق رضی الله عنه لما تصدق بجمیع ماله
لم ینکر علیه رسول الله صلی الله علیه وسلم علما منه بیقینه و صبره ولما اتاه الرجل بمثل بیضة الحمام من الذهب
قال لا املک غیره فضربه بحیث لو اصابه عقره و قال فیه ما قال و در تفسیر بیضاوی می نویسد
فانساه الشیطان انسی یوسف ذکر الله حتی استعان بغیره و یؤیده قوله علیه السلام رحم الله
اخی یوسف لو لم یقل اذکرنی عند ربک لما لبث فی السجن سبعا بعد الخمس والاستعانة بالعباد فی
کشف الشدائد وان کانت محمودة فی الجملة لکنها لا یلیق بمنصب الانبیاء و ظاهر ست که اگر
محمل حدیث نه آن باشد که گفتیم پس مراد از نهی سوال و استعانت بحسب فهم مجیب علی الاطلاق میت
شامل احیاء و اموات را لیس بر التقدیر تغیر محل هم در رشته نمی شود الغرض معاملات تکمیل خواص
را تعمیم بر عامه نمودن و رخصت را از عزیمت نشناخته فتوی نوشتن و حلال را حرام کردن فتنه
در دین انداختن ست ابن ماجه روایت نموده انه بایع ناسا من فقراء المهاجرین علی ان لا
یسئلوا الناس شیئا فکان احدهم یسقط سوطه فینزل عن فرسه فیاخذه ولا یسئل احدا و در
شرح نوشته و کان منهم ابوبکر الصدیق کما ورد فی الروایات ظاهر ست که این بیعت مخصوص
بود بجماعت خاص حکمش عام نیست تعلیم اعلی رتبه توکل را بر عدم جواز رست نمودن خود از اشر
واقفان رسوا ساختن ست گو بیخبران بهاویه ضلالت افتند و هم ازین انچه در کتاب منسوخ

ما نتبه مسائل از ما لابد منه وشجرة الایمان نقل نموده افادهٔ مدعا لیش نمیکند چه از قبر حاجت
خواستن وازانبیا واولیا دعا خواستن چیزی دیگر و استمداد از انبیا واولیا امری دیگر بدایهٔ
مجیب از مجمع البحار وشجرة الایمان که از کتب فقهاست نقل نموده مگر معترض را بجهت عناد وغلبی نظر
نمی آید ؎ گر نه بیند بروز شپر چشم ٭ چشمهٔ آفتاب را چه گناه ٭ وتخصیص استعانت در قول
مجمع البحار بقرینهٔ تعلیل به استعانت استقلالیت یکی از مغالطات معترض است نه دانسته که استعانت
مطلقا سوای ما استثنی الشرع جواز نامنحصر ومختص بذات احدست غیر را دران دخلی نیست وجواز
استعانت بحوث عنها هرگز از شرع ثابت نشده پس حق نیست وجه این استعانت هم از حیثیت عدم استثنا تبعا للاستعانة الاستقلالیة یحتمل است وآنکه
عدم دخول در نهی اتخاذ مسجد در جوار صالح بقصد تبرک از کلام صاحب مجمع البحار مفهوم شده آن
مفید جواز استعانت نیست زیرا که تبرک باین معنی است که چون مقابر صلحا محل نزول برکات است
لهذا اختیار کنند جواز این مقابر نیز بسبب قرب آن مورد برکات خواهد شد نه بمعنی توجه الی القبر
للفیض والبرکة والاستعانة بها پس مراد این ظاهر آنست که اتخاذ مسجد بجوار صالح بقصد دخول
در موارد برکات ومنازل رحمات داخل تحت اتخاذ المسجد علی القبور نیست نه اینکه بقصد توجه
واستعانت اتخاذ مسجد بجوار صالح داخل تحت آن نیست ویؤید هذا ما فی الخیر الجاری نقلا عن
العینی وهو ناقل عن البیضاوی فاما من اتخذ مسجدا فی جوار صالح وقصد التبرک بالقرب منه
لا للتعظیم له ولا للتوجه الیه فلا یدخل فی الوعید المذکور انتهی وجواز استعانت اموات بقول یکی
از صحابه وتابعین وتبع تابعین وائمه مجتهدین تا حال به ثبوت نرسید چنانچه تحقیق این مبحث عنقریب
می آید وچون حق غالب است لهذا در کتاب مطبوعش مطبوع شده که جواز آن نزد یک کس از متقدمین
بین المجتهدین هم تا حال بتحقیق ثابت نکرده اند انتهی وبعد ازان قول هذا ما قول اهل الهدی وبدون هان
اعتبار ندارد انتهی ایمائی لطیف دارد کما لا یخفی واختلاف مسئله را دلیل تکذیب قول صاحب
مجمع البحار گردانیدن محض جهالت وقلت مهارت بالعلم بلاغت است نه دانسته که صاحب کتاب
مذکور گویا بالعلم متبتین اعتماد نکرده فرموده هذا لا یجوز عند احد من علماء المسلمین ای الکاملین فی العلم

متهم واین امر شایع وذایع ست و بر خوانندگان علم معانی پوشیده نیست چنانکه گویند
زید فالشجاع ای الکامل فی الشجاعة کانه لااعتداد بشجاعة غیره کذا فی المطول والمختصر
و عبارت معالم بی‌شک مفید مدعا است زیرا که استعانتی که غیر مستثنی جز از آن از شرع ثابت
قسمی ست از عبادت و استعانت مبحوث عنها از شرع مستثنی نشده پس داخل عبادت
و آنکه در فتح العزیز استعانت را غیر خود را ز عرفان نوشته و گفته که انبیا و اولیا این نوع از استعانت
بغیر کرده اند مراد از ان استعانت با حیا است در حوائج ضروری و آن مستثنی از شرع ست نه استعانت
با موات و حدیث ابن عباس بروایت امام احمد و ترمذی که در ینجا عجیب آورده بود عام ست و
تخصیص آن بخواص کار معترض ست که ازین یکی از شراح حدیث این حدیث را تخصیص باین اختصاص
نکرده و این اعلی مرتبه توکل نیست بلکه ادنی درجه همین ست و آنچه از نهایه جزری بجد عبارت
و من صبر و انتظر الفرج من الله تعالی بالدعاء کان من جملة الخواص و الاولیاء و من لم یصبر
رخص له فی الرقیة و العلاج و الدواء که نوعی مخالف مدعا بود نقل نموده آن در شرح حدیث
دیگر ست پس آوردن آن در شرح این حدیث جز خبط و جنون نیست و نمی بینی که صاحب
نهایه در علاج و دوا و رقیه رخصتش برای عوام نوشته و در استعانت از اموات رخصت
نداده و در تحت همان حدیث که صاحب نهایه ما هو المذکور نوشته امام ابوزکریا یحیی نووی
در شرح صحیح مسلم می نویسد قال المازری احتج بعضهم بهذا علی ان التداوی مکروه و معظم العلماء
علی خلاف ذلک و احتجوا بالاحادیث الواردة فی منافع الادویة و بانه صلی الله علیه وسلم
تداوی با خبار عائشة عن کثرة تداویه و بما علم من الاستشفاء برقاه فاذا ثبت هذا حمل ما فی الحدیث
علی قوم یعتقدون ان الادویة نافعة بطبعها و لا یفوضون الامر الی الله انتهی و طیبی هم
کلام امام نووی را بعد کلام جزری نقل نموده ست و اول حدیثی که مجیب در منع استعانت آورده
صاف اختصاص ست زیرا که در ان امر ست برعایت حقوق الله و تحری رضای او و آن بر
عوام و خواص همه واجب ست حسین بن عبد الله طیبی در شرح مشکوة می نویسد قوله

احفظ الله ای راع حق الله و رضاه و تجاهک ای مقابلک و تجدک والثناء بدل من الحاو
کما فی تفاته و تتمته ای احفظ حق الله تعالی یحفظک الله من مکاره الدنیا والآخرة انتهی و آنچه
از تفسیر بیضاوی مجوزیت استعانت به عباد در کشف شد اند نقل کرده مراد ازان عباد احیاء
اند نه اموات چه استعانتی که حضرت یوسف کرده بود نه بمرده چنانچه آیه کریمه و قال
للذی ظن انه ناج منهما اذکرنی عند ربک نص صریح ست بران و استعانت باحیا که در بعض امور
از شارع ثابت شده ازین حصر خارج ست پس تخصیص این حدیث بجماعت خواص مجرد دعوی و
تحکم ست و آنکه قادحان سند شجرة الایمان و ما لابد منه گفته از قبر حاجت خواستن و از انبیا و اولیا
دعا خواستن چیزی دیگر و استمداد از اولیا و انبیا امری دیگر محض غلط ست استعانت همین ست
که از صاحب قبر حاجت خواهند و یا درخواست دعا ازان کنند و آوردن عبارت قاضی ثناء الله
پانی پتی از رسائل دیگر مبنی بر عدم تفرقه در معنی امداد و استمداد ست و آنکه از شیخ عبد الحق
و شیخ الاسلام آورده البته مذهب ایشان جواز استعانت ست و از دیگران که نقل کرده
ازان جواز استشفاع بر آن حضرت ثابت می شود اولاً آن معتمد علیه و مفتی به نیست بسبب
عدم ورود اثری صحیح دران ثانیاً آنکه نزد بعضی به نظر حیات النبی جائز ست که استعانت
از احیا در امور غیر مستحیله در شرع ثابت شده ست و چون غیر نبی را حیات مثل نبی نیست
لهذا از ایشان استعانت جائز نخواهد بود و نزد مجیب محقق همان بود که نوشته و حکایات خوابها
که نقل نموده این چیزها از حجج شرعیه نیست و بعضی روایات که از کتب احادیث ضعیفه الاسناد نقل
نموده اولاً آن چنان نیست که در اثبات عملی یا عقیده بآن سند جویند ثانیاً آنچه ازان
روایات ثابت می شود همین قدر ست که بعضی مردم چنین کرده اند و سوای آنحضرت و خلفای
راشدین فعل کسی حجت نیست کما بین فی اصول الفقه و حدیث اعرابی و روایت استسقای
شخصی بقبر آنحضرت نیز صلاحیت حجت بودن ندارد و علاوه ازین خود آنحضرت فعل استسقاء را
تشریح دیده و تعلیماً فرمود که استسقا از عم نخواه بالجمله آنچه معترض درین باب آورده صلاحیت

حجت بودن نمی دارد در استفتای شاه عبد العزیز دہلوی که معترض نقل نموده بمعارض
باستفتای دیگرست که نیز از جناب شاه صاحب ست وآن نزد بعضی علمای دہلی موجود
وعنقریب نقلش کرده خواهد شد ودران منع انکار از تاثیرات ارواح درین عالم ست و استفتائیکه بنام
نهاد مولوی عبد الحی معترض نقل نموده سند آن چیست ظاهرا از ان جناب نیست کسی دیگر نسبت
بآنجناب کرده باشد وآنکه معترض نوشته که حدیث اعینونی یا عباد الله موقوف نیست بلکه مرفوع
ست مروی است از بزار واز عباد الله احیای موجودین گرفتن تصرف ست در معنی وخود برای اثبات
این غرض عبارت ملا علی قاری آورده ودران تصریح ست بآنکه از عباد الله ملائکه یا مسلمین جن
یا رجال الغیب مسمون به ابدال مراد اند نه اموات ونیز مرفوعیت حدیث بروایت بزار در آن مرقوم نیست
البته جزم بروایت ابن سنی مرفوع بودن آن مسطور ست ومعترض دعوی مرفوعیت آن بروایت
بزار کرده پس دلیل مفید مدعا نیست فقیر گوید که اولا حدیث مفید استعانت از اموات نیست
ثانیا در سند این حدیث ابن حسان راوی ضعیف ست کما قال الهیثمی ودیگر راوی درین حدیث
عتبه بن غزوان مجهول الحال ست کما ذکر فی التقریب من کتب اسماء الرجال پس بنا بر ضعف ومجهول
الحال بودن راوی این حدیث قابل اعتماد واحتجاج نیست قال فی فیض القدیر شرح جامع
الصغیر ان لله ملائکة فی الارض یسمون الحفظة یکتبون ما یقع فی الارض من ورق الشجر فاذا اصاب
احدکم عرجة او احتاج الی عون بفلاة من الارض فلیقل اعینوا عباد الله رحمکم الله فانه یجیء ان شاء
الله تعالی رواه ابن سنی والطبرانی من حدیث الحسن بن عمر عن ابن حسان عن زید بن علی
عن قتادة عن ابن بریدة عن ابن مسعود قال ابن حجر حدیث غریب ومعروف وقالوا فیه منکر
الحدیث وقد تفرد به وفیه انقطاع بین بریدة وابن مسعود انتهى وقال الهیثمی فیه معروف بن
حسان ضعیف قال وجاء فی معناه خبر اخرجه الطبرانی بسند منقطع عن عتبة بن غزوان مرفوعا
اذا اضل احدکم شیئا او اراد عونا وهو بارض لیس بها انیس فلیقل یا عباد الله اعینونی
ثلثا فان لله عبادا لا نراهم الی آخر ما فی فیض القدیر ودر میان استعانت وتوسل

معنی لغوی نسبت عموم وخصوص من وجه ست وباعتبار معنی عرفی نسبت تباین پس در ترجمه
باب بخاری لفظ استعانت باعتبار معنی اول مستعمل ست وآنکه گفته که مابین اینها تفارق نیست
مرادش عدم تفارق کلی ست باعتبار معنی لغوی چون مراحل خدشات معترض درین کلام
طی شده لهذا الآن اقدام در ایراد چند روایات از کتب معتبره ضرور ست تا کثرت منکرین استمداد
کالمنقوش خاطر مطبوع طبع گردد در مدارج العالیین می نویسد من اقبح العقائد طلب الحاجة
من الموتی والاستعانة بهم فان المیت لا یملک بنفسه نفعا ولا ضرا وهو احوج الناس الی الاحتیاج
للدعاء والاستغفار والصدقة علی نهج الشریعة انتهی سید عبد الصبور دولت آبادی در نتائج المرام
گفته قال الشیخ الامام الاجل ابو صالح محمد بن ابراهیم الشیرازی ما یقع فی بلاد العجم من فرش
البسط وضرب الخیام عند مقابر الاولیاء الکرام والعوام یستمدون بهم ویخشعون لهم ویتضرعون الیهم
فکل مکروه والمکروه اقرب الی الحرام انتهی ودر کاشف الاسرار در مقصد ثانی می نویسد قال الشیخ
الامام علی بن ابی اسحاق بن منصور النیشاپوری لا یجوزان یدور الرجل حول ضرائح الاولیاء
الکرام تقربا الیهم ولا مس القبور ولا تقبیلها والاستعانة بهم غیر مستحسنة بالاجماع انتهی ابوبکر بن ابی شیبه
در مصنف خود نوشته حدثنا زید بن حباب حدثنا جعفر بن ابراهیم من ولد ذی الجناحین قال
حدثنی علی بن عمر عن ابیه عن علی بن حسین انه رأی رجلا یجیئ الی فرجة کانت عند قبر النبی صلعم
فیدخل فیها فیدعو فدعاه فقال الا احدثک بحدیث سمعته عن ابی عن جدی عن رسول الله صلعم
قال لا تتخذوا قبری عیدا ولا بیوتکم قبورا وصلوا علی فان صلوتکم وتسلیمکم تبلغنی حیث کنتم ودر علام
ابو العباس احمد بن عبد الحلیم بن عبد السلام در کتاب خود نوشته ان علی بن الحسین بن علی بن
ابی طالب بصر رأی رجلا یجیئ الی فرجة کانت عند قبر النبی صلعم فیدخل فیها فیدعو فیها فنهاه
فقال الا احدثکم حدیثا سمعته من ابی عن جدی عن رسول الله صلعم قال لا تتخذوا قبری عیدا
ولا بیوتکم قبورا فان تسلیمکم یبلغنی اینما کنتم انتهی وابو کمال ادریس بن ابراهیم بن عیاض
در لباب کبیر ودر آخر باب الادب می نویسد رایت الشیخ الامام الاجل ابا القاسم منصور بن

سنی البخاری فی مقبرۃ سیدی ابی محمد عبد القادر الجیلانی طاب اللہ ثراہ و رأی رجلا یجیء مستقبلا
ویقبل الارض بمرقد السید طاب مضجعہ ویقول یا سیدی خذ بیدی الی حضرۃ اللہ تعالی فرأی
الشیخ من بین یدیہ فقال الرجل یا ایہا الشیخ السلام علیک فرد السلام فقال انک
مبتدع قولا وفعلا اما قولک ہذا لا یروی من اصحاب النبی صلی اللہ علیہ وسلم واما فعلک
تقبیل الارض اقرب الی السجدۃ قبیح فقلت الکفر ان کانت السجدۃ علی وجہ التحیۃ فقال ان کانت
علی وجہ العبادۃ فلا شک انہا کفر وان کانت علی وجہ التحیۃ لا یکفر ولکن یصیر مرتکب الکبیرۃ
انتہی و در مراتب فی تحقیق المذاہب می نویسد رأی الامام ابو حنیفۃ من یاتی القبور باہل الصلاح
فیسلم ویخاطب ویتکلم ویقول یا اہل القبور ہل لکم من خبر وہل عندکم من اثر انی اتیتکم و
نادیتکم من شہور ولیس سؤالی منکم الا الدعاء فہل دریتم ام غفلتم فسمع ابو حنیفۃ یقول یخاطب
بہم فقال ہل اجابوا لک قال لا فقال لہ سحقا لک وتربت یداک کیف تکلم اجسادا لا
یستطیعون جوابا ولا یملکون شیئا ولا یسمعون صوتا وقرأ وما انت بمسمع من فی القبور
انتہی و در مجالس الطالبین می نویسد من القبیح طلب الحاجۃ من الموتی والاستعانۃ
بہم والتوجہ الیہم لیشفعوا انتہی شیخ عیسی بن قاسم سندی و در تنبیہ المرام می نویسد لا یجوز
الاستعانۃ باہل القبور وعلیہ الجمہور انتہی ملا عبد اللہ سمرقندی ہم عصر ملا علی قاری
و در منہج السنۃ می نویسد حرم الاستمداد بالقبور بکثیر من المغرور انتہی قاضی عبد الرحمن صاحب
تفسیر فتح الرحمن ہم عصر صاحب ہدایہ در احوال الآخرۃ می نویسد ویکرہ الاستعانۃ
بالموتی انتہی ابو العلاء اسمعیل قرشی و در روضۃ الہدایہ می نویسد لا یجوز الاستعانۃ بالانبیاء
والصلحاء بعد موتہم انتہی و در نافع المسلمین می نویسد یکرہ الانتفاع بالمقبرۃ انتہی و در مطالب
المومنین می نویسد یکرہ الانتفاع بالقبر انتہی شیخ عبد الحق دہلوی در جذب القلوب الی
دیار المحبوب می نویسد ابو محمد مالکی گوید قصد انتفاع بمیت بدعت است مگر در زیارت مصطفی
صلی اللہ علیہ وسلم انتہی شاہ عبد العزیز دہلوی در جواب مکتوب نوشتہ کہ بعضی مردم در جواز و عدم

جواز استعانت از او لیاء زنده و مرده کرده بودند می نویسد در شرع شریف انسان و جن و
شیاطین را ارواح ثابت کرده اند که آنها تدبیر ابدان خود و احساس و حرکات ارادیه و
تصرفات شایان آنهاست خواه پاک باشند خواه ناپاک آدمی ارواح جن را نسبت بارواح
انسانی تصرفات خارقه العادة مثل طی المسافة الکثیرة فی المدة القلیلة و حمل الاثقال الثقیلة
والدخول فی جوف الانسان و همچنین ارواح شیاطین را تصرفات عجیبه داده اند مثل القای وسواس و خطرات
در دل و تشکل باشکال مختلفه و تخویف در منام و علی هذا القیاس و تدبیر امور عالم چیزی دیگرست و
خلقت دیگر ثابت کرده که ملائکه آنرا گویند و تدبیر امور عالم موکول بایشان ست لیکن نه باستقلال
بلکه بتبعیت محض لا یعصون الله ما امرهم و یفعلون ما یومرون و ما نتنزل الا بامر ربک له
ما بین ایدینا و ما خلفنا و اینها بمنزله قوی بدنیه اند که تابع نفس ناطقه می باشند و ارواح دیگر برای افلاک
و کواکب یا ارواح مطلقه که آنها را سائر و دائر گویند ثابت نفرموده اند آری افلاک را و کواکب را
بلکه جبال و بحار را ملائکه تعبیر فرموده اند مثل ملک الجبال و ملک البحار و فلسفی مشربان از اثبات
ملائکه غافل اند و نفوس ثابت می کنند و کسانیکه درمیان شرع و فلسفه جمع کرده اند هر دو ثابت
میکنند نفوس را ارواح می نامند و ملائکه را ملائکه عبارت تفسیر کبیر را از ما سبق تحریر باید کرد
تا واضح شود که مراد از ارواح شریفه عالیه ملائکه مقربین اند یا نفوس فلکیه و کوکبیه و آن و اجسام که از ابدان
مفارق شده اند و تاثیر آنها در عالم اجساد در شرع نیامده هم باعتبار فلسفه تاثیر آنها در عالم
اجساد درست نمی آید زیرا که فلاسفه ارواح مفارقه را یا مشغول بلذات روحانی میدانند یا گرفتار آلام
روحانی آنها را تصرف در امور عالم کجا لیس آنچه مذکور شد خلاصه شش آنکه از حدیث ابن عباس و
قول حسن بن علی که در مصنف ابن ابی شیبه و کتاب ابی العباس احمد بن عبد الحلیم مذکور ست
و قول امام ابی حنیفه کوفی و امام ابی القاسم منصور بن علی بخاری و شیخ علی بن اسحاق
و امام ابی صالح محمد بن ابراهیم شیرازی و کلام محی السنة بغوی و ابن طاهر صاحب مجمع البحار و
سید عبد الصبور دولت آبادی و ابو کمال ادریس بن ابراهیم بن عیاض و عیسی ابن

قاسم سندی و عبد الله سمرقندی و قاضی عبد الرحمان امام عصر صاحب هدایه و ابو العلاء
اسمعیل قرشی و ابو محمد مالکی و قاضی ثناء الله پانی پتی و مولانا شاه عبد العزیز دهلوی و کتاب
شجرة الایمان و مدارج العالمین و کاشف الاسرار و غرائب فی تحقیق المذاهب و مجالس الابرار
و نافع المسلمین و مطالب المومنین و مجلی ثابت شده که استعانت از مردگان به نهجی که باشد
مکروه و بدعت ست پس خلاف تصریح این قدر علماء اعلام و فضلای ذوی الاحتشام
فتوی بجواز آن دادن از اصحاب فهم و فراست و ارباب عقل و کیاست غایت بعید و نهایت
غریب ست اکنون باید دانست که ندا به ارواح مقدسه از مقام غیر قبر دو قسم ست عاشقانه و شوقیه و
استمدادی اول جائز ست چه درین ندا استماع منادی مقصود نبود بلکه از قبیل این مصرع باشد
ای نسیم سحر آرام گه یار کجاست ؛ و قسم ثانی غیر جائز ست بلکه اگر گمان حضور ارواح
باشد از قبیل شرک ست در صفت مختصه جناب باری تعالی چه حضور در اماکن متخالفه با اتحاد زمان از
صفات خاصه حضرت جل و علا ست و آنچه جهال عوام درین زمانه می کنند ندای استمدادی
بهمین گمان می کنند در تفسیر کبیر نیشاپوری مرقوم ست العلیم المحیط لیس الا الله تعالی
انتهی و در فتاوی بزازیه می نویسد من قال ان ارواح المشائخ حاضرة تعلم یکفر انتهی
و ملا حسین خباز در مفتاح القلوب می نویسد و از کلمات کفر ست ندا کردن اموات غائبان
را بگمان آنکه حاضر اند مثل یا رسول الله یا عبد القادر و مانند آن انتهی و قاضی ثناء الله پانی پتی
در ترجمه فارسی کتاب ارشاد الطالبین که عربی ست می نویسد هذه عبارته مسئله جهال می گویند
که یا شیخ عبد القادر جیلانی شیئا لله یا خواجه شمس الدین ترک پانی پتی شیئا لله جائز نیست
و اگر گوید یا الهی بحرمت خواجه شمس الدین ترک پانی پتی حاجت من روا کن مضائقه ندارد
حقتعالی می فرماید والذین تدعون من دون الله عباد امثالکم یعنی از کسانیکه شما دعا
میخواهید سوای خدا آنها بندگان مانند شما اند آنها را چه قدرت ست که حاجت کسی بر آرند
اگر کسی گوید که این در حق کفار ست که بتان را یاد میکردند گفته شود که لفظ عام ست و عموم

لفظ معتبر ست نه خصوص محل فرانچه در حدیث آمده که ذکر الانبیاء من العبادة وذکر
الصالحین کفارة وذکر الموت صدقة وذکر القبر یقربکم من الجنة رواه صاحب مسند الفردوس
بسند ضعیف عن معاذ وذکر علی عبادة رواه صاحب مسند الفردوس عن عائشة بسند ضعیف مراد
ازین ذکر ذکر علو منزلت شان وذکر احوال واخلاق وسیرت ایشان که اقتدا کنند بآن واز مخالفت
اوضاع شان اجتناب نمایند مگر آنکه ذکر محمد رسول الله با ذکر خدا تعالی در اذان واقامت
وتشهد ومانند آن عبادت ست لقوله تعالی ورفعنا لک ذکرک لیس اگر لا اله الا الله
محمد رسول الله گوید وباو ضم کند علی ولی الله یا ابوبکر ولی الله گفته شود وذکر محمد رسول الله
هم بوجهی که در شرع وارد نشده است چنانچه کسی بطور وظیفه یا محمد یا محمد یا محمد گفته باشد روا
نباشد انتهی وقاضی حمید الدین ناگوری در توشیح می نویسد منهم الذین یدعون الانبیاء
والاولیاء عند الحوائج والمصائب باعتقاد ان ارواحهم حاضرة تسمع النداء وتعلم الحوائج
وذلک شرک قبیح وجهل صریح قال الله تعالی ومن اضل ممن یدعو من دون الله الآیة انتهی
وخاتم المحدثین مولانا شاه عبد العزیز دهلوی در فتح العزیز تحت آیه کریمه ورتل القرآن ترتیلا
می فرماید درین نوع تقرب متقرب الیه را دو چیز می باید اول احاطه علمی باذکار قلبیه ولسانیه ذاکرین
باوصف تخالف امکنه وازمنه ومدرکه والسنة تا ذکر قلبی ولسانی هر ذاکر را معلوم کند دوم قوت
نزدیک شدن در مدرکه او ودر آمدن وآنرا پر کردن وحکم صفت وپیدا کردن که در عرف
شرع آنرا تقرب وتدلی ونزول وقرب خوانند واین هر دو صفت خاصه ذات پاک او تعالی ست
هیچ مخلوق را حاصل نیست آری کفره در حق بعضی از معبودان وبعضی پیرپرستان از زمرهٔ
مسلمین در حق پیران خود امر اول را ثابت می کنند ودر وقت احتیاج بهمین اعتقاد بآنها
استعانت می نمایند اما مطلوب نمی یابند ودر حقیقت در اشتباه واقع شده اند که بیان آن
اشتباه درین مقام اجنبی ست انتهی ونیز تحت همین آیت می فرمایند که مخلوقات هر چند روحانیات
باشند اول علم محیط ندارند که بر ذکر هر ذاکر مطلع شوند دوم استیلای دائمی بر روح ذاکر نمی

توانند کرد انتهی و در قاضی خان و در شرح الطحاوی نکاح می نویسد رجل تزوج المرأة بشهادة الله و
رسوله کان باطلا لقوله صلعم لا نکاح الا بالشهود فکل نکاح یکون بشهادة الله و رسوله فهو
فی الشرع لغو و بعضهم جعلوا ذلک کفرا لانه یعتقد ان الرسول صلعم یعلم الغیب و هو کفر انتهی
و در مختار الفتاوی می نویسد فی البدایع لو تزوج امراة بشهادة الله و رسوله لا یجوز النکاح
و قال الشیخ الامام ابو القاسم الصفار هذا کفر محض لانه اعتقد ان رسول الله صلعم یعلم الغیب انتهی
و در بحر الرائق مرقوم ست لو تزوج بشهادة الله و رسوله لا ینعقد النکاح و یکفر لاعتقاده ان
النبی صلعم یعلم الغیب انتهی و همچنین ست در عینی و عالمگیری و تحبیب القلوب و عقائد سنیه و نیز مسلک
از رسالهٔ سر المحبه مستفاد ست ندای عاشقانه ست نه ندای استمدادی پس از ان نحن فیه
نباشد و آنچه از فتاوی خیریه جواز گفتن امددنی یا شیخ عبد القادر جیلانی شیئا لله بیان
کنند اولا جواز از ان مستفاد نیست ثانیا مراد از ان عند القبر ست نه مطلقا ثالثا ما را فتاوی
را ترجیح دادن بر دیگر کتب چه ضرور ست بلکه ارجح و اوثق درین باب کتب دیگر اند چه تجویز صاحب
فتاوی بی دلیل ست و تا دلیل احد الدلائل مستلزم بطلان آن عما نباشد و وجود ندای غائب
بطور استعانت صریح کفر ست کما لا یخفی و توجیه تکفیر قائل یا شیخ عبد القادر جیلانی شیئا لله
نحو هم ممکن ست که همیشه متوسل الیه اعلی باشد و متوسل به ادنی و درینجا متوسل به خدا تعالی
ست پس تحقیر شان لازم آید و آن کفر ست صریح مگر نزد بعضی ازین وجه تکفیر مرجوح ست
ارجح آن ست که درین صورت خشیت کفر بیشک ست و در رد المختار می نویسد کذا قول شیئا
لله قیل یکفر و یا حاضر یا ناظر لیس بکفر انتهی و در طوالع الانوار نوشته هذا البیت مجموع من
بیتین حذف الشارح لفظ کل منهما و نصه شعر و من قال شیئا لله بعض یکفر و یخشی
علیه الکفر بعض بقدر و یا حاضر یا ناظر لیس تقولها عن الله کفر احفظوا و تحرزوا
حاصله ان الناظم ذکر خلافا فی مسئلتین قال شیئا لله فبعضهم جزم بالکفر و بعضهم قال
یخشی علیه الکفر و قد علمت ان الراجح عدم الکفر انتهی و در بلاغ المبین می نویسد

درین مقام منزلة الاقدام بسیاری افتاده اند و در شافع و مشفوع فرقی نکرده اند و میگویند
یا شیخ عبد القادر جیلانی شیئاً لله یعنی ای پیر عبد القادر ساکن جیلان از برای خدا چیزی
بده درین کلام خدا را شفیع گردانیده اند و حضرت شیخ را دهنده و حقیقت بالعکس می باید
مردی از اعراب نزد آنحضرت صلعم آمده عرض کرد یا رسول الله خدا را به پیش تو شفیع آورده ام
آنحضرت صلی الله علیه وسلم را بسبب غضب چهرهٔ مبارک سرخ شد و فرمود خدا بزرگ ترست از آنکه
پیش احدی شفیع آورده شود و ازینجا دریافت شد که بواسطه خدا از مخلوق حاجت خواستن
خصوص از عالمیان غیب گویا خدا را بیچاره دانستن و مخلوق را دانا و توانا پنداشتن عیاذاً
معاذ الله من ذلک انتهی و نیز آنکه در قصیده شاه ولی الله محدث دهلوی ست که مستمدانه
ست برای نبی بدر و دو کما یشهد به قوله و صلی علیک الله یا خیر خلقه و این جائز ست و آنکه از
شرح ملا علی قاری منقوله قاضی نقل نموده آنرا بروایات معتبره هرگز موافقتی نیست بلکه مخالفت
صریحه با احادیث صحیحه دارد و قولیکه چنین باشد و محض ناشی از واهمه باشد ساقط الاعتبار ست
مقام غور ست چون حال صلوٰة و سلام نسبت آن حضرت چنان باشد که از بعید نشنوند مگر
بواسطه ملائکه حال ندا و استمداد نسبت غیر آنحضرت چگونه زیاده ازان متصور بود ابو بکر احمد
بن حسین بیهقی در شعب الایمان از ابو هریره رضی الله عنه روایت می کند که قال قال رسول
الله صلعم من صلی علی عند قبری سمعته و من صلی علی نائیاً ابلغته و ابن حجر مکی در شرح حرز ثمین
می فرماید اذا صلی و سلم علیه عند قبره سمعه سماعاً حقیقیاً و یرد علیه من غیر واسطة و ان صلی
و سلم علیه من بعید لا یسمعه الا بواسطة یدل علیه احادیث کثیرة انتهی و شیخ عبد الحق
محدث دهلوی در ترجمه مشکوٰة می نویسد سخن دران ماند که این افضلیت رد سلام از آن
حضرت صلعم مخصوص به زائران قبر شریف اوست صلی الله علیه وسلم داخل در مجلس که
سلام گویند یا عام ست مر هر کسی را که سلام فرستد چنانکه در تشهد و غیر آن ظاهر آنچه
ست الا آنکه سلام زائران بنفس شریف خود بلا واسطه سماع فرمایند و رد سلام نمایند

و دیگران بوساطت ملائکه سیاحین برد انتهی و آنکه از عبارت مرقات سماع سائر اموات
سلام و کلام را و عرض اعمال اقارب بر انها در بعض ایام آمده جوابش آنکه مراد از سلام و کلام
سلام و کلام زائران ست نه دیگران و اعمال اقارب در بعض ایام پیش ایشان معروض می
شوند مگر بطور اجمال و آن افاده مطلوب معترض نمی کند و علاوه ازین در حدیث عرض اعمال
اقارب محدثین را بسیار کلام ست که در مقام خود مصرح و مبین شده فافهم و لا تکلم بالجمله از حدیث
ابو هریره و تفسیر کبیر و تفسیر نیشاپوری و فتاوی بزازیه و مختار الفتاوی و عالمگیری و تحبیب القلوب
و عقائد سنیه و بحر رائق و عینی شرح کنز و کلام قاضی خان و امام زاهد صفار که معترض خود وی را
تلقین محمود و لبودن ایشان از طبقه ثانیه مجتهدین فی المسائل نوشته است و قاضی حمید الدین
ناگوری و ملا حسین خباز و ابن حجر مکی و شیخ عبد الحق دهلوی و قاضی ثناء الله پانی پتی
و مولانا شاه عبد العزیز دهلوی بخوبی ثابت شده که ندا غیر خدا از امکنه بعیده ناجائز ست بلکه در
صورتیکه کفر و شرک و چنانچه از در مختار و طوالع الانوار و ارشاد الطالبین و بلاغ المبین واضح گشت که
شیئاً لله گفتن نزد بعضی کفر ست و نزد بعضی خشیت کفر پس تجویز چنین امور جز معترض کار احد
نیست **سوال** سماعت موتی کلام احیا در شرع جائز ست یا گناه کدام گناه **جواب**
عادت و تکیه کلام سائل آنست که در هر جامی پرسد جائز ست یا گناه و کدام گناه و بنابر تکیه کلام
خود اینجا نیز می پرسد که جائز ست یا گناه و الا این مقام پرسیدن این عبارت نمی برد
زیرا که جواز و گناه در افعال و اعمال میشود و این متعلق باخبار ست که این عمل ثابت ست یا
پس جواب این ست که نزد اکثر حنفیه سماعت موتی ثابت نیست چنانکه از کتاب کافی
شرح وافی و فتح القدیر حاشیه هدایه صراحت و اشارت که قریب به تصریح ست و از منتخب النظر
شرح کنز و کفایه شرح هدایه معلوم میشود چنانچه عبارات آنها مرقوم میشود و در دیگر کتب هم
مرجح و بنا بر تطویل عبارات بر نقل عبارت این پنج کتب اکتفا نموده شد فی الکافی شرح الوافی

ان حلف لا یکلمه فکلمه میتا لا یحنث لان المقصود من الکلام الافهام والموت ینافیه لانه لا یسمع ولا یفهم قال الله تعالی انک لا تسمع الموتی و قوله علیه السلام لاهل القلیب ما انتم باسمع منهم اجیب عنه بانه کان معجزة له علیه السلام او کان تعالی فی حقهم خاصة ولذا لو حلف لا یضربه فضربه بعد موته او لا یکسوه فکساه لا یحنث وکذا فی قوله ان ضربتک او کسوتک او کلمتک

او دخلت عليك او قال لامرأة وطئتك او قبلتك فعبدي حر تتقيد بالحيوة حتى لو فعل هذه
الاشياء بعد الموت لا يحنث لان الضرب اسم لفعل مولم والميت لا يتألم بالضرب بني آدم
وانما ذلك مما ينفرد به الله تعالى كما في عذاب القبر فانه ثابت عند اهل السنة وان اختلفوا فيما
بينهم فقال بعضهم نؤمن باصل العذاب ونسكت عن الكيفية وان الواجب علينا التصديق بما
ورد به السنة وهو التعذيب بعد الموت فنؤمن به ولا نشتغل بكيفيته وعند العامة يوضع فيه
الحيوة بقدر ما يتألم لا الحيوة المطلقة وقيل يوضع فيه الحيوة من كل وجه ومعنى كسوتك ملكتك
عند الاطلاق يقال كسى الامير فلانا اي ملكه وهو المراد بقوله تعالى او كسوتهم والتمليك من
الميت لا يتحقق لان الموت ينافي الملك فلان ينافي ابتداؤه اولى الا ان ينوي الستر فحينئذ
يصدق لان فيه تشديدا وقيل ان كانت يمينه بالفارسية يحنث لانه يراد به الالباس
والمقصود من الكلام الافهام وكذا بالاسماع وذا لا يتحقق بعد الموت قال الله تعالى انك
لا تسمع الموتى فان قيل روي ان قتلى بدر من المشركين لما القوا في القليب قام رسول الله
صلى الله عليه وسلم على راس القليب ثم قال هل وجدتم ما وعد ربكم حقا فقال عمر رض اتكلم الجثة
فقال ما انتم باسمع من هؤلاء قلنا غير ثابت فانه لما بلغ هذا الحديث عائشة رضي الله عنها قالت
كذبتم على رسول الله صلى الله عليه وسلم قال الله تعالى انك لا تسمع الموتى وقال الله تعالى
وما انت بمسمع من في القبور على انه عليه الصلوة والسلام كان مخصوصا به والغرض من الدخول
عليه الزائر لتعظيمه او اهانته بتحقيره او زيارته ولا يتحقق الكل بعد الموت لانه لا يزار الميت وانما
يزار قبره قال نهيتكم من زيارة القبور فزوروها ولان الميت كالغائب من طاف بباب
رجل لم يعد زائرا له فههنا اولى والغرض من الوطي والتقبيل قضاء الشهوة وذا لا يتحقق بعد
الموت انتهى وفي فتح القدير من باب اليمين في الضرب والقتل وغير ذلك قوله وكذلك
الكلام يعني اذا حلف لا يكلمه اقتصر على الحيوة فلو كلمه بعد موته لا يحنث لان المقصود منه الافهام
والموت ينافيه لانه لا يسمع فلا يفهم واورد انه عليه السلام قال لاهل القليب قليب بدر هل وجدتم ما

وعد ربكم حقا فقال عمر اتكلم الميت يا رسول الله فقال عليه الصلوة والسلام والذي نفسي
بيده ما انتم باسمع من هؤلاء لما اقول منهم واجيب بانه غير ثابت يعني من جهة المعنى والا
فهو في الصحيح وذلك بسبب ان عائشة رضي الله عنها ردته بقوله تعالى وما انت بمسمع
من في القبور وانك لا تسمع الموتى وبانه قاله على وجه الموعظة للاحياء والا فبانهم الموتى
كما روي عن علي رضي الله عنه انه قال السلام عليكم دار قوم مومنين اما النساء كم فنكحت
واما اموالكم فقسمت واما دوركم فقد سكنت فهذا خبركم عندنا فما خبرنا عندكم وبانه مخصوص
باولئك تضعيفا للحسرة عليهم لكن يبقى انه روي انه عليه السلام قال ان الميت ليسمع خفق
نعالهم اذا انصرفوا ولينظر في كتاب الجنائز من هذا الشرح انتهى ملخصا في فتح القدير في كتاب
الجنائز هذا عند اكثر مشايخنا وهو ان الميت لا يسمع عندهم على ما صرحوا به في كتاب الايمان
في باب اليمين بالضرب لو حلف لا يكلمه فكلمه ميتا لا يحنث لانها تنعقد على ما حيث يفهم والميت ليس
كذلك لعدم السماع واورد قوله عليه السلام في اهل القليب ما انتم باسمع لما اقول منهم واجابوا
تارة بانه مردود من عائشة رضي الله عنها قالت كيف يقول عليه السلام ذلك والله تعالى
يقول وما انت بمسمع من في القبور وانك لا تسمع الموتى وتارة بان تلك خصوصية له عليه
الصلوة والسلام معجزة وزيادة حسرة وبانه من ضرب المثل كما قال علي رضي الله عنه و
يشكل عليهم ما في مسلم ان الميت ليسمع قرع نعالهم اذا انصرفوا اللهم الا ان يخصوا ذلك باول
الوضع في القبر مقدمة للسؤال جمعا بينه وبين الآيتين فانهما تفيدان تحقيق عدم سماعهم فانه
تعالى شبه الكفار بالموتى لعدم افادة لعدم سماعهم وهو فرع عدم سماع الموتى انتهى
وفي العيني شرح الكنز عبارته هكذا اليمين في الضرب والقتل وغير ذلك ولو قال لرجل ان
ضربتك فعبدي حر وان كسوتك فعلي كذا وان كلمتك فامرأتي طالق وان دخلت
عليك فامتي حرة تقيد يمينه بالحيوة اي بحيوة المخاطب حتى لو فعل به هذه الاشياء بعد
موته اي المخاطب لا يحنث لان هذه الاشياء لا تتحقق في الميت لان الضرب ايقاع الالم

ولعبد الموت لا يتصور ومن يعذب في القبر توضع فيه الحيوة على الصحيح وان اختلفوا في كيفيتها
الى ان قال لان الكلام للافهام فلا يتحقق في الميت فان قلت قال النبي صلى الله عليه
وسلم لقتلى بدر من المشركين هل وجدتم ما وعد ربكم حقا قلت ردته عائشة رضي الله عنها و
قالت قال الله تعالى انك لا تسمع الموتى وما انت بمسمع من في القبور ولئن ثبت فهو
مختص بالنبي صلى الله عليه وسلم ويجوز ان يكون ذلك لوعظ الاحياء لا على سبيل الخطاب
للموتى انتهى وفي المستخلص شرح الكنز لو قال ان كلمتك فعبدي حر وكلمه بعد موته لا يحنث
لان المقصود من الكلام الافهام وذا لا يتحقق في الميت فان قيل قد روي ان النبي صلى
الله عليه وسلم قد كلم اصحاب القليب من اهل البدر من الكفار حين القاهم في القليب قام
على رأس القليب وقال عليه السلام هل وجدتم ما وعد ربكم حقا فقال عمر اتكلم بالميت يا رسول
الله فقال عليه الصلوة ما انتم باسمع من هؤلاء قلنا هذه غير ثابت لقوله تعالى انك لا تسمع
الموتى وقوله وما انت بمسمع من في القبور وان ثبت فهو معجزة لرسول الله صلى الله عليه وسلم
وقيل بل المقصود من ذلك وعظ الاحياء لا افهام الموتى انتهى وفي الكفاية شرح الهداية
قوله وكذلك الكلام بان حلف لا يكلم فلانا ولا يدخل دار فلان لان المقصود من الكلام
الافهام وذا بالاسماع وذا لا يتحقق بعد الموت فان قيل روي ان قتلى بدر من المشركين لما
القوا في القليب قام رسول الله صلعم برأس القليب وقال هل وجدتم ما وعد ربكم حقا و
قال عمر اتكلم الميت يا رسول الله فقال ما انتم باسمع من هؤلاء قلنا غير ثابت فانه لما بلغ
هذا الحديث عائشة رضي الله عنها قالت قال الله تعالى انك لا تسمع الموتى وما انت
بمسمع من في القبور ثم لو صح كان ذلك معجزة لرسول الله صلى الله عليه وسلم وقيل المقصود بذلك
وعظ الاحياء لا افهام الموتى ونظيره ما روي ان ابن عباس رضي الله عنه كان اذا اتى المقابر
قال السلام عليكم دار قوم مؤمنين اما نساؤكم فقد نكحت واما اموالكم فقد قسمت واما دوركم فقد
سكنت فهذا خبركم عندنا فما خبرنا عندكم وكان ذلك على سبيل الوعظ للاحياء

لا سے علے سبیل الخطاب بالجمادات والموتی بزیارت قبرو لا یحولان من حال

بیاب امیرلم یفید زاثرالا انتہی **مغالطہ** مجیب بنقل عبارات طویلہ مغالطہ را خوب رونق
داده که ازین قدر کتب ثابت ہست حالانکه از چهار پنج کتاب حکم اکثر حنفیہ بمعنی عموم حسب
ثابت نمی شود چه کثرت اضافی راہم حد نیست طویل و عریض مگر آنکه از کثرت فی نفسہ اراده کند
وآن مفید نیست و درین کتب مذکوره ہیچ یکے اینمعنی نیست که این مذہب اکثر حنفیہ ہست بلکہ بر بنای
بودن حسب آن کتاب ہم ثابت نمیگردد بلکه از بعضی آنها صاحت واضح که نزد صاحب کتاب آن
صحیح نیست و تذکره آن در ضمن استدلال بر عدم حنث بطریق بحث واقع گردیده و در حقیقت این
مسئلہ از علم فقه ہم نیست چنانچه مجیب نیز درینجا اقرار نموده و داده تغلیط عوام که عبارت فتح القدیر
ہست اگر انرا بخلاف طریقه ملتزمه خود از اول تا آخر مطابق اصل نقل میکرد تا فساد مغالطه ظاہر میگردید
حالا تمام عبارت فتح القدیر را اول باید دید در کتاب الایمان فتح القدیر در عبارت منقوله مجیب
ہم حواله کتاب الجنائز مسطور ہست عبارت آن این ہست واما التلقین بعد الموت وقد قیل
فقیل یفعل لحقیقة ما روینا ونسب الی اہل السنة والجماعة وخلافه الی المعتزلة وقیل لا یؤمر به
ولا ینہی عنه ویقول یا فلان بن فلان اذکر دینک الذی کنت علیه فی دار الدنیا شہادة
ان لا اله الا الله وان محمدا رسول الله ولا شک ان اللفظ لا یجوز اخراجه عن حقیقته الا بدلیل
فیجب تعیینه وما فی الکافی من انه ان کان مات مسلما لم یحتج الیه بعد الموت والا لم یفد یمکن جعله
الصارف یعنی ان المقصود منه التذکیر فی وقت تعرض الشیطان وہذا لا یفید بعد الموت وقد یختار
الشق الاول والاحتیاج الیه فی حق تذکیر لتثبیت الجنان عند السوال فنفی الفائدة مطلقا
ممنوع نعم الفائدة الاصلیة منتفیة وعندی ان مبنی ارتکاب ہذا المجاز ہنا عند اکثر مشایخنا
ہو ان المیت لا یسمع عندہم علی ما صرحوا فی کتاب الایمان فی باب الیمین فی الضرب لو حلف
لا یکلمه فکلمه میتا لا یحنث لانہا تنعقد علی ما حیث یفہم والمیت لیس کذلک لعدم السماع
اورد قوله علیه السلام فی اہل القلیب ما انتم باسمع لما اقول منہم واجابوا تارة بانه مردود

من عائشة رضي الله عنها قالت كيف يقول عليه السلام ذلك والله تعالى يقول وما
انت بمسمع من في القبور وانك لا تسمع الموتى وتارة بان تلك خصوصية له عليه السلام معجزة
وزيادة حسرة على الكافرين وتارة بانه من ضرب المثل كما قال علي رضي الله عنه ويشكل
عليهم ما في مسلم ان الميت ليسمع قرع نعالهم اذا انصرفوا اللهم الا ان يخصوا ذلك باول الوضع
في القبر مقدمة للسؤال جمعا بينه وبين الآيتين فانهما تفيدان تحقيق عدم سماعهم فانه تعالى
شبه الكفار بالموتى لافادة بعد سماعهم وهو فرع عدم سماع الموتى الا انه على هذا ينبغي
التلقين بعد الموت لانه يكون حين ارجاع الروح فيكون ح لفظ موتاكم في حقيقته وهو
قول طائفة من المشائخ او هو مجاز باعتبار ما كان نظرا الى انه الآن حي اذ ليس معنى
الحي الا من في بدنه الروح وعلى كل حال يحتاج الى دليل آخر في التلقين حالة الاحتضار
اذ لا يراد المعنى الحقيقي والمجازي معا ولا مجاز يان وليس يظهر معنى يعم الحقيقي والمجازي
يعتبر مستعملا فيه ليكون من عموم المجاز وشرط استعماله فيهما ان لا يتضادا انتهى حاصلش
اينكه تلقين بعد موت گفته شد كه بايد كرد بنا بر حديث لقنوا موتاكم چه موتى در حقيقت بعد
موت ست ونسبت كرده شد اين مذهب باهل سنت وجماعت وخلاف آن بسوى معتزله و
گفته شد كه نه امر كرده شود بآن ونه نهي كرده شود از ان وشك نيست كه از لفظ معنى حقيقي
نگرديدن بي دليل جائز نيست ومعنى حقيقي نيست مگر بعد موت پس همان متعين شد يعني مانعي
از اراده معنى حقيقي در اينجا نيست وانچه در كافي نوشته كه اگر مسلمان مرد بعد محتاج تلقين
نيست وگرنه مفيد نيست پس اينست كه صارف از معنى حقيقي باشد يعني غرض از تلقين
بعد موت تذكير ميت در وقت تعرض شيطان واين بعد موت مفيد نيست كه مسلمان
محتاج نيست وغير مسلمان را فائده نيست وگاه اختيار كرده ميشود شق اول يعني با مسلمان
بود واحتياج هم هست بسوى تلقين در حق تذكره بنا بر تثبيت دل در وقت سوال پس
نفي فائده مطلقا ممنوع ست آرى فائده اصلى منتفي ست يعني گفتن او كلمه طيبه در حيات

دختم کلام بر وقوع نزد من آنست که اختیار کردن اکثر مشایخ مجاز را در ینجا یعنی در لقنوا
موتاکم از موتی قریب بموت اراده کردن مبنی بر آنست که موتی نزد ایشان نمی شنوند چنانچه
تصریح کرده اند بآن در کتاب الایمان پس ملخص کلام ابن همام اینکه مرتکبین مجاز یعنی با تعین تلقین
بعد موت همان کسانند که منکر سماع میت اند و ابن همام در ما سبق دلیل با تعین تلقین بعد موت
را رد نموده و گفت که نسبت کرده شده است بسوی معتزله و آنچه منشای منع شان قرار داده ابن همام
قرار یافت یعنی عدم سماعت میت آن را در ما لحق رد نموده پس اشتهار عجیب بفتح القدیر
بشمول دیگر کتب بحذف اول و آخر و فصل موصول تغلیطی بیش نیست بلکه برای جواب
دیگر کتب هم کافی ست که کسی از ایشان در تحقیق و استناد بمرتبه ابن همام نیست باقی
ماند لفظ اکثر مشایخنا که آن بالتغلیط ست چنانچه لفظ کثیر من الفقهاء در مسئله استمداد و زیارة
که مراد ابن همام از اکثر مشایخ مستندین و معتمدین و آراء اکثر مقابل اقل نیست که این تقدیر
مناسب برد و تضعیف نیست و لفظ اکثر مشایخنا چنانکه مجیب فهمیده مفید و ثوق
و افاده این معنی نمیکند که همان قول مختار حنفیه باشد یا قائل هم همان مذهب و بامراد
از ان سلف صالح اند که اتباع شان حسن باشد یا مقبولین نزد ناقل یا جمهور حنفیه باشند و بنای
این همه اشتباه عدم مهارت کتب فقه و نا آشنائی از طرز بیان ست در همان فتح القدیر
در کتاب الحج در فصل جزاء صید می نویسد قال شمس الائمة فی المبسوط اکثر مشایخنا قالوا
تاویل هذه المسئلة انه اذا کان مع المحرم القاتل سلاح یقتل لانه ممکن من قتله فاما اذا لم یکن
ما یقتل به فینبغی ان یجب الجزاء لان التمکن باعانته والی هذا اشار فی السیر قال شمس الائمة
والاصح عندی انه لا یجب الجزاء علی الغیر علی کل حال بوجهین انتهی شمس الائمة قول اکثر
مشایخ نقل نموده مسلم نداشت پس مراد ابن همام از اکثر مشایخنا معتزله اند که منکر اند
سماع موتی را و هم تلقین بعد موت را چنانچه در اول کلام صاف گفته که منع تلقین نسبت کرده
شده است بسوی معتزله و امام زاهد صفار که در طبقه ثانیه از مجتهدان فی المذهب ست در کتاب

تلقین

تلخیص الادلہ نوشتہ وینبغی ان یلقن المیت علی مذہب الامام الاعظم والمقتدی المکرم ومن
لم یلقن فہو علی مذہب الاعتزال وعلماء اہل سنت کہ حدیث لقنوا موتاکم را بر تلقین
محتضر حمل کردہ ودر لفظ موتی مجاز اختیار نمودہ اند نزد ایشان وجہ اختیار مجاز عدم سماع
موتی نیست بلکہ امری دیگر ست وآن اینکہ مقصود تلقین کہ بودن لا الہ الا اللہ آخر کلام
میت ست حاصل نمی شود چنانکہ در عینی شرح ہدایہ مذکور والمراد الذی قرب من الموت
بطریق المجاز باعتبار مایؤل الیہ وذلک لان التلقین بالمطاوعۃ للملقن وحصول ذلک من المیت
محال فامرنا بہ حقیقۃ یکون امر اللعاجز عنہ والعقل یاباہ فوجب حملہ علی ہذا المعنی فان قلت
عند اہل السنۃ ہذا علی الحقیقۃ لانہ یجب علی ما جاءت بہ الآثار فلم یحمل علی المجاز قلت لان
المقصود من ذلک ان یکون آخر کلام المیت کلمۃ الشہادۃ فالتلقین فی قبرہ لا یساعد المقصود
وقد قال علیہ السلام من کان آخر کلامہ قول لا الہ الا اللہ دخل الجنۃ رواہ ابو ہریرۃ ومانعین
تلقین بعد دفن بسبب عدم سماع نیستند مگر معتزلہ واختلاف اہل سنت در استحباب و
عدم استحباب آن راجع ست بصحت خبر وعدم صحت آن وتحقیق این امر در محل خود خواہد آمد
باقی ماند استبعاد این امر کہ از مشائخ حنفیہ معتزلہ چگونہ مراد باشند یا حنفی معتزلہ را چگونہ مشائخ
خود قرار دہد این استبعاد محض از ناواقفی وجہالت ست حنفیہ باعتبار دیگر واعتزال باعتبار دیگر
ہدایۃ مجیب از چند کتب عدم سماع موتی ثابت کردہ از انجملہ در فتح القدیر اول نوشتہ کہ
بنای منع تلقین نزد اکثر مشائخ ما بر عدم سماع موتی ست ودر آخر گفتہ کہ طائفہ مشائخ
در حدیث تلقین قائل بحقیقت بدین وجہ شدہ اند کہ وقت تلقین بمقام ارجاع روح ست
برائی سوال وجواب واین وقت موتی را بجہت عود روح سماع حاصل ست پس این طائفہ
ہم منکر سماع موتی ست ودر وقت سوال وجواب ہمہ قائل سماع اند دریں صورت از عبارت
فتح القدیر معلوم میشود کہ مذہب ہمہ فقہا انکار سماع موتی ست واز اکثر کتب فقہ نیز
مستفاد ست کہ عدم سماع موتی قول متفق علیہ ست چہ در جملہ کتب بر حانث بودن

مخالف کلام بعدم سماع موتی استدلال میکنند و بر قول غیر متفق حجت قائم نمی‌شود پس معلوم
شد که این مسئله متفق علیه است و از اکثر مشائخ انجا که ابن همام مشائخ را نسبت بخود کرده
معتزله مراد گرفتن از بس مستبعد است و در کلام کدامی اهل سنت چنین واقع نشده و ابن همام
را معتزلی قرار دادن کار متعرض است و آن مسئله که خلاف عقیده حنفیه اهل سنت باشد
دران هرگز علی الاطلاق نخواهند گفت که این قول علمای حنفیه است کما لا یخفی علی من له ادنی
رجوع الی الکتب پس ما دامیکه وقوع لفظ اکثر مشائخ در کلام اهل سنت و مراد بودن آنان
معتزله ثابت نکنند چگونه این توجیه معترض تسلیم در آید و انکار تلقین را نسبت بمعتزله بعض
علمای شافعیه زعم کرده اند نه حنفیه چنانچه برجندی نوشته و لا یلقن بعد الدفن عندنا و عند الشافعی
یلقن و زعم بعض اصحابه انه مذهب اهل السنة و الاول مذهب المعتزلة و ایشان انکار التلقین
را مطلقا نسبت بمعتزله کرده اند نه انکار بخصوصیت اینوجه که سماع موتی را نیست کما زعم المعترض
و انکار سماع موتی بطوریکه ما میگوییم مذهب معتزله فهمیدن محض غلط است زیرا که مذهب بعض
معتزله آنست که میت جماد است دران حیات و ادراک نیست پس تعذیب آن محال است
و اهل سنت گویند که هرچند در میت حیات نیست مگر جائز است که خدا تعالی دران نوعی از
حیات بقدر ادراک الم عذاب و لذت تنعم عند الایلام و التعذیب پیدا کند و آن مستلزم
سماع نیست علامه سعد الدین تفتازانی در شرح عقائد نسفیه می‌نویسد و انکر عذاب القبر بعض
المعتزلة و الروافض لان المیت جماد لا حیوة و لا ادراک له فتعذیبه محال و الجواب انه یجوز ان
یخلق الله فی جمیع الاجزاء او بعضها نوعا من الحیوة قدر ما یدرک الم العذاب او لذة التنعم
و هذا لا یستلزم اعادة الروح الی بدنه انتهی و در شرح مقاصد می‌نویسد اتفق اهل الحق
علی ان الله تعالی یعید الی المیت فی القبر نوع حیوة قدر ما یتالم و یتلذذ و یشهد بذلک الکتاب
و الاخبار و الآثار انتهی و در تفسیر رحمانی در توم است الله یتوفی ای یقبض بالحقیقة الانفس
حین موتها بسبب مفارقتها الابدان بابطال تصرفها بالکلیة و یتوفی التی لم تمت

لم یدخل وقت موتہا فی منامہا بابطال تصرفہا بالحواس الظاہرۃ ولان اللذات والالام
فی القبر کاللذات والالام فی النوم انتہی ودر مدارک نوشتہ توفیہا اماتتہا وہو ان یسلب
ما ہی بہ حیۃ حساسۃ دراکۃ والتی لم تمت فی منامہا ویتوفی الانفس التی لم تمت فی منامہا ای
یتوفیہا حین تنام تشبیہا للنائمین بالموتی حیث لایمیزون ولایتصرفون کما ان الموتی کذلک
انتہی وامام راغب در مفردات گفتہ کہ الموت زوال القوۃ الحساسۃ انتہی ودر شرح مقاصد ست
تا قال ابن الراوندی من ان الحیوۃ موجودۃ فی کل میت لان الموت لیس ضد الحیوۃ بل ہو عدم
انہ کلیۃ معجزۃ عن الافعال الاختیاریۃ فباطل لایوافق اصول اہل الحق انتہی ودر شرح مواقف می
نویسد الشافی قولہ تعالی حکایۃ علی سبیل التصدیق ربنا امتنا اثنتین واحییتنا اثنتین وما
ہو ای المراد بالاماتتین والاحیائین فی ہذہ الآیۃ الا الاماتۃ قبل زیارۃ القبور ثم الاحیاء فی
القبر ثم الاماتۃ فیہ ایضا بعد مسئلۃ منکر ونکیر ثم الاحیاء للحشر ہذا ہو الشائع المستفیض بین
اصحاب التفسیر انتہی وعینی در عمدۃ القاری شرح بخاری نوشتہ فان قلت بعد فراغ الملکین
من السوال مایکون قلت ان کان سعیدا فروحہ فی الجنۃ وان کان شقیا ففی سجین علی
صخرۃ فی الارض السابعۃ انتہی وبعض معتزلہ کہ از آیہ کریمہ وما انت بمسمع من فی القبور در
انکار تعذیب استدلال میکردند عینی درہمین شرح بجواب ایشان نوشتہ کہ عدم اسماع
مستلزم عدم ادراک میت عبارتہ ہکذا ہو اما الجواب عن قولہ وما انت بمسمع من فی القبور
فہو ان عدم سماع اہل القبور لا یستلزم عدم ادراکہم انتہی وحسین بن عبد اللہ طیبی در
شرح مشکوۃ بذیل ان اللہ حرم اجساد الانبیاء الحدیث نوشتہ فان قلت ما وجہ الجواب
بقولہ ان اللہ حرم علی الارض اجساد الانبیاء فان المانع من العرض والسماع ہو الموت
وہو قائم بعد تلاشی لاشک ان حفظ اجسادہم من ان یرم خرق للعادۃ المستمرۃ فکما ان
اللہ تعالی حفظہا منہ کذلک یمکن من العرض علیہم ومن سماع منہم صلوۃ الامۃ ویؤیدہ ما یرد
فی الحدیث الثالث من الفصل الثالث قولہ فنبی اللہ حی یرزق واللہ اعلم انتہی ونسید

جمال الدین محدث در حاشیه مشکوٰة نوشته محصل الجواب ان الانبیاء احیاء فی قبورهم فیمکن لهم
سماع صلوٰة من صلی علیهم انتهی وآنکه گفته که مبنی ایمان بر عرف ست پس نفی سماع عرفی ست
نه نفی سماع حقیقی گوییم که هرچند مبنی ایمان بر عرف ست مگر مقصود فقها از نفی سماع درین
مقام نفی سماع عرفی وحقیقی هر دو ست زیرا که فقها نفی سماع مطلق کرده اند تشبیه عرف
واگر نفی صرف سماع عرفی نه حقیقی مقصود می بود حاجت جواب دادن از مسئله عذاب قبر وجز
کردن دیگر وقائع که بر سماع موتی دال ست نبود فهل هذا الا توجیه بالا یرضی به قائله وآنچه از
ملا علی قاری شیخ عبد الحق آورده همه ها از شرح صدور نقل میکنند و پایه تصانیف شیخ
جلال الدین سیوطی کتب احادیث طبقه رابعه ست واین احادیث قابل اعتماد نیستند
که در اثبات عقیده یا عملی بآنها تمسک کرده شود کما ذکر مولانا عبد العزیز الدهلوی
فی العجالة النافعة علاوه برین از تفسیر ابن عباس که شیخ جلال الدین سیوطی ذکر
آن در در منثور کرده صریح عدم سماع موتی مستفاد ست چنانچه عبارتش عنقریب بعضمن
عبارات دیگر کتب قلم بندی شود ودر سماع انبیاء علیهم السلام کلامی نیست که ایشان از حیات
حاصل ست ومعترض عبارتهای طویله که هرگز بمطلب اتشنائی ندارند برای ازدیاد حجم کتاب
نقل نموده ست ویکره قطع الحشیش الرطب من غیر الحاجة من جمله آنهاست باید دید که
این عبارت را از سماعت موتی چه مناسبت الحال چون از جواب مغالطات معترض فراغت
دست داد لهذا التحقیق این مسئله بطور دیگر ضرور افتاد ابوداؤد ونسائی وابن ماجه ودارمی
وبیهقی از اوس دمشقی روایت کنند که قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم ان من افضل
ایامکم یوم الجمعة فیه خلق آدم وفیه قبض وفیه النفخة وفیه الصعقة فاکثروا علی من الصلوٰة فیه
فان صلوٰتکم معروضة علی قالوا یا رسول الله وکیف تعرض صلوٰتنا علیک وقد ارمت قال
ان الله حرم علی الارض اجساد الانبیاء یعنی گفت اوس صحابی که فرمود رسول خدا صلی
الله علیه وسلم بدرستیکه از جمله فاضلترین روزهای شما روز جمعه ست دروی پیدا کرده شد

آدم و در وی قبض کرده شد روح وی و در وی روز است نفخهٔ ثانیه و هلاک پس بسیار
گوئید بر من از درود درین روز زیرا که بدرستیکه درود شما عرض کرده می شود بر
من گفتند صحابه یا رسول الله و چگونه عرض کرده شود درود ما بر تو و حالانکه بتحقیق استخوان
پوسیده شده باشی کنایت است از موت و زوال ادراک ای مرده باشی فرمود
آنحضرت بدرستی که خدا حرام گردانیده است بر زمین تنهای پیغمبران را کنایت است
از حیات یعنی ایشان را موت نیست و امام احمد در مسند خود از ابی الدرداء روایت
کند که قال رسول الله صلی الله علیه وسلم اکثروا الصلوة علی یوم الجمعة فانه مشهود
تشهده الملائکة وان احدا لم یصل علی الا عرضت علی صلوته حتی یفرغ منها قال قلت
وبعد الموت قال ان الله تعالی حرم علی الارض ان تاکل اجساد الانبیاء فنبی الله حی
حتی یرزق یعنی گفت ابو الدرداء که فرمود رسول خدا صلی الله علیه وسلم بسیار گوئید
درود بر من روز جمعه زیرا که بدرستی که جمعه حاضر کرده شده است حاضر میشوند او را فرشتگان
رحمت و بدرستیکه هیچ یکی درود نمی فرستد بر من مگر آنکه عرض کرده می شود بر من درود
آنکس تا آنکه فارغ شود از صلوة گفت ابو الدرداء گفتم بطریق استفهام و استبعاد که بعد
از موت نیز عرض میکنند فرمود بدرستیکه خدا حرام گردانیده است بر زمین خوردن تنهای
پیغمبران را پس پیغمبر خدا زنده است بتحقیق حیات دنیاوی تا آنکه روزی داده می
شود درین هر دو حدیث دلیل است بر آنکه موتی را سماع نیست و بر آنکه این امر مستقر بود
نزد صحابه زیرا که ایشان بر عرض و سماع درود بعد موت استعجاب کرده استفسار
نمودند آنحضرت جواب داد که چون انبیا را حیات دنیاوی حاصل و جسد ایشان نیز باقی
است لهذا محل استبعاد سماع و عرض نیست تورپشتی در شرح مصابیح تحت حدیث اول
نوشته فان قلت ما وجه الجواب بقوله ان الله حرم علی الارض اجساد الانبیاء
فان المانع من العرض والسماع هو الموت وهو قائم بعد قلت لا شک ان حفظ اجسادهم

من ان ترم خرق للعادة المستمرة فكان ان الله تعالى حفظها منه لذلك يكن من الحرص عليهم
دين الاستماع بهم صلوة الائمة ويؤيده ماسيرد في الحديث الثالث من الفصل الثالث قوله
نبي الله حي يرزق والله اعلم انتهى ودرجامع صغير نوشته وكذلك الكلام لان معناه
الافهام والموت ينافيه الاترى الى قوله وما انت بمسمع من في القبور ودر هدايه نوشته
من قال ان ضربتك فعبدي حر فمات فضربه فهو على الحيوة لان الضرب اسم لفعل مولم
يتصل بالبدن والايلام لا يتحقق في الميت ومن يعذب في القبر يوضع فيه الحيوة في قول
العامة وكذا الكلام والدخول لان المقصد من الكلام الافهام والموت ينافيه انتهى ودر
عيني حاشيه هدايه نوشته قوله لان المقصد من الكلام الافهام اي افهامه فلانا والموت
ينافيه اي ينافي الكلام لان المراد من الكلام الاسماع والميت ليس باهل الاسماع الاترى
الى قوله تعالى انك لا تسمع الموتى والى قوله تعالى وما انت بمسمع من في القبور فان
قيل قد روي انه صلى الله عليه وسلم كلم اصحاب القليب يوم بدر حيث سماهم باسمائهم
فقال هل وجدتم ما وعد ربكم حقا فقد وجدت ما وعدني ربي حقا قلت اجاب الاكمل بان
كان معجزة له عليه الصلوة والسلام وقال الاترى انهم لما قالوا يا رسول الله انهم يسمعون فقال
انهم يسمعون كما تسمعون وانما اراد بهم انهم يعلمون ان الذي قلت لهم حقا وقال السكاكي
فان قيل قد روي ان قتلى بدر لما القوا في القليب قام رسول الله صلى الله عليه وسلم على
راس القليب وقال هل وجدتم ما وعد ربكم حقا فقال عمر اتكلم الميت يا رسول الله فقال
عليه الصلوة والسلام ما انتم باسمع من هولاء قلنا هو غير ثابت فانه لما بلغ هذا الحديث عائشة
رضي الله عنها قال كذبتم على رسول الله فانه تعالى قال انك لا تسمع الموتى وما انت بمسمع
من في القبور على انه عليه الصلوة والسلام كان من مخصوصاته معجزة او قيل المقصد وعظ
الاحياء لا افهام الموتى كما روي عن علي رضه انه اذا اتى الى المقابر قال دیار قوم مؤمنين
اما نساؤكم فقد نكحت واما اموالكم فقد قسمت واما دوركم فقد سكنت فهذا خبركم عندنا

تاخبر تا عندکم کان ذلک علی سبیل الوعظ للاحیاء لا للخطاب للموتی ودر عنایہ ہمی نوسید
قولہ وکذلک الکلام بان حلف لا یکلم فلانا و لا یدخل دار فلان لان المقصود من الکلام
الافہام وذا بالاسماع وذا لا یتحقق بعد الموت فان قیل یروی ان قتلی بدر من المشرکین
لما القوا فی القلیب قام رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم علی راس القلیب وقال ہل
وجدتم ما وعد ربکم حقا وقال عمر اتکلم المیت یا رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم فقال ما انتم باسمع
من ہؤلاء قلنا غیر ثابت فانہ لما بلغ ہذا الحدیث عائشۃ قالت قال اللہ تعالی انک لا تسمع
الموتی وما انت بمسمع من فی القبور ثم ان لو صح ذلک کان معجزۃ لرسول اللہ صلی اللہ
علیہ وسلم انتہی ودر نہر الفائق نوشتہ احسن ما اجیب بہ انہ کان معجزۃ لہ صلی اللہ علیہ
وسلم انتہی ودر شرح مواقف نوشتہ کہ تجویز قیام علم وقدرت وارادہ وسمع وبصر
بمیت مذہب فرقہ صالحیہ از معتزلہ است عبارتش این ست الصالحیۃ اصحاب الصالحی
ومذہبہم انہم جوزوا قیام العلم والقدرۃ والارادۃ والسمع والبصر بالمیت ویلزمہم
جواز ان یکون الناس مع اتصافہم بہذہ الصفات امواتا وان لا یکون الباری
تعالی حیا انتہی ودر شرح مقاصد علامہ سعد الدین تفتازانی مرقوم ست اما قولہ
ما انت بمسمع من فی القبور فتمثیل حال الکفرۃ بحال الموتی ولا نزاع فی ان الموتی
لا تسمع انتہی ودر غرائب فی تحقیق المذاہب نوشتہ رآی الامام ابو حنیفۃ من یاتی
القبور باہل الصلاح فیسلم ویخاطب ویتکلم ویقول یا اہل القبور ہل لکم من خبر وہل
عندکم من اثر انی اتیتکم وناد یتکم من شہور ولیس سؤالی منکم الا الدعاء فہل دریتم
ام غفلتم فسمع ابو حنیفۃ یقول یخاطبہم فقال ہل اجابوا لک قال لا فقال لہ سحقا لک
وتربت یداک کیف تکلم اجسادا لا یستطیعون جوابا ولا یملکون شیئا ولا یسمعون
صوتا وقرأ وما انت بمسمع من فی القبور انتہی ودر فصول فی علم الاصول ہمی نویسد
لو حلف لا یکلم فلانا فکلمہ بعد الموت او ضربہ بعد الموت لا یحنث لعدم معنی الافہام و

الایلام انتہی و در نظم الدرر می نویسد ان الذین فی القبور لا یسمعون بالکفر نون حرف
انتہی و در سنن حتی می نویسد من حلف لا یکلم فلانا فکلمہ بعد موتہ لا یحنث لعدم الاسماع
انتہی و در تفسیر در منثور می نویسد اخرج ابو سہل السری بن سہل الجنید النیشاپوری
فی الخامس من حدیثہ من طریق عبد القدوس عن ابی صالح عن ابن عباس فی قولہ تعالی
انک لا تسمع الموتی وما انت بمسمع من فی القبور قال کان النبی صلعم یقف علی القتلی
ببدر ویقول یا فلان بن فلان ہل وجدتم ما وعد ربکم حقا یا فلان الم تکفر بربک الم تکذب نبیک
الم تقطع رحمک فقالوا یا رسول اللہ صلعم ایسمعون ما نقول قال ما انتم باسمع منہم لا قول
فانزل اللہ انک لا تسمع الموتی وما انت بمسمع من فی القبور و در تفسیر بیضاوی نوشتہ
انما یستجیب الذین یسمعون ای انما یستجیب الذین یسمعون بفہم وتامل کقولہ تعالی او القی
السمع وھو شہید والموتی کالموتی الذین لا یسمعون و در جامع القرآن تحت آیہ کریمہ
والموتی یبعثہم اللہ می نویسد ای الکفار کالموتی لا یسمعون انتہی و در جلالین تحت والموتی
می نویسد ای الکفار شبہہم بہم فی عدم السماع انتہی و در نیشاپوری و کشاف تحت آیہ
کریمہ انما یستجیب الذین یسمعون می نویسد یعنی ان الذین تحرص علی ان یصدقوک
بمنزلۃ الموتی الذین لا یسمعون وانما یستجیب من یسمع انتہی و در تفسیر مدارک تحت آیہ
کریمہ والذین کذبوا بآیاتنا صم وبکم می نویسد المعنی انہم فی حال کفرہم کمن
لا یسمع ولا یتکلم فلہذا شبہ الکفار بالموتی لان المیت لا یسمع ولا یتکلم کذا قال ابن الحجاج
العراقی الشافعی فی تفسیرہ لباب التاویل فی معنی التنزیل انتہی و در معالم التنزیل
تحت ہمین آیہ می نویسد انہم لفرط اعراضہم عما یدعون الیہ کالمیت الذی لا سبیل الی
اسماعہ والصم الذی لا یسمع انتہی پس آنچہ مذکور شد خلاصہ اش آنکہ آیہ ہیہات
انک لا تسمع الموتی وما انت بمسمع من فی القبور وغیرہما و شان نزول این ہر دو آیہ مفسر
ابن عباس بروایت ابی صالح مخرجہ ابی سہل سری و احادیث انس و ابو الدرداء

وغیرہما و کلام امام ابحنیفہ رح و امام محمد رح و عینی و طیبی و سید جمال الدین محدث و تورپشتی
و امام راغب و سید شریف جرجانی در شرح مواقف و علامہ تفتازانی در شرح مقاصد و شرح
عقائد و عبارت جامع صغیر و کافی شرح وافی و ہدایہ و فتح القدیر و کفایہ و عنایہ و عینی
حواشی ہدایہ و مستخلص نہر الفائق و عینی شرح کنز و غرائب و فصول فی علم الاصول و
نظم الدلائل و مشاشی و در منثور و بیضاوی و جامع القرآن و جلالین و کشاف و نیشاپوری
و مدارک و معالم التنزیل نص ست برانکہ موتی را اسماع نیست و فرقہ صالحیہ از معتزلہ جائز داشتند
کہ علم و قدرت و ارادہ و سمع و بصر ہمہ بمیت قائم ست بالجملہ از کتاب و سنت و اجماع امت ثابت
کہ موتی را اسماع حاصل نیست **سوال** دعا وزاری از جناب الٰہی بانیطور کہ الٰہی بحرمت
نبی و ولی حاجت مرا روا کن جائز ست یا نہ **جواب** دعا باین طور کہ الٰہی بحرمت نبی و
ولی حاجت مرا روا کن جائز ست چنانچہ از شرح فقہ اکبر ملا علی قاری مفہوم میشود و نیز در
قواعد الایمان فی علم الکلام و معرفۃ الایمان تصنیف ملا علی قاری مذکور ست عبارتہ ہکذا
اگر بحرمت مصطفٰے گوید شاید چہ در دعای استفتاح بحرمۃ الشہر الحرام والمشعر العظام
و قبر نبیک علیہ السلام ماثور و مروی ست اما بحق فلان گفتن نشاید ہٰذا لفظہ قواعد الایمان
و معرفۃ الایمان اینوقت موجود نیست فاما شرح فقہ اکبر موجود از دیدنش واضح می گردد
کہ استشہاد بحیثیت آن ص برای تغلیط و غلط ست چہ ملا علی قاری بعد نقل کراہت بحق
فلان و غیرہ و نقل اختلافات در معقد العزمی نویسد قلت ورد الیہ اللہم انی اسئلک
بحق السائلین علیک و بحق ممشای الیک فالمراد بالحق الحرمۃ او الحق الذی وعدہ بمقتضی
الرحمۃ یعنی منع کہ برای بحق گفتن ست و دلیل آن نوشتہ کہ اذ لیس لاحد علی اللہ حق پس
مراد آنست کہ حق وجوبی بر خدا کسی را نیست پس بحق فلان باین معنی مکروہ است و بحق
فلان کہ وارد ست مراد در ینجا از حق رحمت ست یا حرمت تفصلی مسئلہ بحرمت نبی و ولی در ان
مذکور نیست و ذکر رحمت در ضمن بحق ست یعنی از حق رحمت مراد ست پس بحق گفتن وارد

وغیر مکروه شد در سراجیه می نویسد وجاء فی الآثار ما دل علی الجواز در تفسیر عزیزی
نوشته است آنچه در روایت توبهٔ حضرت آدم یعنی باسئلک بحق محمد آمده است محمول است
بر حق تفضلی که مذهب اهل سنت ست وانچه در کتب فقه ممنوع ست حق حقیقی ست بر قدر
معتزله که افعال عباد را مخلوق عباد دانند پس جزای آن افعال حق حقیقی بندگان شمار
ازبسکه در زمان سابق مذهب معتزله رواج بسیار داشت واستعمال این لفظ در عرف
ایشان شده فقها از استعمال این لفظ منع نمودند تا خیال کسی بآن مذهب نرود
هدایه کلام هم ترجیح درین مقام مثل ما تقدم فی اول الکلام ست که زیلعی انبوقت محق
نیست مگر اعتماد از نقل مجیب مرتفع سبحان الله چه مردمانند که عدم واقفیت خود را
دلیل بی اصلی روایات می گردانند آصل کتاب که مجیب ازان ناقل ست نمی بینند فالویل
لهم ولمن قلدهم واستشهاد مجیب برای جواز بحرمت گفتن از شرح فقه اکبر صحیح ست که
تاویل کردنش حق وارده آثار را بحرمت دلیل جواز بحرمت گفتن ست ومجیب اهل قدر
نوشته که از شرح فقه اکبر مفهوم می شود نه آنکه دران بالتصریح این مسئله مرقوم ست
وهرچند که از وقوع کلمه بحق در بعضی آثار جوازش ظاهر ست اما اکابر سلف در آثار مذکوره
تجوز را بکار برده نظراً الی الحقیقة استعمالش جائز نداشتند تا به نهج وهم حقیقیش بر خدا
تعالی در خاطری مخطور نگردد زیرا که مذهب اهل سنت وجماعت آنست که حق کسی بر
خدا تعالی ثابت نیست از همین جاست آنچه ابوعبدالله محمد بن یزید بن ماجه قزوینی در سنن
خود از ابی کعب می آرد که گفت ابی بن کعب ولو ان الله عذب اهل سمواته واهل ارضه عذبهم و
هو غیر ظالم لهم ولو رحمهم کانت رحمته خیرا لهم من اعمالهم در تفسیر بحر مواج تحت آیهٔ کریمه فتلقی آدم من
ربه کلمات الآیه مرقوم ست از جهت احتراز از وهم ثبوت حق حقیقی مرد مانرا در دعا از بحق فلان
منع کرده اند واز جهت تحقق حق تفضلی در دعا آدم بحق محمد آمده انتهی در هدایه می نویسد وکره
ان یقول فی دعائه بحق فلان او بحق انبیائک ورسلک لانه لا حق للمخلوق علی الخالق

انتہی و در شرح وقایہ می نویسد کرہ قولہ فی دعائہ بمقعد العز من عرشک و بحق رسلک
انبیائک لانہ یوہم تعلق عزہ بالعرش و لاحق لاحد علی اللہ و عند ابی یوسف رح یجوز
الاول للدعاء الماثور انتہی و در درمختار می نویسد و کرہ قولہ بحق رسلک و انبیائک و اولیائک
او بحق البیت لانہ لاحق للخلق علی الخالق انتہی و در نصاب الاحتساب می نویسد لا یسع لاحد
ان یقول اسئلک بحق فلان او بحق انبیائک و رسلک و نحوہ انتہی و در عالمگیری می نویسد
یکرہ ان یقول فی دعائہ بحق فلان و کذا بحق انبیائک و اولیائک او بحق رسلک او بحق
البیت او المشعر الحرام لانہ لاحق للمخلوق علی اللہ تعالی کذا فی التبیین انتہی و در مختار الفتاوی
می نویسد یکرہ ان یقول اعطنی بحق فلان کذا او بحق محمد لانہ لاحق لاحد علی اللہ تعالی
انتہی و در فتاوی عجیبہ می نویسد یکرہ ان یقول فی دعائہ بحق فلان او بحق رسلک
و انبیائک کذا ذکر فی تحریر رکن الدین ابی الفضل الکرمانی انتہی و در فتاوی غریب می
نویسد یکرہ ان یقول اعطنی بحق فلان کذا و بحق محمد کذا لانہ لاحق لاحد علی اللہ تعالی
انتہی و در فتاوی سراجیہ می نویسد یکرہ ان یقول فی دعائہ بحق فلان او بحق رسلک
انبیائک انتہی و در جامعۃ العلماء الشریفین مینویسد مکروہ ست گفتن در دعا بمقعد العز من
عرشک و بحق رسلک و انبیائک کہ موہم ست تعلق عز او را بعرش و بحکایت [illegible]
و نزد ابی یوسف اول جائز ست برای دعاء ماثورہ قال علیہ السلام فی دعائہ اللہم انی
اسالک بمقعد العز من عرشک و منتہی الرحمۃ من کتابک و باسمک الاعظم و جدک الاعلی
و کلماتک التامۃ اما میگوئیم کہ این خبر واحد ست پس احتیاط در امتناع ست انتہی الحاصل
از تفسیر بحر مواج و ہدایہ و شرح وقایہ و در مختار و نصاب الاحتساب و عالمگیری و مختار الفتاوی
و فتاوی عجیب و فتاوی غریب و فتاوی سراجیہ و کتاب جامعۃ العلماء الشریفین و نحو آن معلوم شد
کہ برای احتراز از وہم ثبوت حق حقیقی در دعا بحق فلان گفتن مکروہ ست و نشاید سوال
اگر اہل مشرق یا گویند یا رسول اللہ یا اولیاء اللہ و اگر اہل مغرب گویند یا رسول اللہ یا

اولیاء الله بر اینها اهل شرع چه حکم فرمایند مشرک یا کافر یا صغیره یا کبیره یا مکروه یا حرام جواب
در ندا کردن غائب جهان نبی و غیر نبی فرق ست اگر نبی را ندا خواهند نمود برای صلوة
یا سلام ظاهرا جواز ست بدو وجه یکی آنکه در حدیث شریف وارد ست که ملائکه از طرف
حق تعالی مقرر اند که بر نبی صلی الله علیه وسلم صلوة یا سلام می رسند ملائکه نزد پیغمبر
صلی الله علیه وسلم میرسانند دوم آنکه در التحیات خطاب برای رسانیدن سلام وارد شده
پس بنا برین اگر کسی یا رسول الله بگوید پس برای رسانیدن درود یا سلام جائز ست
و در حق دیگر اشخاص سوای نبی این قسم وارد نشده پس ندا در حق غیر نبی ممنوع و مخلوط حرام
بود **مغالطه** تخصیص ندا برای ایصال درود و سلام محض غلط آری ندا برای ایصال
درود و سلام هم جائز ست و برای استمداد هم جائز ست خواه نبی باشد خواه ولی چنانچه سابق
مفصلا در بحث استمداد گذشت و تمام می گردد این نزاع بآنکه خود مجیب در جواب
هشتادم می نویسد که برای انجاح حاجت صلوة الحاجة ثابت شده و در کتب حدیث
مرقوم و مذکور ست انتهی و در آن ندا نبی برای استمداد موجود که در بحث استمداد از
حصن حصین و شرح آن از ملا علی قاری نقل نموده شد الخ **هدایه** جواز ندا برای
نبی مخصوص با ایصال درود و سلام به انبیا چه رسیدنش بواسطه درود به انبیا ممکن
ست اما بغیر ایشان بلا دلالة خبری استمداد دعا رسیدنش اعتباری ندارد در صلوة و سلام
بالاستقلال مخصوص به نبی ست و بر غیر انبیا جائز نیست مگر بالتبع کما فی کنز العباد لا یصلی
علی غیر الانبیاء والملائکة الا بطریق التبع انتهی و در سراجیه می نویسد یکره ان یقول
صلی الله علی فلان الا علی طریقة تبعیة النبی صلی الله علیه وسلم انتهی و شیخ عبد الحق محدث
دهلوی در ترجمه مشکوة می فرماید اختلاف کرده اند که آیا جائز ست صلوة و سلام بر غیر
انبیا بالاستقلال یا نی و مختار نزد جمهور آنست که مخصوص ست به انبیا انتهی و در [illegible]
می نویسد مکروه ان یصلی علی غیر النبی صلی الله علیه وسلم وحده انتهی و در در مختار نوشته

لا یصلی احد علی احد الا علی النبی صلی اللہ علیہ وسلم انتہی در شفای قاضی عیاض مسطور ست
قال سفیان یکرہ ان یصلی الا علی نبی و وجدت بخط بعض مشائخ مذہب مالک لا یجوز ان
یصلی علی احد من الانبیاء سوی محمد صلی اللہ علیہ وسلم وہذا غیر معروف من مذہبہ وقد قال
مالک فی المبسوط لیحیی بن اسحاق اکرہ الصلوۃ علی غیر الانبیاء انتہی و نیز در ہمین کتاب
مرقوم ست قال القاضی والذی ذہب الیہ المحققون وامیل الیہ ما قالہ مالک
وسفیان رحمہما اللہ تعالی و روی عن ابن عباس اختارہ غیر واحد من الفقہاء والمتکلمین
انہ لا یصلی علی غیر الانبیاء عند ذکرہم بل ہو شیء یختص بہ الانبیاء توقیرا لہم وتعزیرا کما یختص
اللہ تعالی عند ذکرہ بالتنزیہ والتقدیس والتعظیم ولا یشارکہ فیہ غیرہ کذلک یجب
تخصیص النبی صلی اللہ علیہ وسلم وسائر الانبیاء صلوات اللہ علیہم اجمعین بالصلوۃ
والتسلیم ولا یشارکہ فیہ سواہم انتہی و نیز در ہمین کتاب مسطور ست فہو امر لم یکن معروفا
فی الصدر الاول کما قال ابو عمران وانما احدثہ الرافضیۃ والمتشیعۃ فی بعض الائمۃ
انتہی و رسیدن صلوۃ و سلام بصالحین غیر انبیا از ہیچ جا ہرگز ثابت نشده وآنکہ از
روایت ابن مسعود اصابت سلام ثابت نمودہ مراد ازان رسیدن اثر سلام ست
نہ رسیدن نفس سلام چنانچہ شیخ عبد الحق محدث دہلوی در ترجمہ مشکوۃ قولہ علیہ السلام
فانہ اذا قال ذلک اصاب کل عبد صالح فی السماء والارض را ہمین ترجمہ فرمودہ اند
حیث قال پس چون بگوید بندہ این دعا را بسبیل عموم میرسد اثر آن بر بندہ
صالح کہ در زمین و آسمان ست انتہی ملا علی قاری در مرقات بعد قولہ اصاب نوشتہ
فاعلہ ضمیر ذلک ای اصاب ثواب ہذا الدعاء او برکتہ انتہی پس ضرور ست کہ ندا در
غیر نبی محظور و ممنوع باشد و ندائیکہ در صلوۃ الحاجۃ واقع شدہ نیست مگر ابقاء علی
اصلہ مثل آنکہ شیخ عبد الحق محدث دہلوی در وجہ خطاب در التحیات در ترجمہ مشکوۃ
نوشتہ وجہ خطاب با آنحضرت بجہۃ القاء این کلام ست بر آنچہ در اصل بود کہ در شب

معراج از جانب پروردگار تعالی بر آنحضرت صلعم خطاب السلام آمد پس آنحضرت صلعم در حق
تعلیم امت نیز بر همان لفظ اصل گذاشت انتهی و نیز شیخ عبد الحق دهلوی در رسالهٔ بیست و
هشتم تحصیل البرکات فی بیان معنی التحیات میفرماید اگر گویند که خطاب بر حاضر است و آنحضرت
صلی الله علیه و سلم درین مقام حاضر نیست پس توجیه این خطاب چه باشد جوابش آنست که چون وارد
این کلمه در اصل یعنی در شب معراج به صیغهٔ خطاب بود دیگر تغییرش نداده‌اند و بر همان اصل گذا[شتند]
و در شرح صحیح بخاری میگوید که صحابه در زمان حیات آنحضرت صلی الله علیه و سلم بصیغهٔ خطاب
میگفتند و بعد از زمان حیاتش اینچنین میگفتند السلام علی النبی و رحمة الله و برکاته نه بلفظ خطاب
انتهی و نیز شاید که او واسطه درود باشد که از گفتن یا شنیدن نام آنحضرت ایصال درود در آن
می‌شود ابو عیسی ترمذی در جامع خود از ابو هریره می‌آرد که قال قال رسول الله صلی الله علیه و سلم
رغم انف رجل ذکرت عنده و لم یصل علی و امام احمد بن حنبل شیبانی در مسند خود از حسین
بن علی می‌آرد که قال قال رسول الله صلی الله علیه و سلم البخیل من ذکرت عنده و لم یصل
علی بحر العلوم ملا عبد العلی در ارکان اربعه می‌نویسد یجب الصلوة علیه صلی الله علیه و سلم
عند ذکره لفظا عبر عنه صلی الله علیه و سلم و سماعه والواجب لا ینزل اصلا خصوصا واجب هو
منبع الخیرات والکرامات انتهی در کتاب بلاغ المبین نوشته باید دانست که مرد ضعیف البصر نزد
آنحضرت صلی الله علیه و سلم آمد و گفت یا رسول الله بجناب الهی دعا کنید تا از تعالی بصارت
من باز دهد آنحضرت صلی الله علیه و سلم فرمود وضو کن و دو رکعت نماز بگذار و دعا بگو اللهم
انی اسألک و اتوجه الیک بنبیک محمد نبی الرحمة یا محمد یا نبی الله انی اتوجه بک الی ربی
فی قضاء حاجتی لیقضیها اللهم فشفعه فی پس خود آن را دعا کرد و خدا تعالی بر وی بصارت
باز ارزانی فرمود درین حدیث در طریق صحیح بکلی اسلم از قوم هر شرک دوم سالم
از آن و اسلم آنست که مخصوص بزمان حیات آنحضرت بود و ممکن است که آن ضریر البصر قریب
آنحضرت صلی الله علیه و سلم در مسجد نبوی دو رکعت نماز گذارده و در دعا خود بعد از

نماز باسم مبارک یا نبی الله ندا کرد تا آنحضرت را بر وی ترحم آید و دعا کرد چنانچه کلمه اللهم
تشفعه فیّ صاف دلالت بر همین معنی می دارد لذا ازینجاست که بعضی این خرق عادات را در
معجزات آنحضرت صلی الله علیه وسلم شمرده اند و نیز مؤید این معنی ست آنکه عمل احدی
از اصحاب در حاجتی از حاجات بدین دعا منقول شده است و بس احادیث ست که چون
صحابه بران عمل کرده اند حکم آن جاری نماند و نیز آنحضرت صلی الله علیه وسلم این
دعا را علی العموم ارشاد نه کرده اند و نگفته که هر که را حاجتی و مصیبتی در پیش آید این ندا بکند
اگر در عبارت این حدیث از اول تا آخر ملاحظه کرده شود هیچ محذور لازم نیاید گو یا عامل
بجناب او تعالی عرض میکند که سوال من از نسبت نه از غیر تو و آنکه پیغمبر را که نبی الرحمة
ست سوی تو متوجه میگردانم محض برای شفاعت ست پس این عرض کرده آنحضرت
را که دران حال زنده بودند و نزد او حاضر بروی خطاب کرد و گفت ای پیغمبر خدا متوجه
میگردانم ترا بسوی پروردگار خود در قضای حاجت خاص من تا که روا کندش پس
هرگاهیکه آن حضرت صلی الله علیه وسلم متوجه شفاعت شدند سائل بجناب الهی عرض
کرد ای بار خدایا شفاعت او قبول کن در حق من مثال این قصه آنست که غریبی را از
بادشاهی گزندی رسیده بود پیش وزیرش التجا آورده گفت چه تدبیر بمن تعلیم کن که بادشاه
این گزند از من بردارد وزیر گفت من مزاج دان او هستم که عجز و انکسار ترا بسیار دوست دارد
تا وقتیکه تو عاجزی نخواهی کرد و التجا بجانب او نخواهی برد سفارش من در حق تو اثری نخواهد
کرد خبردار هرگاهیکه در حضور او در آئی بدیگری التجا ننمائی مگر همین محبتی که با من داری بروی
ظاهر سازی و بگوئی که ای بادشاه تو بر وزیر خود مهربان هستی و من یار او هستم باین
وسیله در حضور تو رسیده ام و آن وزیر هم بحضور تو در حق من سفارش میکند اینک
آنگاه بمن گوئی که ای وزیر بادشاه من روی عجز و انکسار بوسیله محبت تو می آرم
بسوی بادشاه شو و در انجام مطلب خود که بر تو معلوم ست به امید آنکه بادشاه حاجت

من روا گردانند آنگاه در حق تو شفاعت خواهم کرد لیکن تو هم غافل نباشی و زود گردانی
الهی بادشاه سفارشش و نیز خود در حق من قبول فرما که بی اقبالی تو کشود کار نا
ممکن ست پس ایمعنی بعینه همان مفهوم ست که از فعل حضرت عمر رضی الله عنه در استسقا
از توسل بحضرت عباس رضی الله عنه عم نبی صلی الله علیه وسلم کرده بود روشن میگردد
یعنی حضرت عمر رضی الله عنه در حالت طلب باران حضرت عباس رضی الله عنه را پیش
کرده بجناب الهی عرض کردند که بار خدایا اول در امساک باران توسل به پیغمبر تو
الحال عم پیغمبر ترا وسیله گردانیدم یعنی دعا را در فرستادن باران قبول فرما که ما هم
محبان پیغمبر تو ایم ازینجا ثابت میشود که زندگان را بدین طریق که مذکور شد وسیله ساختن
در قبول دعای خود تا که غیر از شمول بنده مسلمان در دعا چیزی دیگر نیست مباح ست
بلکه مسنون صحابه کرام و اگر گوییم که سنت پیغمبر ست نیز روا ست زیرا که آنحضرت صلی
الله علیه وسلم ضریر البصر مذکور را بدین طریق توسل تعلیم فرموده بود و طریق سالم از وقوع در زیر بار
جلی آنست که اشارة النص این کلام را مخصوص بذات پاک آن سرور صلی الله علیه وسلم از
اندر و ظاهر ست که در حالت غیبت آنحضرت صلی الله علیه وسلم ندا با آنحضرت صلی الله
علیه وسلم مجاز ست و اطلاق مجاز را علاقه مجازی ضرور و آن علاقه این ست که ذات
پیغمبر صلی الله علیه وسلم با وصف نبوت که مؤمن به هر مؤمن ست مندرج در ایمان گویا
که داخل قلب هر مسلمان ست پس سائل بجناب الهی به این ندا ظاهر می سازد و وسیله میگرداند
دعا را من ایمان من ست به پیغمبر ازینجا ست که آن سرور صلی الله علیه وسلم بعد لفظ یا محمد
بنی الله بهم تعلیم فرمودند لطافت این معنی و حقیقت این مجاز بر اهل مذاق شعر خوب
پایند حافظ شمس الدین شیرازی رحمة الله علیه میگوید ~ ای نسیم سحر آرامگه یار
کجاست حاصل آنکه بیشتر اوقات آدمی در حضور ایزد تعالی برای حصول مرادات
اضطرارها تخیلی میکند و آن اضطرار ما دام که منجر بشرک نیست موجب مزید قبول میگردد

لیکن چون این تخییل عوام را کشان کشان در ورطه شرک می اندازد آنحضرت صلی الله
علیه وسلم علاج آن فرموده اند هم در جای دیگر و هم درین حدیث چنانچه کلمه اللهم فشفعه
فی دلیل واضح ست برآنکه این خطاب خطاب تخییلی ست والا حاجت به این دعا نمی
افتاد که بار خدایا پیغمبر را درحق من شفیع گردان بلکه چنان می بایست گفت که ای
پیغمبر درحق من شفاعت کن شخصی درین مقام میگو گفت که ضمیر منصوب غائب در فشفعه
فی عائد به پیغمبر ست اگر خطاب حقیقی در یا محمدی بود فشفع هذا النبی میگفت اگرچه ضمیر
هم مجاز ست اما بر او ضمیر غائب صاف دلیل ست برآنکه ذکر نام آنسرور محض برای
لحاظ دینی ست نه آنکه ذات پاک آنسرور صلی الله علیه وسلم مقصود بالندا باشد
فالطریق الاول اسلم والنجی فقد بر انتهی **عبارت مائة** پس ندا درحق غیر نبی
ممنوع و محظور خواهد بود و بدلیل عموم آیات قرآنی که عنقریب تلاوت نموده خواهد شد
مغالطه این فقره عند التامل محض بیمعنی ست چه آنچه ظاهر ازان مستفاد
میشود همین که از آیات مذکوره حرمت ندا عموما ثابت مگر بسبب ورود خبر ندای
نبی برای رسانیدن سلام خاص ست ازان و این معنی درست نمی نشیند چرا که مجیب
دربالحق مفاد آیات کفر و شرک بودن ندای غیر خدا قرار داد و خاص و عام پس
ندای نبی هم در ندای مفاد آیات داخل باشد پس حاصل اینکه یک قسم شرک و کفر که ندای
نبی برای سلام رسانیدن ست خاص جائز باقی اقسام شرک ناجائز و لهذا الا
جنون علاوه بران عام را هرگاه که خصوص لاحق میشود قطعی و یقینی باقی نمی ماند
این امر در اصول مقرر و مسلم ست حسامی خوان هم میدانند پس قباحتی بدتر از اول
لازم شده فلهذا پیشه مطلب مجیب آنست که اگر منادی ندا نمی بزرگی بآن اعتقاد کند
که ملائکه از جانب خدا مقرر اند چون بنده ندا میکند خبر آن نزد بزرگی می رسانند پس
ندا باین گمان درحق نبی اگر باشد درست ظاهرا جائز معلوم میشود زیرا که در احادیث وارد

شده که ملائکه برای رسانیدن صلوة و سلام مقرر اند از هرجا که صلوة و سلام خواهد
فرستاده خواهند رسانید و چون این امر در غیر نبی ثابت نشده لهذا از حق ایشان ندا
بحاجات ممنوع و محظور ست بدلیل عموم آیات و در تقبیح ندای غیر الله در حاجات و ندای
نبی بدرود بقیاس و ورود ازین عموم خارج ست و اگر اعتقاد دارد که این بزرگ را علم
غیب حاصل ست و هر وقت که من ویرا ندا میکنم می شنود یا قدرت مستقله در انجاح حاجات
میدارد یا در عالم متصرف ست پس ندا باین اعتقاد برای هر یک خواه نبی باشد خواه
ولی شرک و کفر ست و چون عام را خصوص بتخصیص اصطلاحی لاحق میشود البته قطعی
نمی ماند مگر احتجاج بآن باقی ماند چنانچه در منار نوشته فان لحق العام خصوص معلوم او مجهول
لا یبقی قطعیا لکنه لا یسقط الاحتجاج انتهی و درینجا اولا کلام در تخصیص اصطلاحی ست
چنانچه بر ناشی خوان هم پوشیده نیست و ثانیا عموم آیات در منع و حظر ندای غیر الله
ست در منع و حظر دلیل ظنی هم کافی ست پس لحوق خصوص قباحتی ندارد و **عبارت**
مائته و اگر کسی غیر خدا را باین اعتقاد ندای کند که من هرگاه که فلان کس را ندا میکنم او
می شنود یا قدرت مستقله در انجاح حاجات میدارد یا در عالم متصرف ست یا شرکت ست درین
در کارخانجات الهی میدارد پس درینصورت شریک گردانیدن ست بخدا غیر خدا را
و برای رفع همین امر جناب پیغمبر صلی الله علیه وسلم مبعوث شده اند هیچکس را در علم غیب
و قدرت خلاق و تصرف در امور عالم شریک با خدا تعالی نباید ساخت پس این قسم
ندا کردن غیر خدا را موجب کفر و شرک ست **مغالطه** حقیقت این ست که هرگاه
کسی اعتقاد کند که فلانی بذات خود یا باسماع خدا میشنود و عام ست که زنده باشد یا مرده
نبی باشد یا غیر نبی سامع سلام باشد یا غیر سامع سلام یا قدرت مستقله در انجاح حاجات
دارد یا در عالم متصرف ست یا شرکت تدبیر در کارخانجات الهی دارد پس این اعتقاد
خود کفر ست و شرک اگرچه ندا نکند موقوف بر ندا کردن نیست پس قول مجیب این

قسم ندا کردن غیر خدا را موجب کفر و شرک ست بلی محل سخن علاوه بران از کلامش
ظاهر که ندای غیر خدا منحصر درین اعتقاد نیست بلکه ندای غیر خدا باین اعتقاد که من
هرگاه فلانی را ندا میکنم خدا که علم ذاتی خاصهٔ اوست او را میشنواند و آن شخص قدرت
مستقله در انجاح حاجات ندارد و نه در عالم متصرف ست و نه شریک تدبیر در کار
خانجات الهی ست بلکه بندهٔ مقرب و ولی اوست و دعاے او در حضرت الوهیت
نسبت بدعای من قبولیتی زائد دارد و این قسم ندا کردن غیر خدا را شرک و کفر نیست
و همین صورت مطلوب سائل بود که مومن از ولی الله بجز این اعتقاد نمیدارد و ازین
قسم اغماض نموده محض برای تغلیط ندای نبی را برای سلام جائز نوشته ما بقی را
داخل شرک کرده داد و حالانکه این امر خلاف عبارت خودش هم هست غایت الامر
اینکه حسب اعتقاد فاسد خویش میگفت که این قسم شرک ست و سوای آن شرک
نیست و آنکه شرک نیست ازان ندای نبی برای سلام وارد و ندای نبی برای
استمداد و ندای غیر نبی برای سلام و هم برای استمداد وارد نیست اول مستحب
یا جائز و ثانی مباح یا ناجائز و ظاهر اسرار این تغلیط آن ست که اعتقاد این فرقه جنابست
که ندا کردن اموات از دور باعتقاد استماع شان اعتقاد نمودن علم غیب ست اموات
را گویا بسماع خدا اعتقاد کنند و این امر که صریح البطلان و البطال آن معلوم هر که و مه گردید
ست لهذا آنرا در پرده داد امور اول معنی علم غیب را باید فهمید بعد ازان حکم باید کرد
شاه عبد العزیز در تفسیر سورهٔ جن می نویسد غیب نام چیزیست که از ادراک حواس
ظاهره و باطنه غائب باشد نه حاضر بالمشاهده و بوجدان دریافت شود و بحساب
و علامات آن نیز بوسیلهٔ عقل و فکر آن در نیاید تا ببداهت و باستدلال دریافت شود و این
غیب مختلف می باشد پیش کور مادرزاد عالم الوان غیب است و عالم اصوات و نغمات
و الحان شهادت و پیش عنین لذت جماع غیب و پیش فرشته الم گرسنگی و تشنگی

غیب است و نفخ در بهشت شهادت و لهذا این قسم را غیب اضافی گویند الحاصل نسبت
بهمه مخلوقات غائب است غیب مطلق است مثل وقت آمدن قیامت و احکام تکوینیه
و شرعیه باریتعالی در هر روز و در هر شریعت و مثل حقائق ذات و صفات او تعالی است
علی سبیل التفصیل و این قسم را غیب خاص او تعالی نامند فلا یظهر علی غیبه احدًا یعنی پس
مطلع نمیکند بر غیب خاص خود هیچکس را بوجهی که رفع تلبیس و اشتباه و خطا بکلی در آن
اطلاع حاصل شود و احتمال خطا و اشتباه اصلا نماند و همین اطلاع و ادراک کذائی است
که او را اظهار شخص بر غیب توان گفت بخلاف اطلاع منجمین و اطبا و کاهنین و رمالان و
جفریان و فالگیران که علم ایشان ببعض حوادث کونیه از راه استدلال و علامات
ظنیه یا باخبار محتمله الصدق والکذب جنیان و شیاطین تخمینی و وهمی میباشد نه یقینی و
اولیا را هر چند علم الهامی یقینی ببعض حقائق ذات و صفات یا وقائع کونیه حاصل میشود
اما تلبیس و اشتباه بجمیع الوجوه از آن مرتفع نمی گردد تا اظهار ایشان بر غیب و استیلا
بر آن متحقق گردد بلکه اظهار غیب بر ایشان و انعکاس صور غیبیه در آئینه وجدان ایشان است
و لهذا التکلیف عام بر آن متحقق نمیشود الی آخر ما قال پس اظهار بر غیب هیچ کس را نمی دهد
مگر کسی را که پسند میکند و آنکس رسول می باشد خواه از جنس ملک باشد خواه از جنس
بشر و هم در تفسیر مذکور می نویسد در اینجا باید دانست که صاحب کشاف بنابر مذهب
اعتزال خود در تحت این آیت گفته است فی هذا ابطال الکرامات لان الذین تضاف
الیهم وان کانوا اولیاء مرتضین فلیسوا برسل الی آخر ما قال لیکن با وجود دعای دانشمندی
این حرف از وی بسیار بعید واقع شده زیرا که این آیت نفی اطلاع بر غیب بحیثیت
رفع تلبیس و اشتباه بکلی در آن حاصل شود از غیر رسولان میکند نه نفی اطلاع بر غیب مطلقا
چه جای آنکه کرامات دیگر را ابطال نماید و در تفسیر گذشت که اظهار شخص بر غیب
چیزی دیگر است و اظهار غیب بر شخص چیزی دیگر از نفی آن نفی این لازم نمی آید و اولیا را

برا آنچه اظهار غیب حاصل نیست اما اظهار غیب برایشان جایز و واقع است الی آخر
و لهذا اکثری علمای اهل سنت و جماعت که فرق در اظهار غیب و علم غیب اظهار غیب منحصر
کرده اند میگویند که مراد از غیب درین آیه احکام شرعیه اند که تکلیف آنها عام بر مکلفین
می باشد و اگر از غیب مطلق مراد باشد لازم آید که نبی محض خضر علیه السلام را اطلاع بر
هیچ امر غیبی حاصل نشود زیراکه در آیت حصر علم غیب بر لفظ رسول نموده و رسول
اخص از نبی است آری اطلاع بر احکام شرعیه جدیده و دادن خاصه رسول است که
در نبی یافته نمیشود و بعض ازیشان گفته اند که حصر بملاحظه قید اصالت است یعنی
بالاصالت اطلاع بر غیب خاصه پیغمبران است و اولیا را اطلاع بر غیب بطریق وراثت و تبعیت حاصل
میشود چنانچه نور قمر مستفاد است از نور شمس و حصر حقیقی در آنچه بالاصالت باشد و نفی آنچه
از آنچه در آن بتبعیت و وراثت باشد مجازی است متعارف و مشهور داخل تاویل
نیست و بعضی از قدمای مفسرین اهل سنت گفته اند که مراد از غیب لوح محفوظ است و
اطلاع بر لوح هیچکس را سوای پیغمبران حاصل نمیشود لیکن درین کلام خللهاست الی آخر ما قال
دوم آنکه مراد از اطلاع بر لوح اطلاع بر موجودات نفس الامریه است که قبل از ظهور آن
موجودات در خارج حاصل شود گو بمطالعه نقوش لوح محفوظ باشد یا بی مطالعه زیراکه مراد
از اطلاع بر کتاب اطلاع بر مضامین مرقومه در آن کتاب می شود نه دیدن نقوش لوح باشد
و این معنی اولیاء الله را نیز حاصل میگردد و پس دیدن و ندیدن برابر است سوم آنکه
اطلاع بر لوح محفوظ بمطالعه و دیدن نقوش نیز از بعض اولیا متواتر منقول است پس
اختصاص و حصر صحیح نخواهد بود الخ **هدایه** فی الحقیقت اصل شرک از اعتقاد است
لیکن چون ندای غیر الله دلالت بر اعتقاد اثبات علم محیط برای غیر خدا می دارد لهذا
ندای غیر الله از جهت مشعر بودن باعتقاد مذکور شرک شده نه فی نفسه در هیچ حال اگرچه
فیما بینه و بین الله در صورت عدم اعتقاد این حکم نباشد مگر ظاهر شریعت مقتضی

همین حکم ست یعنی ندای غائب شرک نیز درست وندا انکه بعدم اعتقاد حاضر وناظر بودن غیر
الله بود آنرا خود مجیب ممنوع ومحظور نوشته که هم شرک وکفرست وچون برای نبی رسیدن
درود وسلام ثابت هست لهذا ندا برای نبی مدرود جائز ست وسماع موتی ندای احیا را بالجمله
خدا الکن ست وداخل علم غیب نیست مگر این سماع بخبری معتمد بر آن خبر انبیا ثبوت رسید وپس
ندای غائب بر احتمال صرف چگونه درست باشد وآنکه معترض اشارتی کرده که در زنده وهم
سماع موقوف بر سماع خداست حق ست مگر در زنده ومرده فرق من ست که سماع در حیات از قوت
موجوده است وبعد موت بابداع قوت غیر موجوده است ومردمان زمان ما که ندای اولیاء الله
میکنند همین اعتقاد دارند که هرگاه ما ندای ایشان میکنیم ایشان می شنوند وعلم محیط دارند پس
بر کلمات ایشان حکم شرک وکفر کردن درست ست از ینجاست که در بحر الرائق شرح کنز الدقائق
مرقوم ست لو تزوج بشهادة الله ورسوله لا ینعقد النکاح ویکفر لاعتقاده ان النبی صلی الله
علیه وسلم یعلم الغیب انتهی همچنین ست در عینی وقاضیخان وعالمگیری ومختار الفتاوی
تحبیب القلوب وعقائد سنیه وغیرها من کتب الفقه وآنکه معترض از فتح العزیز معنی غیب بیان
کرده ودر نقل عبارتش تصرفی عجیب کرده که از ماقبل ومابعد ودرمیان عبارتی که مخالف
مدعای خود یافته حذف ساخته وجملهای موافقه را نقل نموده اول در تفسیر این عبارت
عالم الغیب ست وغیر این را این علم نیست زیرا که غیب نام چیزیست الخ ودر آخر بعد قوله
متحقق نمی شود این عبارت ست خود هم در تحصیل یقین بآن واعتماد بر آن محتاج شواهد
کتاب وسنت که اقسام وحی اند می شوند پس اظهار غیب بهیچکس را نمیدهند الا من ارتضی
من رسول یعنی مگر کسی را که پسند میکند وآنکس رسول می باشد خواه از جنس ملک باشد
مثل حضرت جبرئیل وخواه از جنس بشر مثل محمد وموسی وعیسی علیهم الصلوة والسلام که او را
اظهار بعضی غیوب خود می فرماید تا آن غیوب را بمکلفین رسانند وطیش چه شتاب ورا از وی
بکار می فهمانید با احتمال خطا وتار را ستی الصلا پیرامون آن نگردد وعامه مکلفین بدیدان

معجزه تصدیق رسول بشری نموده باشند و وحی بر یاده بران اعتماد نموده در غایه تیقنند
ورده حق گم گنند و اهتدا و انزال وحی لضباط بلیغ بکار می برد انتهی و بعده قوله درین کلام
مطلبی ست این عبارت نیست زیرا که اول اطلاع بر لوح بمعنی مطالعه آن لوح و نقوش آن
بطریق صحیح مروی نیست که پیغمبر را بوده باشد بلکه در اخبار صحیحه اختصاص این امر بحضرت
اسرافیل ع مروی ست و ثابت ست و حضرت اسرافیل رسول نمی شدند دوم آنکه مراد از
اطلاع الخ و بعده قوله حصر صحیح نخواهد شد این عبارت نیست و مع هذا حمل غیب بر لوح محفوظ با سباق
و سیاق آیت اصلا مناسب نمی افتد فالوجه ما تقدم فی التفسیر انتهی و در تفسیر بیضاوی آورده
والغیب مصدر وصف به للمبالغة کالشهادة فی قوله تعالی عالم الغیب والشهادة والعرب
یسمی المطمئن من الارض والخمیصة التی تلی الکلیة غیبا او فعیل خفف کقیل والمراد به الخفی الذی
لا یدرکه الحس ولا تقتضیه بداهة العقل وهو قسمان قسم لا دلیل علیه وهو المعنی بقوله تعالی و
عنده مفاتح الغیب لا یعلمها الا هو وقسم نصب علیه دلیل کالصانع وصفاته والیوم الآخر
واحواله وهو المراد فی الآیة انتهی و در تفسیر کبیر بذیل آیه کریمه قل لا املک لنفسی نفعا ولا
ضرا الا ما شاء الله ولو کنت اعلم الغیب لاستکثرت من الخیر می نویسد المسئلة الثانیة اعلم
ان القوم لما طلبوه بالاخبار عن الغیب وطلبوه باعطاء الاموال الکثیرة والدولة العظیمة ذکر ان
قدرته قاصرة وعلمه قلیل والقدرة الکاملة والعلم المحیط لیس الا لله انتهی و در تفسیر نیشاپوری
می نویسد ثم امر نبیه باظهار ذلة العبودیة حتی لا ینسب الیه نقص لا لعاب من قبل عدم علم الغیب
فقال قل لا املک لنفسی نفعا ولا ضرا الا ما شاء الله وفیه ان قدرته قاصرة وعلمه قلیل و
کل من کان عبدا کان کذلک والقدرة الکاملة والعلم المحیط لیس الا لله تعالی قال الکلبی
ان اهل مکة قالوا یا محمد الا یخبرک ربک بالسعر الرخص قبل ان یغلو فتشتری فتربح و
بالارض التی ترید ان تجدب فترتحل عنها الی ما قد اخصب فانزل الله هذه الآیة فالمراد
بالخیر فی قوله ولو کنت اعلم الغیب لاستکثرت من الخیر هو جلب منافع الدنیا وخیراتها کـ

الحث والارباح والاكتساب وقيل المراد ما يتصل بامر الدين يعني ولو كنت اعلم الغيب

لكنت اعلم ان الدعوة الى الدين الحق تؤثر في هذا ولا يؤثر في ذلك فكنت اشتغل

بدعوة هذا دون ذاك ان انا الا عبد مرسل للنذارة والبشارة وشأني ان اعلم الغيب

انتهى و خبر دادن و گردانیدن خدا جنہ و ملائکہ را از فرمودن رسول مستفاد است بخلاف گفتہ

ندای مستمدین کہ از کلام خدا و رسول ہرگز مستفاد نشدہ دلیل این راقیاس کردن برآن

محض باطل است باقی ماند درینجا شبہ مخالفین باینکہ درینجا دعا بمعنی عبادت است نہ بمعنی ندا

پس تحقیق آن آنست کہ امام راغب در مفردات نوشتہ الدعاء کالنداء انتہی و در قاموس

نوشتہ الدعاء ہو الرغبۃ الی اللہ انتہی و در صراح نوشتہ دعا بالضم والمد ج ادعیۃ

خواندن انتہی و در رشیدی نوشتہ دعا بمعنی خواستن حاجت از خدای تعالی است و علامہ

عینی شارح بخاری در کتاب الدعوات نوشتہ الدعوات جمع دعوۃ بفتح الدال وہی

الدعاء یقال دعوت اللہ ای سالتہ والدعاء واحد الادعیۃ والدعاء علی الشیء الحث علی

فعلہ و دعوت فلانا ای سالتہ ویطلق ایضا علی رجعۃ القدرۃ لقولہ تعالی لیس لہ دعوۃ

فی الدنیا ولا فی الآخرۃ ویطلق علی العبادۃ ایضا ویطلق ایضا علی التسمیۃ لقولہ عز وجل لا تجعلوا

دعاء الرسول بینکم کدعاء بعضکم بعضا وقال الراغب الدعاء والنداء واحد لکن الدعاء قد یقال

اذا قیل یا او نحو ذلک من غیر ان یضم الیہ الاسم والدعاء لا یکاد یقال الا اذا کان معہ الاسم

نحو یا فلان قولہ تعالی ادعونی استجب لکم ان الذین یستکبرون عن عبادتی سیدخلون

جہنم داخرین الآیۃ ویقال ہو الدعاء والذکر والسؤال وقالت طائفۃ الافضل ترک الدعاء

والاستسلام للقضاء واجابوا عن الآیۃ بان آخرہا دل علی ان المراد بالدعاء العبادۃ

لقولہ ان الذین یستکبرون عن عبادتی الخ واستدلوا بحدیث النعمان بن بشیر عن النبی

صلی اللہ علیہ وسلم قال الدعاء ہو العبادۃ ثم قرء وقال ربکم ادعونی استجب لکم ان الذین

یستکبرون عن عبادتی الآیۃ اخرجہ الاربعۃ وصححہ الحاکم والترمذی وشذت طائفۃ

فقالوا المراد بالدعاء في الآية ترك الذنوب واجاب الجمهور ان الدعاء من اعظم العبادة فهو
كالحديث الآخر الحج عرفة اي معظم الحج والركن الاكبر ويؤيده ما رواه الترمذي من حديث انس
رفعه الدعاء مخ العبادة وقد تواترت الآثار من النبي صلى الله عليه وسلم بالترغيب بالدعاء
والحث عليه كحديث ابي هريرة رفعه ليس شيء اكرم على الله من الدعاء انتهى مختصرا ودر تفسير نيشاپوري
تحت آية كريمه اجيب دعوة الداع نوشته اعلم ان الدعاء مصدر دعوت ادعو وقد يكون
اسما تقول سمعت دعاء كما تقول سمعت صوتا وحقيقة الدعاء استدعاء العبد ربه
جل جلاله العناية والاستمداد والمعونة وقال جمهور العقلاء ان الدعاء من اعظم مقامات
العبودية وانه من شعائر الصالحين ودأب الانبياء والمرسلين والقرآن ناطق بصحته عن الصديقين
والاحاديث مشحونة بالادعية المأثورة بحيث لا مساغ للانكار ولا مجال للعناد وقيل الدعاء
في الآية هو العبادة لما روي عن النعمان بن بشير ان رسول الله صلعم قال الدعاء هو العبادة ثم
قرأ ادعوني استجب لكم انتهى امام راغب در مفردات نوشته دعوته اذا سألته واستغثته قال الله
ادع لنا ربك اي سله قال تعالى قل ارأيتكم ان اتاكم عذاب الله او اتتكم الساعة اغير الله
تدعون ان كنتم صادقين بل اياه تدعون تنبيها على انكم اذا اصابتكم شدة لم تفزعوا الا اليه
وادعوه خوفا وطمعا وادعوا شهداءكم من دون الله ان كنتم صادقين واذا مس الانسان
ضر دعا ربه منيبا اليه واذا مس الانسان الضر دعانا لجنبه ولا تدع من دون الله ما لا ينفعك
ولا يضرك وقال الله تعالى لا تدعوا اليوم ثبورا واحدا وادعوا ثبورا كثيرا هو ان يقول
يا لهفاه يا حسرتاه ونحو ذلك من الفاظ التأسف والدعاء على الشيء الحث على قصده
قال رب السجن احب الي مما يدعونني اليه قال والله يدعو الى دار السلام وقال يا قوم
ما لي ادعوكم الى النجاة وتدعونني الى النار انتهى ودر مدارك نوشته النداء ما يسمع والدعاء
قد يسمع وقد لا يسمع انتهى ودر تفسير بيضاوي مينويسد واذا مسكم الضر في البحر خوف الغرق
ضل من تدعون ذهب عن خواطركم من تدعونه في حوادثكم الا اياه وحده فانكم حينئذ لا تخطر

بما لكم سواء ولا تملكون عون لكشف الا اياه او صل كل من تعبدونه من اعانتكم الا الله سبحانه
ودر نیشا پوری می نویسد وان تدعوهم الی الهدی لا یتبعوکم ویجوز ان یکون المراد
ان تطلبوا منهم کما تطلبون من الله الخیر لا یتبعوکم الی مرادکم وطلبکم ولا یجیبوکم کما یجیبکم
الله بدلیل قوله فیما بعده فادعوهم فلیستجیبوا لکم ثم قوی هذا الکلام بقوله سواء علیکم ادعوتموهم
ام انتم صامتون لان هؤلاء المشرکین اذا وقعوا فی مهم ومعضلة تضرعوا الی الله
الاصنام ولهذا لم یحدث تلک الواقعة بقوا ساکتین صامتین انتهی مختصرا ودر مدارک در سوره انعام نوشته
اغیر الله تدعون ای تخصون آلهتکم بالدعوة فیما هو عادتکم اذا اصابکم ضر ام تدعون الله
دونها ان کنتم صادقین فی ان الاصنام آلهة فادعوه لتخلصکم بل ایاه تدعون بل تخصونه
بالدعاء دون الآلهة فیکشف ما تدعون الیه ای ما تدعونه الی کشفه ان شاء ان یتفضل
علیکم انتهی ودر تفسیر کبیر تحت آیه کریمه ادعوا ربکم تضرعا وخفیة می نویسد انه تعالی ذکر الآیة الدالة
علی القدرة والحکمة والرحمة وعند هذا تم التکلیف المتوجه الی تحصیل المعارف النفسانیة و
العلوم الحقیقیة ثم اتبعه بذکر الاعمال اللائقة بتلک المعارف وهو الکمال بالدعاء والتضرع قال
الدعاء مخ العبادة فقال ادعوا ربکم تضرعا وخفیة وفی الآیة مسائل المسئلة الاولی ادعوا ربکم
فیه قولان قال بعضهم اعبدوا وقال الآخرون بالاول والقول الثانی هو الاظهر لان الدعاء
مغایرة للعبادة الدعاء یفید معرفة ذلة العبودیة وعزة الربوبیة وهذا هو المقصد الاعلی الاسنی
من جمیع العبادات والمسئلة الثانیة فی تقریر شرائط الدعاء اعلم ان المقصود من الدعاء
ان یصیر العبد مشاهدا الحاجة لنفسه ومشاهدا لکون مولاه موصوفا بهذا الکمال العلم والقدرة
والرحمة وکل هذه المعانی دخلت تحت قوله ادعوا ربکم تضرعا وخفیة انتهی مختصرا ودر تفسیر
حسینی مرقوم است له دعوة الحق مر خدای راست خواندن بحق که کلمه لا اله الا الله است یا مراد
ازین آنکه بعبادت او خوانند یا او راست دعوة مجابة یعنی چون بخوانندش اجابت کند
والذین یدعون وآنانرا که میخوانند من دونه بجز وی لا یستجیبون لهم بشیء که استجابت

کردن نتوانند برای ایشان چیزی از مرادات الا کباسط کفیه مگر چون اجابت کسی
که بکشاده باشد هر دو کف خود را الی الماء بسوی آب یعنی تشنه بر سر چاهی رسد
یا او دلو و رسن نبود و هر دو دست خود را بسوی چاه بکشاید و بفریاد و زاری و دعا آنرا
میطلبد لیبلغ فاه تا بدهن او برسد و ما هو و نیست آب ببالغه رسنده بدهن او و ما دعاء
الکافرین و نیست خواندن کافران مر بتان را الا فی ضلال مگر در گمراهی و بطلان و نومیدی
و ضایع بودن انتهی و در نیشاپوری تحت همین آیه می نویسد والمراد انه سبحانه یدعی فیستجیب
الدعوة اذا اراد فهو حقیق بان یوجه الیه الدعاء لما فی دعوته من الجذب و النفع بخلاف مالا
فائدة فی دعائه و عن ابن عباس دعوة الحق قول لا اله الا الله و قیل الدعوة العبادة والذین
یدعون من دونه ای الالهة الذین یدعوهم او یعبدهم الکفار من دون الله لا یستجیبون لهم
بشیء الا استجابة کاستجابة الماء من بسط یدیه الیه یطلب منه ان یبلغ فاه والماء جاد لا
یشعر به انتهی و در جلالین مرقوم ست و ما دعاء الکافرین عبادتهم الاصنام او حقیقة الدعاء
الا فی ضلال ضیاع انتهی و در تفسیر حسینی مرقوم ست و من اضل و کیست گمراه تر ممن یدعو
از کسیکه بخواند و پرستد من دون الله بجز خدای من لا یستجیب له آنرا که اجابت نکند
دعای او را الی یوم القیامة تا روز رستخیز و هم و بتان عن دعائهم از خواندن بت پرستان
مر ایشان را غافلون بیخبرند انتهی و در تفسیر نیشاپوری تحت آیه کریمه قل من ینجیکم من
ظلمات الآیة می نویسد والمراد ان الانسان عند حصول هذه الشدائد یاتی بامور احدها
الدعاء والثانی التضرع والثالث الاخلاص بالقلب وهو معنی خفیة والاکرام الشکر انتهی
غرض معنی حقیقی دعا نداست دگاه بمعنی عبادت و ندا مستعمل میشود و آنکه بعضی مفسرین در
بعض مقامات دعا را به عبادت تفسیر کرده اند منشأش آنست که ندا باستعانت و طلب
حاجت از ما کان بعیده نیز نوعی از عبادت ست چنانچه در تفسیر نیشاپوری تحت آیه کریمه
ادعونی استجب لکم الخ می نویسد قال بعض العلماء الدعاء ههنا بمعنی العبادة لئلا یلزم

التکرار والاعادة علی الاصل الحق ان الدعاء نوع من انواع العبادة انتهی ملخصا و لفظ من دون
الله را هر چند اعتبار المورد باصنام تفسیر نموده اند مگر چون لفظ من دون الله عام ست لهذا
بموجب قاعده اصول العبرة بعموم الالفاظ لا بخصوص المورد بر عموم باقی خواهد ماند در بیضاوی
نوشته قل ادعوا الذین زعمتم انها آلهة من دونه کالملائکة والمسیح وعزیر انتهی و علی هذا القیاس
صاحب جلالین اکثر جا من دون الله را بغیر الله تفسیر میکند و نیز کفار را از دعای اصنام و
دعای احجار مقصود نبود بلکه غرض ایشان دعای اصحاب صور بود الحاصل عموم لفظ
دعا و من دون الله در آیات دلالت دارد بر محظور و ممنوع بودن ندای اموات غائبات پس
حمل این آیات بر شرک بودن ندای اموات غائبات در طلب حاجات مخالف تفاسیر
نیست بلکه موافق ست و تفسیر کردن ایشان بعبادت ازان ست که ندا بانیخود نیز
قسمی از عبادت ست پس تفسیر دعا به ندا تحریف فهمیدن از جهالت ست **عبارت**
ما تقدم و اما احادیث پس ازان جمله این ست قالت احداهن وفینا نبی یعلم ما فی غد
فقال دعی هذه وقولی ما الذی کنت تقولین و نیز در حدیث شریف عن عائشة رضی الله
عنها قالت من اخبرک ان محمدا صلی الله علیه وسلم یعلم الخمس التی قال الله تعالی ان الله عنده
علم الساعة الایة فقد اعظم الفریة کذا فی المسلم و ایضا قال رسول الله صلی الله علیه وسلم
والله لا ادری والله لا ادری وانا رسول الله ما یفعل بی ولا بکم کذا فی المشکوة و دیگر
احادیث مؤید احادیث مذکوره بسیار ند بطریق نمونه همین قدر ذکر نموده شد آنا نقلی پس
این ست ثم اعلم ان الانبیاء لم یعلموا المغیبات من الاشیاء الا ما اعلمهم الله احیانا و ذکر الحنفیة
فیه تصریحا بالکفر باعتقاد ان النبی صلی الله علیه وسلم یعلم الغیب لمعارضته قوله تعالی قل لا یعلم
من فی السموات والارض الغیب الا الله کذا فی شرح فقه الاکبر لملا علی قاری قال فی البزازیة
وغیره من کتب الفقه من قال ان ارواح المشائخ حاضرة تعلم یکفر کذا قال الشیخ فخر الدین
ابو سعید عثمان الجیانی بن سلیمان الحنفی فی رسالته ومن ظن ان المیت یتصرف فی الامور

دون الله واعتقد بذلک کفر کذا فی البحر الرائق **مغالطه** هر کسیکه گونه فهم داشته
باشد ظاهر است که محصل این احادیث و روایات فقهیه نیست مگر اختصاص علم غیب بخدا
و کفر بودن اعتقاد علم غیب بغیر خدا و دعوی مجیب که بران این احادیث و روایات سند
آورده چیزی دیگر یعنی ندا پس حاصلی بجز این نیست که جهال اینقدر ندانند که مسئله آیت
و حدیث و فقه نوشته است حالانکه محض بی اصل نوشته است و هر گاهیکه در جواب
سوالیکه بالای این سوال جواب نوشته عرض اعمال احیا بر اموات و دعاء اموات برای احیا
تسلیم نموده بنا بر استبعاد جواز ندا وجهی نمانده و اثبات جواز ندا در بحث استمداد به تفصیل گذشت
ازانجا باید دید مولوی رفیع الدین صاحب کثرت ندای اموات را چه قدر ستوده و در رساله
ندائیه کما ینبغی تحقیق این مسئله گردیده **بداهه** بر هر ذی عقل پوشیده نیست که این احادیث
و روایات فقهیه بر شرک بودن ندای اموات غائبات دلالت صریحه دارند زیرا که بغیر اعتقاد
ثبوت علم غیب و حصول علم محیط برای ایشان ندا باستعانت معنی ندارد پس بطلب
حاجات ندا کردن ایشان را مشعر بعقیده اثبات علم غیب است و حدیث عرض اعمال بجمیع اموات
منظور فیه نیست و بر تقدیر منظور فیه بودنش نیز عرض تفصیلی هر قریت ثابت نمی شود
بهر نهج جواز ندا از بس مستبعد است و مولوی رفیع الدین صاحب ندای عاشقانه را نوشته
اند نه ندای استمدادیه را پس استناد بکلام شان در جواز ندای استمدادی محض نادانی است

سوال اذان بر قبر دادن بعد دفن میت جائز یا گناه کدام گناه **جواب** اذان
دادن بر قبر بعد دفن مکروه است زیرا که معهود از سنت نیست و آنچه معهود از سنت
نیست بموجب روایت کتب فقه مکروه می باشد و عبارة الکتاب هکذا یکره عند القبر مالم
یعهد من السنة والمعهود منها لیس الا زیارته والدعاء عنده قائما کذا فی فتح القدیر
والبحر الرائق والنهر الفائق والفتاوی العالمگیریة **مغالطه** اول تمام کلام
را باید دید و بعد ازان معنی آن باید فهمید پس ازان اگر بدلالت [illegible]

منطبق باشد بر مسئله تا آنوقت نوشتن جواب مضائقه ندارد و مثل او در جواب نوشت
که مکروه است روایات فقهی آنجناب می آورد که در رد حکم کراهت اذان مصرح می بود زیرا که
عبارت را بحذف و تصرف نقل نمود و بمعنیش نرسیده نادیده و دانسته برای تغلیط عوام
بر محل بیگانه کشان کشان برده راست نمودن از شان مفتی بعید است این مسئله اصل از
فتح القدیر است دیگران که نام شان برده همه از فتح القدیر اخذ نموده اند و عبارت فتح القدیر
اینست ویکره النوم عند القبر وقضاء الحاجة بل اولی وکلما لم یعهد من السنة والمعهود
منها لیس الا زیارتها والدعاء عندها قائما کما کان یفعل صلی الله علیه وسلم فی الخروج الی
البقیع ویقول السلام علیکم دار قوم مومنین وانا ان شاء الله بکم لاحقون اسال الله لی ولکم
العافیة واختلف فی اجلاس القاری لیقرء عند القبر والمختار عدم الکراهة اصل مذهب
این طائفه آنکه بر قبر رفته بجز السلام علیکم دار قوم مومنین هیچ یک ذکر و کلام جائز ندانند
وحقیقت اینست که دعا بمعنی طلب ادنی از اعلی بوجه خضوع و بمعنی ذکر هم می آید و اینجا
مراد از دعا ذکر است و هم ظاهر گردید که مراد ابن همام نه آنست که مجیب تراشیده که مخالف
جمهور و خلاف حدیث و فقه بلکه مخالف و معارض بکلام خودش میگردد و مقصود ابن
همام این است که خراب کردن و قضاء حاجت نمودن بر قبر و جمیع آنچه معهود نیست مکروه
که در آن توهین قبر است و معهود از سنت نیست مگر تعظیم قبور رود که خیر نزد آن قسطلانی در مواهب
گفته زیارة القبور للتعظیم انتهی ملخصه **هدایه** مبدا این تغلیط مجیب تفسیر دعا و زیارت بذکر
و تعظیم است سبحان الله این تفسیریست غریب و امریست عجیب تا بدینجا اینقدر ذهن
کدامی از فقها باین مدعا رسیده باشد و در چنین امر خطیر حضرت معترض جرأت کسی نکند که
باصل مطلب کتاب پی نبرد و تاویلات بعیده بل متضاده پیش آرد آری نه خوبی بدانا
بهانها بسیاره کلام ابن همام با ملی ندانند میکنند که مراد شیخ غیر مراد معترض است چه نقل
رسول خود نکرد دعا و زیارت بهمین معنی عرفی چنانچه قوله کما کان یفعل صلی الله علیه

وسلم دلیلی ست روشن بران و قوله واختلف فی اجلاس القاری موید ست بر اینمعنی که
موجب اختلاف قرأت قرآن نیست مگر غیر معهودیت ازهمین جاست آنچه صاحب نصاب
الاحتساب گفته که اتخاذ الدعوة عند القبر بدعة و قرأة قرآن عند القبر که در بعض
روایات آمده آنهم حکماً دعاست چه از دعا چنانکه ایصال ثواب مقصود می باشد همچنان
از قرأة قرآن عند القبر هم ایصال ثواب مطلوب بود بخلاف اذان که اصل وضع آن برای
اعلام ست نه برای ایصال و آنکه در گوش مولود ثابت شده دران هم نوعی از اعلام
ست و نیز میگوییم که اذان عند القبر بمعنی لغوی و شرعی هر دو درست نمی آید چه اذان در
لغت بمعنی دانانیدن و خبر کردن و در شرع اعلام بدر آمدن وقت نماز با لفاظ مخصوص ست
کذا فی ترجمة المشکوة للشیخ عبد الحق الدهلوی رحمة الله علیه و در اذان عند القبر هر دو معنی
مفقود پس اذان نزد قبر اصلی ندارد و فرض کردیم که مراد از دعا در کلام ابن همام ذکر
ست تاهم مطلب مجیب از دست نخواهد رفت زیرا که اذان بر قبر از دو حال بیرون نباشد
یا از معهود است یا از غیر معهود امر اول محتاج دلیل ست من ادعی به فعلیه البیان
پس باقی نماند مگر شق ثانی و آن غیر معهود ست و آن ماموز بکراهت ست در نیصورت
نیز اذان بر قبر مکروه باشد زیرا که از ذکر معهود خارج ست و غرض قسطلانی آنست که
تسلیم و تسبیح و غیرهما تعظیم نیست چنانکه جهال گمان برند بلکه زیارت قبور تعظیم ست
فاظنک بما ظن المعترض امر یکه ملفوظ حدیث و تصرف مرعی ست بر عدم تعمق فهم معنی کذا منه
ست علاوه ازین در عبارت عالمگیری و عبارت منقوله جواب تغایر حرفی نیست من شاء
فلیطابق بینهما و حدیث جابر رضی الله عنه در حال قبر سعد بن معاذ دلالتی بل اشارتی
بر جواز اذان ندارد که جز تکبیر و تسبیح از ان مفهوم نمیشود و آنهم محتمل ست که بجهت تعجب و استغراب
از مشاهده حال سعد بن معاذ باشد کما صرح به الشیخ عبد الحق رحمة الله علیه و در شرح مشکوة
ملا علی قاری مرقوم ست تسبیح رسول الله صلی الله علیه وسلم و کل التسبیح کان للتعجب ا

للتنزیه بلا مادة تنزیه تعالی من ان یظلم احد ام زائت ابن حجر قال ومناسبة التسبیح
بمشاهدة التشبیه علی هذا العبد الضعیف الظاهرة او التشبه وذلک یستعظم الانسان مقام
جلال الله وعظمته وانه یفعل ما یشاء ولمن یشاء وهذا المقام مناسبة التنزیه لانه مقام العبرة
الکبری المقتضیة لذلک التنزه فقاله فسبحنا ای سبحانه طویلا قید للفعلین ای زمانا او
تسبیحا طویلا یعنی کثیرا ثم کبر وکل التکبیر کان بعد التفریج فکبرنا ای عقب تکبیره اقتداء به قال
ابن حجر ولم یقل هنا طویلا اما للاکتفاء بذکره اولا او لانه هنا لم یطول لانه انما کبر عند وقوع التفریج
عن سعد وهذا هو الظاهر لان التکبیر للتغلیب وذکره عند مشاهدة هذا الامر الباهر انتهی واذان قبر را
بعض شافعیه مسنون گفته بودند ابن حجر در شرح عباب برد قول ایشان پرداخته وخیر
رملی در حاشیه حجر میگوید وقد رأیت فی کتب الشافعیة انه قد یسن الاذان لغیر الصلوة کاذان
المولود والمهموم والمصروع والغضبان ومن ساء خلقه من انسان او بهیمة وعند مزدحم الجیش
عند الحریق قیل وعند انزال المیت القبر قیاسا علی اول خروجه من الدنیا لکن رده ابن حجر فی
شرح العباب انتهی ودر در البحار می نویسد من البدع التی شاعت فی بلاد الهند الاذان علی
القبر بعد الدفن انتهی ودر توشیح شرح تنقیح لمحمود البلخی مرقوم ست ما فی الاقوران الاذان
علی القبور لیس بشیء انتهی وآنکه معترض حدیث ابی هریره از مشکوة برای نفی اختصاص
مشروعیت اذان آورده آنهم بوقت نماز ست شاید معترض از لفظ مطلقا که در عبارت
ملا علی قاری واقع بود ایمعنی فهمیده ست وغرض ملا علی قاری آن بنت کاین فضل
اذان یا برای موذن ست یا برای مجیب یا برای هر دو **سوال** معانقه کردن
نمازیان روز عید جائز ست یا گناه کدام گناه **جواب** معانقه برای قدوم مسافر در
حدیث ثابت شده چنانچه در مشکوة شریف موجود ست ونهی هم آمده آنحدیث هم در
مشکوة مذکورست وتخصیص روز عید از حدیث شریف ثابت نشده موافق قیاس
محقق عصر و فخر که سالوق مذکور رشد میکرده خواهد بود والله اعلم بالصواب حررہ العاجز

مدعای مجیب اگر حصر ثبوت معانقه در قدوم ست پس آن محض غلط بی قدوم از سفر هم ثابت
پس تخصیص معانقه بقدوم باطل شد وانچه مجیب گفته که تخصیص روز عید از حدیث شریف
ثابت نشده میگویم که اگر از حدیث شریف ثابت می شد سنت و مستحب میگردید و نهی
آن هم از حدیث شریف ثابت نشده که مکروه و حرام گردد پس باقی نماند مگر مباح بعده
گفته موافق قیاس مصافحه عقیب عصر و فجر که سابق مذکور شد مکروه خواهد بود و فقط درینجا
از اصل مخترعه خود فراموش کرد که صرف ثابت نشدن را باعث کراهت قرار نداد بلکه محتاج
قیاس شد و در مقیس علیه غلطی نمود چنانچه در بحث مصافحه گذشت که مکروه نیست پس قیاس هم
غلط شد و کراهت معانقه روز عید هم ثابت نگردید انتهی ملخصاً هدایة و ثانیاً چون از تخصیص
شی بذکر نفی عما عداه لازم نمی آید حصر ثبوت معانقه در قدوم چگونه از کلام مجیب پیدا
میشود در توضیح نوشته تخصیص الشئی باسمه لا یدل علی نفی الحکم عما عداه انتهی و لو فرضنا که
تخصیص شی مفید نفی ما عدا است از کلام شیخ هم حصر معانقه بقدوم مسافر پیدا است
در مشکوة مذکور ست عن عائشة قالت قدم زید بن حارثة المدينة و رسول الله صلى الله
عليه [illegible] في بيتي فأتاه فقرع الباب فقام اليه رسول الله صلى الله عليه وسلم عريانا يجر ثوبه والله ما رأيته
عريانا قبله ولا بعده فاعتنقه وقبله رواه الترمذي شيخ عبد الحق رحمة الله عليه در تحت
همین حدیث میفرماید مختار مذهب همین ست که معانقه و تقبیل در قدوم از سفر جائز ست
بی کراهت انتهی ثالثاً میگویم که معانقه در غیر قدوم مکروه ست چنانچه حکیم ابو عیسی ترمذی
در سنن خود از انس رضی الله عنه روایت می کند که قال قال رجل یا رسول الله صلى الله
عليه وسلم الرجل منا يلقى اخاه او صديقه اينحني له قال لا قال افيلتزمه و يقبله قال لا قال
فيأخذ بيده و يصافحه قال نعم امام نووی در شرح صحیح مسلم نوشته و المعانقة و تقبيل الوجه
لغير القادم من سفر و نحوه مكروهان و در اذکار نوشته اما المعانقة و تقبيل الوجه لغير الطفل و
لغير القادم من سفر و نحوه فمكروهان نص على كراهتهما ابو محمد البغوي و غيره من اصحابنا و يدل على

الکراهة ما رویناه فی کتاب الترمذی وابن ماجة عن انس رضی الله عنه قال قال رجل یا رسول الله
الرجل منا یلقی اخاه او صدیقه اینحنی له قال لا قال افیلتزمه ویقبله قال لا قال فیاخذ بیده
ویصافحه قال نعم قال الترمذی حدیث حسن و در طیبی شرح مشکوة می نویسد والمعانقة و
تقبیل الوجه لغیر القادم من سفر ونحوه مکروه وان صرح به البغوی وغیره ملا علی قاری در شرح مشکوة
تحت همین حدیث می نویسد المعانقة وتقبیل الوجه لغیر القادم مکروه وان صرح به البغوی وغیره
و در فتاوی قاضیخان نوشته یکره المعانقة وتحنین است و در بعض شروح مکروه انحناء در حال غیر قدوم
ثابت شده و یا وقوعش قبل از نهی است یا مخصوص بآنحضرت صلی الله علیه وسلم بود وکما صرح به بعض
الشراح ومکروه بودن مصافحه بتخصیص عید در کتب حنفیه مصرح است چنانچه در مجیدی می نویسد
یکره ان یصافح الرجل بعد اداء صلوة العید فی کل حال لان الصحابة ما صافحوا و هو سنة الروافض
انتهی و در خلاصة الفقه می نویسد مصافحه کردن بعد از نماز گذاردن عید مکروه است بدرستیکه
یاران پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم نکرده اند پس بدعت است و نیز سنت رافضیان است کذا فی
الملتقط والناصری والکافی و حاشیه مصابیح انتهی و ثابت نشدن نیز دلیل کراهت فعل است
واکثر فقها بانیطور استدلال کرده اند تحقیق آن عنقریب در محل خود خواهد آمد **عبارت**
اربعین یا تلقین میت بعد از موت پس درآن اقاویل علما است در ظاهر روایت
آنست که تلقین نکند و در بعضی روایات آمده است که نزدیک نزع و نزدیک دفن هر دو
تلقین کند چنانچه در فتاوی عالمگیری مرقوم است واما بعد الموت فلا یلقن عندنا فی ظاهر
الروایة کذا فی العینی شرح الهدایة ومعراج الدرایة ونحن نعمل بهما عند الموت وعند الدفن کذا
فی المضمرات انتهی **مغالطه** اکتفا بر نقل اختلاف شان مفتی چیست تا وقتی از آن سائل
را منفعتی رسد این یک جواب برای جمله مسائل فروعیه کفایت میکند بلکه تفتیش تحقیق
کند که متنازع معمول علیه راجح چیست لیکن از آن جواب بنویسد دو کتابی که از آن اقوال یک
و حواله کتاب مختار صاحب کتاب را نسبت باو باید کرد نه قولی را که صاحب کتاب

اتھل نمودہ رد آن کردہ باشد و آنرا اختیار نمودہ باشد و آن ہم تصرف حال است
رعجیب عبارت عالمگیری را بزیادت کردن لفظ فی در فقرہ رفی معراج الدرایۃ بر مطلب
خود راست نمود گویا مطلب عالمگیری این ست کہ تلقین کردہ نشود نزد ما در ظاہر روایت
ہمچنان ست در عینی پس قول اول ثابت شد حال آنکہ این چنان نیست صاحب عالمگیری
عدم تلقین در ظاہر الروایت از عینی و معراج الدرایۃ نقل کردہ و آن را قابل عمل ندانستہ
بطریق تعریض میگوید ما عمل میکنیم بہر دو تلقین نزد موت و نزد دفن ہمچنان ست در مضمرات
پس از عالمگیری ثابت میگردد عمل بہر دو تلقین پس بیکہ استثنا کند بعالمگیری او را عمل
نوشت عمل بہر دو تلقین در جواب و لطف این ست کہ این فقرہ را خود عینی ہم خود نقل
نکردہ است بلکہ از شرح ذخیرہ نقل کردہ بشرح و بسط رد نمودہ الخ بعد ایں ہمہ از کتاب
بر حرف نقل اتم ملاحظہ عجیب آنست کہ ہرگاہ مستفتی را معلوم شود کہ حکمی در ظاہر الروایۃ
نیست و خلافش در غیر آن پس حاجت بیان ترجیح نخواہد ماند زیرا کہ عمل بظاہر الروایۃ اقوی
ست بنسبت بغیر ظاہر الروایۃ و تلقین بعد دفن از حدیث صحیح ثابت نشدہ و احادیثیکہ درین
باب آمدہ ہمہ مجروح اند کما صرح بہ شراح کتب الاحادیث و اعتراض بزیادت لفظ فی مبنی
وہم فاسد معترض ست در چند نسخ اربعین کہ از انجملہ نسخہ مطبوعہ کلکتہ و لکھنو و دو نسخہ
قلمی نزد فقیر موجود لفظ فی مکتوب نیست در کفایہ شرح ہدایہ مرقوم ست قولہ المراد الذی قرب
من الموت ہو تسمیۃ الشیء باسم ما یؤول الیہ کقولہ تعالی انی ارانی اعصر خمرا ای عنبا و قولہ صلی
اللہ علیہ وسلم عشر بار نعت فانک میت و من قتل قتیلا فلہ سلبہ و قیل ہو یجری علی حقیقتہ
وہو قول الشافعی رحمہ اللہ تعالی بحیثیۃ انتہی و در سبیل النجاح ناقلا عن شرح المصابیح ای التوسیع
الامر فی قولہ صلی اللہ علیہ وسلم لقنوا موتاکم للندب والاستحباب والتلقین العرض
وہو ان یقال عند المحتضر لا الہ الا اللہ محمد رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم والمراد بموتاکم
المحتضرون مجاز من باب الاول وفیہ تنبیہ علی ان یقال ذلک حتی یظہر امارات حضرت

وقوله صلی الله علیه وسلم لقنوا موتاکم تحمل التلقین بعد الموت حملا للفظ علی الحقیقة وقال
الشافعی واصحابه انتهی ودر ظهیریه وحیرة الفقهاء می نویسد جوز بعض الشافعیة التلقین
بعد الدفن وما اراده نیفعل انتهی ودر سراجیه می نویسد تلقین المیت عند الغرغرة تحتا
لیس بتبنی وعند الشافعی سنة انتهی ودر سراج وهاج شرح قدوری ناقلا عن
المعراج می نویسد واما التلقین بعد الموت فلا یلقن عندنا فی ظاهر الروایة انتهی وعینی در خیرة
العقبی می نویسد وقیل وقت التلقین بعد الدفن بان یقال یا فلان اذکر دینک الذی کنت
علیه رضیت بالله ربا وبالاسلام دینا وبمحمد نبیا وبالقرآن اماما وبالکعبة قبلة وقیل ان کان
موته علی الایمان فهو مستغن عن التلقین والا فلا ینتفع به انتهی ودر برجندی می نویسد
ولا یلقن بعد الدفن عندنا وعند الشافعی یلقن وزعم بعض اصحابنا انه مذهب اهل السنة
والاول مذهب المعتزلة لکنا نقول ان کان مومنا فلا حاجة الیه وان کان کافرا لا ینفعه
التلقین انتهی ودر غیاثیه جامع الروایات نوشته در عقائد الاسلام آورده است که
تلقین میت بعد دفن میکنند نزدیک امام شافعی نفع نیست زیرا که اگر با ایمان رفته است
خود فرشتگان را جواب تلقین وانچه کلمه حق ست خواهد گفت وگرنه تلقین چه فائده کند
انتهی همچنین در کافی نیز نوشته ودر جامع الرموز ناقلا عن الجواهر گفته وانما خص التلقین
بالمحتضر لان تلقین المیت لم یجز عند الائمة الثلثة وغیرهم من اصحابنا وعلیه فتوی ائمة بلخ و
بخارا انتهی ودر مجمع البحرین نوشته وتلقینه الا ان ای حال کونه محتضرا لا بعد تلحید
یعنی قال الشافعی رحمه الله یلقن بعد الدفن لقوله صلی الله علیه وسلم لقنوا موتاکم شهادة
ان لا اله الا الله ولنا ان الاحتضار فی وقت یتعرض فیه الشیطان نعوذ بالله لفساد
اعتقاده فیحتاج الی تذکر والمراد من قوله لقنوا موتاکم من یقرب الی الموت مجازا انتهی و
سید احمد طحطاوی در حاشیه در مختار می نویسد قال فی النهر واختلفوا فی تلقینه بعد الموت
فقیل یلقن لظاهر قوله علیه الصلوة والسلام لقنوا موتاکم شهادة ان لا اله الا الله وقیل

لا یلقن وهو ظاهر الروایة اذ المراد بموتاکم فی الحدیث من قرب من الموت انتهی و همچنین در زیلعی شرح
مرقوم ست و در تنویر الابصار متن در مختار نوشته لا یلقن بعد تلحیده انتهی پس آنچه مذکور شد
خلاصه اش آنکه در ظاهر الروایة و نزد امام ابوحنیفه و امام مالک و امام احمد بن حنبل و دیگر ائمه
حنفیه تلقین بعد موت غیر جائز ست و فتوی ائمه بلخ و بخاری بر همین ست و بعضی علمای شافعیه
عدم جواز تلقین با مذهب معتزله زعم کرده اند و آن محض غلط ست و کلام صاحب کفایه و شارح
مصابیح و مؤلف ظهیریه و صاحب خیرة الفقها و جامع سراجیه و مصنف معراج الدرایه و شارح
قدوری و مصنف ذخیرة العقبی و ملا علی برجندی و ابوالبرکات نسفی و صاحب جواهر و مؤلف
جامع الروایات و صاحب عقائد الاسلام و مصنف و شارح مجمع البحرین و صاحب نهر الفائق
و سید احمد طحطاوی و فخر الدین زیلعی مشعر به ترجیح همین قول ست پس هر گاه این مسئله که از ائمه ثلثه و
دیگر اصحاب ابوحنیفه منقول باشد و ائمه بلخ و بخاری فتوی هم بران داده باشند و در ظاهر الروایة نیز همان
حکم باشد و جمله اصحاب متون نیز همان را اختیار کرده باشند بچه طور مقام کلام باشد و بر قول کسی دیگر
چگونه اعتماد کرده آید و این کابر را که از تلقین بعد دفن منع کرده اند نسبت اعتزال کردن و
کوهستانی گفتن جز الهان بدآئین کار دیگری نیست **سوال** زیارت قبور زنان را جائز
چنانچه مردان را جائز شده هست یا نه **جواب** زیارت قبور مردان را جائز ست بشرطیکه
موافق سنت باشد نه زنان را و زنان را زیارت قبور بقول اصح مکروه تحریمی ست چنانچه
در مستملی مرقوم ست و یستحب زیارة القبور للرجال و تکره للنساء و در کتاب مجالس الاعظیه
می نویسد و اما النساء فلا یحل لهن ان یخرجن الی المقابر لما روی عن ابی هریرة انه علیه السلام
قال لعن الله زوارات القبور و عن ابن عباس قال لعن رسول الله صلی الله علیه و سلم
زائرات القبور و المتخذین علیها المساجد و السرج کذا فی المشکوٰة و در نصاب الاحتساب
آمده که سئل القاضی عن جواز خروج النساء الی المقابر فقال لا تسأل عن الجواز و الفساد فی مثل هذا و انما تسأل
عن مقدار ما یلحقها من اللعن و اعلم انها کلما نوت الخروج کانت فی لعنة الله و ملائکته علیهم

السلام واذا خرجت تحفها الشياطين من كل جانب واذا اتت القبر تلعنها روح الميت و
اذا رجعت كانت في لعنة الله كلك حتى تعود وفي حديث ايما امراة خرجت الى مقبرة تلعنها
ملائكة السموات السبع وملائكة الارضين السبع فتمشي في لعنة الله وايما امراة دعت للميت
بخير في بيتها يعطيها الله تعالى ثواب حجة وعمرة وروى عن سلمان وابي هريرة انه عليه السلام
ذات يوم خرج من المسجد فوقف على باب داره فاتت ابنته فاطمة رضي الله عنها فقال
لها من اين جئت فقالت خرجت الى منزل فلانة التي ماتت فقال بل ذهبت قبرها فقال
معاذ الله ان افعل شيئا بعد ما سمعت منك فقال لو ذهبت قبرها لم تريحي رائحة الجنة انتهى وقاضی
ثناء الله پانی پتی در رسالہ ما لا بد آوردہ کہ زیارت قبور مرداں را جائز ست نہ زناں را **مشعل**
طرفه ماجرا ست کہ مجیب ومحکم کراہت تحریمی زیارت قبور زناں را بقول اصح نمودہ ودر دلیل
یک روایت ہم بتصریح صحت قول کراہت تحریمی ناوردہ کہ از عبارتش ظاہر پس لفظ چنانچہ
لی محل محض افتادہ حالا میگویم کہ زیارت قبور زناں را مباح ست بقول اصح چنانچہ در
بحر الرائق مرقوم ست والاصح ان الرخصة ثابتة لهما ودر عالمگیری می نویسد ظاہر قول
محمد رح يقتضي الجواز للنساء ايضا لانه لم يخص الرجال في الاثر اختلف المشائخ في
زيارة القبور للنساء قال شمس الائمة السرخسي الاصح انه لا باس بها ودر جامع الرموز
می نویسد وزيارة القبور مستحبة للرجال وكذا للنساء على الاصح ودر مختار الفتاوی
می نویسد ولا باس بزيارة القبور وهو قول ابي حنيفة وظاہر قوله يقتضي الجواز للنساء
ايضا لانه لم يخص الرجال الخ **ہدایہ** طرفه در طرفه در ینمقام آنست کہ قول صحیح کراہت
را معترض دور از دیانت فہمیدہ وکلام اکابر فن را بتجسس تام ندیدہ حقیقت آنست کہ
این مسئلہ مختلف فیہا بین العلماء ست بعضی گویند زیارت قبور مر زناں را مباح ست و
بعضی گویند مکروہ تحریمی فمذہب حضرت مجیب بہ اصحیت قول آخر ست و آن موافق ست
مر بسیارے را از محدثین وفقہا چنانچہ در عینی شرح بخاری نوشتہ قال ابن عبد البر ولقد کرہ اکثر

العلماء خرج جهن الی الصلوٰة فکیف الی المقابر و نیز بعد بسط کلام در آخر نوشته وحاصل
الکلام من هذا کله ان زیارة القبور مکروهة للنساء بل حرام فی هذا الزمان ولاسیما نساء
مصر انتهی و امام ابوزکریا محی الدین یحیی نووی در شرح صحیح مسلم تحت حدیث عن عائشة
قالت کیف اقول یا رسول الله تعنی فی زیارة القبور قال قولی السلام علی اهل الدیار من
المؤمنین والمسلمین یرحم الله المتقدمین منا والمتاخرین وانا ان شاء الله بکم لاحقون می
نویسند فیه دلیل لمن جوز للنساء زیارة القبور وفیها خلاف للعلماء وهی ثلثة اوجه
لاصحابنا احدها تحریمها علیهن لحدیث لعن الله زوارات القبور والثانی یکره والثالث
یباح ویستدل له بهذا الحدیث وبحدیث کنت نهیتکم عن زیارة القبور فزوروها و
یجاب عنها بان نهیتکم ضمیر ذکور فلا یدخل النساء علی المذهب الصحیح المختار فی الاصول انتهی
عن ابی هریرة ان رسول الله صلی الله علیه وسلم قال لعن الله زوارات القبور شیخ عبدالرحیم
طاهری در شرح ترمذی تحت همین حدیث بعد بسط کلام می نویسد لما ثبت ان حدیث
الرخصة قبل حدیث اللعن فالاصح عدم الرخصة للنساء فی الزیارة کما هو مذهب الجمهور
ویؤیده ذلک تذکیر صیغة الرخصة ایضا انتهی و در شرح برزخ در باب الرخصة فی زیارة
القبور می نویسد ثم اعلم ان زیارة القبور ماذون فیها الرجال وعلیه عامة اهل العلم و
اما النساء فقد روی عن ابی هریرة رضی الله عنه ان رسول الله صلی الله علیه وسلم
لعن زوارات القبور وعن ابن عباس رض انه صلی الله علیه وسلم لعن زائرات القبور فلا یجوز
لهن الرخصة فی زیارة القبور وقال بعض اهل العلم ان هذا کان قبل ان یرخص فی زیارة
القبور فلما رخص عمت الرخصة للرجال والنساء والیه ذهب صاحب کشف البزدوی
حیث قال الاصح ان الرخصة ثابتة للرجال والنساء وقال جمهور العلماء من اثبت
الرخصة للنساء فی الزیارة فانما یستدل بحدیث نهیتکم الخ وهو استدلال بلا قیاس
لان خطاب الرجال لا یشتمل النساء ولم یرد حدیث فی حق النساء فلا یعم الرخصة

فالصحیح انه لا یباح للنساء زیارة القبور انتهی و در حجة العلماء می نویسد اختلف فی الزیارة
فذهب بعضهم الی عموم الرخصة للرجال والنساء جمیعا اما الجمهور فیخصصونها بالرجال و هو
الاصح لما روی عن ابی هریرة رضی الله عنه ان رسول الله صلی الله علیه وسلم لعن زوارات القبور
انتهی و در مالابد منه می نویسد زیارة القبور مستحبة للرجال لا للنساء علی الاصح انتهی و در
حق الصراح شرح نور الایضاح می نویسد ندب زیارتها للرجال و النساء و قیل حرم علی
النساء اما الاصح فهو الحرمة لهن انتهی و در در البحور و فتاوی رحمانی و تحفة الفقهاء و
کنز العباد می نویسد زیارة القبور حسن للرجال و حرام للنساء انتهی و در حجة الاسلام
می نویسد زنان را در زیارت نشاید بیرون آمدن که رسول صلی الله علیه وسلم فرمود
هر زنی را که بزیارت شاید رسد مرده او را لعنت میکند و دیوان گردیر گرد میروند است انتهی
و در مسائل الاموات می نویسد زنان را از زیارت قبور نشاید مگر قبر رسول صلی الله علیه وسلم
انتهی و در کفایه شعبی و تاتارخانی و ابراهیم شاهی و مجالس الابرار و نصاب الاحتساب
و مالابد منه نیز هم چنین است و چون مصنف کتابی در کتاب خود زیارت قبور را حرام و مکروه
نوشته بظاهر شد که همان اصح نزد او لیست پس لفظ چنانچه بی محل نیست الحاصل از
قول عبد البر و از کلام عینی شارح بخاری و امام نووی شارح صحیح مسلم و عبد الرحیم
طاهر شارح ترمذی و صاحب شرح برزخ و مصنف حجة العلماء و صاحب در البحار و شارح
نور الایضاح و صاحب در البحور و فتاوی رحمانی و تحفة الفقهاء و کنز العباد و حجة الاسلام و
خلاصة الفقه و مسائل الاموات و کفایه شعبی و تاتارخانی و ابراهیم شاهی و مجالس الابرار
و نصاب الاحتساب و مالابد منه بخوبی واضح گشت که زیارت قبور زنان را حرام و مکروه است
بقول اصح فقط **سوال** مقرر کردن روز عرس جائز است یا نه **جواب** مقرر
کردن روز عرس ثبوت آن از آنحضرت صلی الله علیه وسلم و خلفاء راشدین و ائمه اربعه
نرسیده پس امریکه ثبوت آن از شارع و مجتهدین متحقق نباشد آن امر را اصل خود باید داشت

مادامیکه خلاف آن از دلیل ثابت نشود و اصل در شی یا حرمت ست نزد جمهور کما فی التفسیر الاحمدی
تحت قوله تعالی هو الذی خلق لکم ما فی الارض جمیعا یمکن ان یستدل بها علی ان الاصل فی الاشیاء
الاباحة کما هو مذهب طائفة بخلاف الجمهور فان عندهم الاصل هو الحرمة انتهی یا توقف ست
کما یظهر من الدر والاشباه من الدر فی کتاب الوضوء المنصوص علی ان الاصل فی الاشیاء التوقف
الا ان الفقهاء کثیرا ما یلهجون بان الاصل الاباحة وفی الدر ایضا من کتاب الجهاد من باب
استیلاء الکفار الصحیح من مذهب اهل السنة ان الاصل فی الاشیاء التوقف والاباحة
رای المعتزلة انتهی قال فی الاشباه ناقلا عن شرح المنار للمصنف قال اصحابنا الاصل فی
الاشیاء التوقف انتهی یا اباحت ست کما هو مذهب طائفة و رای معتزله هم همین ست کما هو مکتوب
فی الدر پس ازین روایات معلوم شد که اصل در اشیا یا حرمت ست یا اباحت یا توقف
اگر مذهب حرمت یا توقف داشته شود پس مقرر کردن یوم عرس از طرف خود نباید ساخت
که در حرمت خواهند افتاد یا در امری خواهند افتاد که حال او معلوم نیست **مغالطه**
بنای جواب بر اصل در اشیا و ذکر اختلاف و لبودن اباحت رای معتزله و نقل عبارت
کتب همه ناشی ست از نفهمیدن اصل مسئله و مطالب عبارات مذکوره و معانی لفظ توقف
و اباحت و تحریف و تصرف در نقل علاوه بران اما التصرف در نقل پس اول در نقل اشباه
چه تمام عبارت اشباه این ست هل الاصل فی الاشیاء الاباحة حتی یدل الدلیل وهو
مذهب الشافعی رح او التحریم ونسبه الشافعی الی ابی حنیفة رح وفی البدائع المختار ان لا حکم
للافعال قبل الشرع والحکم عندنا وان کان ازلیا فالمراد ههنا عدم تعلقه بالفعل قبل الشرع
فانتفی المتعلق لعدم فائدته انتهی وفی شرح المنار للمصنف الاشیاء فی الاصل علی الاباحة عند بعض
الحنفیة ومنهم الکرخی وقال بعض اصحاب الحدیث الاصل فیه الحظر وقال بعض اصحابنا الاصل
فیه التوقف یعنی انه لا بد لها من حکم لکن لم نقف علیه بالعقل انتهی وفی الهدایة من فصل الحداد
او ان فی الاباحة اصل انتهی این ست عبارت اشباه پس ازان طرف برکیف فقره التفا

نمودن و اتران هم بلفظ بعض را سر تر نمودن و در نظر جهال بد دیدن تر قیف مذهب حنفیه لغو
واحد جلوه دادن مباح و عرس حرام لاحول ولا قوة الا بالله و عبارت رد المحتار این ست والاباحة
علیه فی البحر المباح بناء علی المختار المنصور من ان الاصل فی الاشیاء التوقف الا ان الفقهاء کثیرا
ما یلهجون بان الاصل الاباحة فالتعریف بناء علیه پس بحذف الجزای جمله المنصور ان الاصل
فی الاشیاء التوقف و نسبت نمودنش به رد المحتار باظهار اینکه مذهب و مختار صاحب کتاب ست
بر خلاف واقع از دیانت بسیار بعید ست و ظاهر که مدعای مجیب در رد المحتار در بیان منشا اعتراض
واقع ست که لفظ اوریه برآن منادی می کند یعنی بر تعریف سنت ایراد کرده شد جمله و قول او
الا ان الفقهاء الخ جواب اوست در روایت ثانیه در المختار که نقل نموده از نقل تمام عبارت اینجا ظاهر
می گردد و کرا آورد نقش در این محل محض لی محل تمام عبارت را نقل می کنم و حالش بعد از این ظاهر
نموده خواهد شد بعد تحقیق مسئله تاکه فهمش آسان شود در باب استیلاء الکفار وان غلبوا
علی اموالنا ولو عبدا مومنا واحرزوها بدارهم ملکوها الا الاستیلاء علی مباح لان الصحیح من مذهب
اهل السنة ان الاصل فی الاشیاء التوقف والاباحة رأی المعتزلة بل لان العصمة من جملة
الاحکام المشروعة ولم یخاطبوا بها فبقی فی حقهم مالا غیر معصوم فیملکونه حالا اصل مسئله اباحت عقلیه
واباحت شرعیه و اینکه اصل در اشیا چیست باید شنید و چونکه بنای این مسئله بر بودن حسن و
قبیح ذاتی یعنی عقلی و شرعی ست لهذا بالاجمال بقدر ضروری بقلم می آید تا منقلب ذهن سامعین
گردد حسن بمعنی استحقاق مدح و ثواب خدا تعالی و قبیح بمعنی استحقاق ذم و عقاب نزد اشاعره
شرعی ست فقط پس هرچه شارع بدان امر کرد حسن ست و از هرچه نهی کرد قبیح ست واگر امر منقلب
گردد و قبیح حسن و نزد ماتریدیه و معتزله عقلی ست یعنی موقوف بر شرع نیست لیکن فرق
در هر دو مذهب نزد ماتریدیه این حسن و قبیح مستلزم حکمی از خدا در حق بنده نیست تا آنکه خدا
حکم نکند هیچ حکم در ینجا نیست پس بترک احکام در زمان فترت عقاب نیست و از ینجاست
که ایمان و معرفت در تکلیف شرط ست پس کافر کمی عمرت باو نرسیده مکلف باین نیست

باد اینکه خلاف آن از دلیل ثابت شود در اصل شی یا حرمت ست نزد جمهور کما فی التفسیر الاحمدی
تحت قوله تعالی هو الذی خلق لکم ما فی الارض جمیعا یمکن ان یستدل بها علی ان الاصل فی الاشیاء
الاباحة کما هو مذهب طائفة بخلاف الجمهور فان عندهم الاصل هو الحرمة انتهی یا توقف ست
کما یظهر من الدر و الاشباه من الدر فی کتاب الوضوء المنصور علی ان الاصل فی الاشیاء التوقف
الاول و الفقهاء کثیرا ما یلهجون بان الاصل الاباحة و فی الدر ایضا من کتاب الجهاد من باب
استیلاء الکفار الصحیح من مذهب اهل السنة ان الاصل فی الاشیاء التوقف و الاباحة
رای المعتزلة انتهی قال فی الاشباه ناقلا عن شرح المنار للمصنف قال اصحابنا الاصل فی
الاشیاء التوقف انتهی یا اباحت ست کما هو مذهب طائفه و رای معتزله هم همین ست کما هو مفهوم
من الدر پس ازین روایات معلوم شد که اصل در اشیا یا حرمت ست یا اباحت یا توقف
اگر مذهب حرمت یا توقف داشته شود پس مقرر کردن یوم عرس از طرف خود بنا بر ساختن
در حرمت خواهند افتاد یا در امری خواهند افتاد که حال او معلوم نیست **مغالطه**
بنای جواب بر اصل در اشیا و ذکر اختلاف و بودن اباحت رای معتزله و نقل عبارت
کتب همه ناشی ست از نفهمیدن اصل مسئله و مطالب عبارات مذکوره و معانی لفظ توقف
و اباحت و تحریف و تصرف در نقل علاوه بر آن اما التصرف در نقل پس اول در نقل اشباه
چه تمام عبارت اشباه این ست هل الاصل فی الاشیاء الاباحة حتی یدل الدلیل و هو
مذهب الشافعی رح او التحریم و نسبه الشافعیة الی ابی حنیفة رح و فی البدائع المختار ان لا حکم
للافعال قبل الشرع و الحکم عندنا و ان کان ازلیا فالمراد ههنا عدم تعلقه بالعقل قبل الشرع
فانتفی التعلق لعدم فائدته انتهی ع و فی شرح المنار للمصنف الاشیاء فی الاصل علی الاباحة عند بعض
الحنفیة و منهم الکرخی رح و قال بعض اصحاب الحدیث الاصل فیها الحظر و قال عامة اصحابنا الاصل
فیها التوقف یعنی انه لا بد لها من حکم لکن لم نقف علیه بالعقل انتهی و فی الهدایة من فصل الحداد
ان الاباحة اصل انتهی این ست عبارت اشباه پس از آن صرف بر یک فقره اکتفا

نمودن دانان هم لفظ بعض را سرقه نمودن و در نظر جهال بودن التوقف مذهب الحنفیه لنیر
واحد جلوه دادن مباح در عرس حرام لاحول ولا قوة الا بالله و عبارتش در المختار این ست والا
علیه فی الحجر المباح بناء علی المنصور من ان الاصل فی الاشیاء التوقف الا ان الفقهاء کثیرا
یلهجون بان الاصل الاباحة فالتعریف بناء علیه پس بحذف لفظ ای جملهٔ المنصور ان الاصل
فی الاشیاء التوقف و نسبت نمودنش به در المختار باظهار اینکه مذهب و مختار صاحب کتاب ست
برخلاف واقع از دیانت بسیار بعید ست و ظاهر که مدعای مجیب در در المختار در بیان شایع عرفا
واقع ست که لفظ او ریه بر آن ثنا دی می کند یعنی بر تعریف سنت ایراد کرده شد مباح در قول او
الا ان الفقهاء الخ جواب اوست و روایت ثانیه در المختار که نقل نموده از نقل تمام عبارت اینجا ظاهر
می گردد که آوردنش درین محل محض لی محل تمام عبارت را نقل می کنم و حاصلش بعد ازین بیان
نموده خواهد شد بعد تحقیق مسئله تا که فهمش آسان شود در باب استیلاء الکفار و ان جلبوا
علی اموالنا و لو عبدا مومنا و احرزوها بدارهم ملکوها الا استیلاء علی مباح لان الصحیح من مذهب
اهل السنة ان الاصل فی الاشیاء التوقف و الاباحة رای المعتزلة بل لان العصمة من جملة
الاحکام المشروعة و هم غیر مخاطبین بها فبقی فی حقهم مالا غیر معصوم فیملکونه حاصل اصل مسئله اباحت اصلیه
و اباحت شرعیه و اینکه اصل در اشیا چیست باید شنید و چونکه بنای این مسئله بر بودن حسن
قبیح ذاتی یعنی عقلی و شرعی ست لهذا بالاجمال بقدر ضروری بقلم می آید تا مطلب ذهن نشین
گردد حسن بمعنی استحقاق مدح و ثواب خدا تعالی و قبیح بمعنی استحقاق ذم و عقاب نزد اشاعره
شرعی ست فقط پس هر چه شارع بدان امر کرد حسن ست و از هر چه نهی کرد قبیح ست و اگر امر نهی
کردی قبیح حسن و نزد ماتریدیه و معتزله عقلی ست یعنی موقوف بر شرع نیست لیکن فرق
در مذهب نزد ماتریدیه این حسن و قبیح مستلزم حکمی از خدا در حق بنده نیست تا آنکه خدا
حکم نکند هیچ حکم درینجا نیست پس بترک احکام در زمان فترت عقاب نیست و ازینجا ست
که بلوغ دعوت در تکلیف شرط ست پس کافر که دعوت او نرسیده مکلف بایمان نیست

دور آخر شامل نشده کفر خواهد شد بخلاف معتزله که واجب میکنند آن حسن و قبح حکم پس اگر شرع
نبودی و رسول مرسل نشدی و افعال موجود بودندی هر آینه احکام حسب تفصیلی
که الان در شریعت حقه هست واجب می بودند و فعل صالح برای اباحت مباح می بود البته
و مراد از حکم درینجا اشتغال ذمه عبدست بفعل و از حنفیه ابو منصور ماتریدی و فخر الاسلام و
صدر الشریعت وغیره گفته عقل گاه مستقل می شود در ادراک بعض احکام خدا چنین و کردن
کسی ایمان را و حرام گردد کفر را و آنچه لائق نیست بجناب او حاصل اینکه سه مذهب قرار یافتند
اول مذهب اشعریه که حسن و قبح شرعی ست و حکم هم دوم مذهب ماتریدیه که حسن و
قبح عقلی ست و موجب حکم نیست و نه کاشف از تعلق حکم بذمه بنده و اختیار کرد آن را
صاحب تحریر و اتباع کرد او را صاحب مسلم و گفت که مشائخ خود را که ملاقات کردم موافق اشعریه
یافتم مذهب سیوم حسن و قبح عقلی ست و مدار حکم و آن مذهب معتزله و فخر الاسلام وغیره وسیت
خاما نزد معتزله بنا بر وجوب عمل عقوبت بحسب عقل واجب و نزد جماعت کرام عقوبت بحسب عقل
واجب نیست و نیست خلافی میان معتزله و اهل سنت در اینکه حکم اگرچه در هر فعل قدیم ست
لیکن جائز ست که بعض از آن قبل بعثت معلوم نگردد لیکن نزد معتزله اگرچه حکم ذاتی ست موقوف
بشرع نیست لیکن بعض چنان هست که علت حسن و قبح فعل بعقل دریافت نمیگردد و نزد اهل
سنت از اشاعره و ماتریدیه پس موجب حکم اگرچه کلام نفسی قدیم ست فاما ظهور آن بتعلق
و آن حادث ست بحدوث بعثت پس نیست حکم اصلا قبل بعثت نزد جمهور اهل سنت و بعض
از ما اگرچه موافق اند معتزله را با جمهور ماتریدیه موافق اند با اشاعره که نزد جمهور اهل سنت نیست
ظهور حکم مگر به شرع و آن به بعثت ست پس معلوم می شود قبل بعثت و خلافیکه منقول ست
در اهل سنت که اصل اباحت ست و آن مختار اکثر حنفیه و شافعیه یا حظر که مذهب بعض الشافعیه
و صدر الاسلام گفته که اصل اباحت ست در اموال و حظر در انفس و گویا که این تغییر قول
حنفیه و شافعیه است در بادی الرأی مخالف می نماید با آنچه مذکور شد از نبودن حکم قبل بعثت

و درانش میگردد معتزله قائلند باباحت اصلیه حیوانیش اینکه کدام زمان بر انسان از بعثت نبی
مع الدین خالی نگذشته از آدم تا اینجا پس خلاف حاصل نمیگردد در هیچ یک زمانه از زمانها
و نه حکم باباحت مطلقا و به تحریم مطلقا پس چیست خلاف مگر در زمان فترت که شریعت مندرس
گردیده تفصیل بالیقین حاصل اینکه کسانیکه پیدا شدند بعد از اندراس شریعت و جهل احکام
پس این جهل عذر است نزد اکثر حنفیه و شافعیه پس معامله کرده میشوند با جمیع افعال معامله
مباح یعنی ماخوذ نمیشوند بفعل و ترک چنانکه در مباح و این را باباحت اصلی نام نهاده اند
پس قول باباحت اصلیه مبنی است بر زمان فترت قبل شریعت حقه یعنی باباحت حقیقت نیست
بل بمعنی نفی حرج است در فعل و ترک بسبب عدم مانع در موجب و بر همین اباحت اصلیه مبنی است
مسئله شیخ حافظ مرسیعه را اگر چه در آن کلامی است دقیق در تنقیح نوشته و فیه نظر لان الاباحة
الاصلیة لیست حکما شرعیا فلا یکون الحرمة بعده نسخا و در شرح از ابتدا تفصیل بیان
نموده است و معتزله تقسیم کرده اند افعال اختیاریه را بانکه جهت محسنه و مقبحه معلوم گردد
پس منقسم است باقسام خمسه یعنی وجوب و ندب و اباحت و تحریم و کراهت و آنکه جهت حسن
و قبح او معلوم نگردد در وی سه قسم معتزله را قبل شرع سه مذهب است اول اباحت و آن مذهب
معتزله بصره است دوم حرمت و آن مذهب معتزله بغداد است سیوم توقف و آن مذهب است
از مذهب شیخ ابو الحسن اشعری و ابو بکر صیرفی هم توقف است و مراد توقف بر طریق معتزله
عدم العلم بحکم و بر طریق شیخ عدم حکم است این همه که گفته شد بحث اباحت اصلیه بود قبل
بعثت محصلش آنکه اباحت اصلیه عبارت است از آنکه قبل بعثت باشد و اباحت اصلیه که مختار
اکثر حنفیه و شافعیه است امری دیگر در تلویح نوشته و هذه المسئلة تورد فی اصول الشافعیة
بحمل الاشاعرة علی التنزل الی مذهب المعتزلة فی ان للعقل حکما بالحسن والقبح والا فلا حکم
البتة لا بد من عندهم لشیء من الاحکام حالا باید دانست که اباحت اصلیه شرعیه عبارت از
اباحت ما بعد فترت است نه اباحت اصلیه قبل بعثت چنانچه گذشت و لهذا میگویند که ناسخ نیست

برای نسخ و اباحت شرعیه عبارتست از خطاب شارع بالتخییر و آن عبارتست از خطاب
شرع به تخییر و اباحت اصلیه نوعیست از خطاب بالتخییر چه جائیکه مدرک شرعی حرج فعل و ترک
معدوم باشد پس اینجا مدرک شرعی برای حکم تخییر یعنی عدم مدرک شرعی برای فعل و ترک مدرک
شرعی ست برای حکم شرع به تخییر پس آن حکم شرعی ست بخلاف معتزله اباحیه میگویند که
اباحت در عرف شرع عبارتست از عدم حرج در فعل و ترک و نزد اهل سنت عبارتست از
حکم شارع بآن پس تخییر یکه خطاب متعلق گشته و مشتمل بر مصلحت و مفسده نیست مباح بالاتفاق
معتزله و اهل سنت اما نزد معتزله پس از آن جهت که اباحت در عرف شرع بمعنی عدم حرج در فعل
و ترک ست و آن همچنان ست و نزد جمهور از جهت آنکه چیزی که در و مدرک شرعی برای حرج در
فعل و ترک معدوم ست پس معدوم شدن او مدرک شرعی ست بحکم شارع به تخییر الخ
هدایه بحیب اعتراض کردن به بنای جواب بر اصل اشیا و نسبت سرقه لفظ محقق نخ در
و در عبارت تفسیر احمدی و در مختار تکلفات نامرضیه پیش ساختن و اباحت اصلیه حقیقیه و
اباحت اصلیه فترت و اباحت شرعیه همه را یکجا آوردن و بر این احکام موهومه بحود نسبت
دادن و مطلب در مختار را بلا نقل کلام محشین از حواشی مخدوش نوشتن همه ناشی ست
از عدم علم بحال سائلین و جرأت بر ارتکاب محذورات که تغلیط عامه مؤمنین مقصود از آن ست
و التمهید آن اصل مسئله و محل نزاع و مطالب عبارات شرح مسلم و غیرها و معانی لفظ توقف
و اباحت و ندیدن حواشی در مختار و تحریف و تصرف در نقل عبارت اشباه علاوه بر آن اما
تحریف و تصرف در نقل عبارت اشباه پس از دیدن تمام عبارت کتاب اشباه ظاهر می شود

چنانچه تمام عبارتش این ست **قاعده** هل الاصل فی الاشیاء الاباحة حتی یدل
الدلیل علی عدم الاباحة و هو مذهب الشافعی رح او التحریم حتی یدل الدلیل علی الاباحة
و نسبه الشافعیة الی ابی حنیفة رح و فی البدائع المختار ان لا حکم للافعال قبل الشرع و الحکم
عند نا و ان کان ازلیا فالمراد به هنا عدم تعلقه بالفعل قبل الشرع فانتفی التعلق لعدم

فائدة انتهى وفى شرح المنار للمصنف الاختيار ان الاصل فى الاباحة عند بعض الحنفية منهم الكرخى

وقال بعض اصحاب الحديث الاصل فيها الحظر وقال اصحابنا الاصل فيها التوقف بمعنى انه

لا بد لها من حكم لكنا لم نقف عليه بالفعل انتهى وفى الهداية من فصل الحداد ان الاباحة

اصل انتهى فيظهر اثر هذا الاختلاف فى المسكوت عنه ويتخرج عليها ما اشكل حاله انتهى پس لفظ

على عدم الاباحة وعلى الاباحة را از عبارت اشباه حذف نمودن ولفظ بعض زياده كردن
ومجيب كه اصل عبارت آن نقل نموده بود بران تفوه بسبه نمودن جز معترض كار دگرى
نيست مقصود ازان ثبوت اباحت مذهب جمهور حنفيه وتوقف مذهب بعض حنفيه بقول صاحب
اشباه جلوه دادن ست لا حول ولا قوة الا بالله فقير داعى بعد معاينه اعتراض معترض در
چهار نسخه اشباه كه ازان جمله اشباه معه حموى مطبوعه كلكته ست نظر كردم لفظ بعض را
نديدم بر تغليط معترض وثوق يافتم سبحان الله اينان چه كسانند كه خود سارقين را
تحريف پيشگان باشند ومضمون المرء يقيس على نفسه بر ديگران نسبت اين پيشه كنند
چون بعض از مخلصان معترض اين تحريفات را ديدند فرمودند درين باب استنان بسنت
يهود ونصارى ست كه يحرفون الكلم عن مواضعه طريق ايشان ست معاذ الله عن ذلك
اكنون بايد دانست كه بناى جواب مجيب بر اصل در اشيا بر مذهب آنانيست كه بعضى
از ايشان بلا تعمق نظر در اباحت هر شى تمسك باين اصل ميكردند لهذا حضرت مجيب بر قول
ظاهر ايشان بناى جواب نموده فرمود ليس امر كه ثبوت آن از شارع ومجتهدين متحقق شد الخ
الخ وغرض مجيب از ايراد عبارت درمختار آنست كه توقف در اصل اشيا از كلام صاحب
درمختار مذهب منصور معلوم مى شود نه اظهار آنكه مختار صاحب درمختار توقف ست
چنانكه معترض مى فهمد پس بلا فهم مقصود بنزاع پيش آمدن و دهقان جدل را نقره
نمودن خلاف ديانت وبعيد از فراست ست معترض در بيان اصل اشيا ترجمه عبارات
وشروح آن كرده وعبارت بعض كتب نيز نقل نموده مگر فهم مطلب نصيب اعدا چنانچه از زير

مرا

مسئله مغالطه بخورده دستی فقها بکار برده اول آنکه نوشته که اباحت اصلیه مختار اکثر حنفیه
وشافعیه ست نسبت بزمان فترت واباحت حقیقیه نیست ونه حکم نزد ایشان چیزی ست مغایر
اباحت اصلیه معتزله واباحت اصلیه بعد شرع علاوه بر دو اباحت اصلیه مذکورست که دران حکم ست
انتهی ونیز نوشته ومبحث این مسئله علم اصول ست وما از انجا حقیقت مسئله را بیان نمودیم
ازان بخوبی ثابت که اباحت حقیقت مذهب معتزله جمهور اهل سنت منکر واباحت اصلیه فترت
مختار اکثر حنفیه وشافعیه ودر اباحت اصلیه شرعیه اختلاف کسی از معتمدین منقول نیست
انتهی راقم از ایشان می پرسد که محل نزاع وخلاف معتزله در مسئله اصل اشیا کدام مقام
ست اگر قبل بعثت قرار دهند پس تقریر فخر الاسلام درست نمی آید زیرا که کدام زمان از ازمان
تا این دم بر انسان از بعثت نبی مع الدین خالی نگذشته چنانچه کلام خیر نظام ایحسب
الانسان ان یترک سدی دلیل بران ست وآیه کریمه ان من امة الا خلا فیها نذیر شاید آن
پس قبلیت بعثت چگونه متحقق گردد وقول ایشان قبل بعثت چه معنی دارد واگر تخصیص محل خلاف
معتزله بزمان فترت واندراس شریعت نمایند پس همان محل خلاف اهل سنت ست در زمن
صوبر کلام معترض که صریح در مغایرت اباحت اصلیه معتزله را باحت اصلیه اهل سنت ست
درست نمی افتد اصل حقیقت آنست که قصه خوانی وداستان گوئی چیزی دیگرست وتفقه
وتفوق حقیقت چیزی دیگر از نقل عبارت کتب بی فهم مطلب وبدون تحقیق از واقفان
فن مسئله ثابت نمی شود اکنون میگویم انچه از عبارات کتب نام نهاده معترض ونیز دیگر کتب
اصول وغیره معلوم می شود آنست که قول محقق در محل نزاع وخلاف معتزله واهل سنت اشاعره
وماتریدیه زمان فترت ست واز لفظ قبل بعثت وقبل شرع قبل بعثت نبینا وقبل شرعنا مراد
بحر العلوم ملا عبد العلی در شرح تحریر ابن همام بعد بیان مقصود ش می نویسد فلیس المراد ما
یکون قبل البعثة حتی یصح النزاع بل النزاع انما هو فی زمان الفترة وهو زمان اندرس
فیه شرع رسول سابق وما اتی رسول آخر انتهی درین مسئله اقوال اصولیین وفقها بسیار

تنزل از ابا ہم شد الف انجه بعد تحقیق و تنقیح مسلم می شود آنست که مذہب منصور و قول مختار
توقف ست و مذہب معظم حنفیه حرمت لا تصریح این کلام و ترشیح این مقام آنست که در تفسیر
احمدی نوشته فیمکن ان یستدل بہا علی ان الاصل فی الاشیاء الاباحة کما ہو مذہب
طائفة بخلاف الجمہور فان عندہم الاصل ہو الحرمة و عند الشافعی الاصل ہو الحرمة فی کل
حال انتہی و امام فخر الاسلام بزدوی در بحث معارضه گفته ان الاباحة اصل فی الاشیاء
عند الکرخی و ابی بکر الرازی و طائفة من الفقہاء الحنفیة و الشافعیة و جمہور المعتزلة انتہی
و در توضیح می نویسد و اعلم ان الشیء الذی لا یوجد له محرم و لا مبیح فان کان الانتفاع
ضروریا کالتنفس و نحوه فغیر ممنوع شرعا و ان لم یکن ضروریا کاکل الفواکه فعند بعض الفقہاء
علی الاباحة انتہی و در تلویح حاشیه توضیح می نویسد قوله و اعلم ان الشیء الذی لا یوجد
له محرم و لا مبیح اشارة الی مسئلة حکم الافعال قبل الشرع فان قلت ما لا یوجد له محرم و لا مبیح قد
یکون واجبا او مندوبا او مکروہا قلت المراد بالمبیح ما یقابل المحرم فان للاباحة قد یطلق علی عدم
المنع عن الفعل سواء کان بطریق الوجوب او الندب او الکراہة فانه قال الشیء الذی لم یوجد
له دلیل المنع و لا دلیل عدمه ای لم یعلم تعلق حکم شرعی به بناء علی عدم ورود الشرع لان ہذه
المسئلة انما ہی لبیان حکم الافعال قبل البعثة فان کان اضطراریا کالتنفس و نحوه فلیس
بممنوع الا عند من جوز تکلیف المحال و ان کان اختیاریا کاکل الفواکه فحکمه حکم الاباحة عند
بعض المعتزلة و بعض الفقہاء من الحنفیة و الشافعیة و الحرمة عند المعتزلة البغدادیة و
لبعض الشیعة و التوقف عند الاشعری و الصیرفی انتہی و در منہاج الاصول می نویسد
الفرع الثانی الافعال الاختیاریة قبل البعثة مباحة عند المعتزلة البصریة و بعض الفقہاء
و محرم عند المعتزلة البغدادیة و بعض الامامیة و ابن ابی ہریرة من الشافعیة و توقف الشیخ
ابو الحسن الاشعری و ابو بکر الصیرفی الشافعی انتہی و در مسلم نوشته و اما الخلاف
المنقول عن اہل السنة ان اصل الافعال الاباحة کما ہو مختار اکثر الحنفیة و الشافعیة

والحظر كما ذهب اليه غيرهم وقال صدر الاسلام الاباحة في الاموال والحظر في الانفس
انتهى ومصنف در حاشيه نوشته قوله اكثر الحنفية الخ منهم العراقيون انتهى ونيز در ان
نوشته قوله غيرهم منهم ابو منصور الماتريدي وصاحب الهداية وعامة اهل الحديث انتهى ودر
شرح منار مصنف داشباه مى نويسد الاشياء في الاصل على الاباحة عند بعض الحنفية
ومنهم الكرخي وقال بعض اصحاب الحديث الاصل فيه الحظر قال اصحابنا الاصل فيه التوقف
بمعنى انه لابد لها من حكم لكن لم نقف عليه بالعقل انتهى در تعليقات شرح منار مصنف مى
نويسد قوله قال اصحابنا الاصل فيها التوقف الخ هذا اصح شئ عندي في هذا الباب لان التوقف
اصل التقوى في الامر المسكوت عنه وهو مذهب ابي بكر وعمر وعثمان واشباههم من الصحابة رضي
الله عنهم والصحيح ان الاصل في الافعال التحريم وهو مذهب علي والائمة من اهل البيت ومذ
الكوفيين منهم ابو حنيفة وهو المروي عن علي في خلافته كما سيجيئ والمتروك ان الاصل في الاشياء
الاباحة وهو مذهب معاوية ومن معه كمروان وابنه يزيد وغيرهما والقول بانه مذهب الشافعي
رح ليس عندي شئ لانه لم ينقل عنه في صحيح الا ما توافق التوقف قال صاحب مجمع البحرين في
شرحه ان رجلا يوم العيد اراد ان يصلي قبل صلوة العيد فنهاه علي فقال الرجل يا امير المؤمنين
اني اعلم ان الله تعالى لا يعذب على الصلوة فقال علي واني اعلم ان الله تعالى لا يثيب
على فعل حتى يفعل رسول الله صلى الله عليه وسلم او يحث عليه فيكون صلوتك عبثا والعبث
حرام فلعله تعالى يعذبك بمخالفتك لرسوله صلى الله عليه وسلم انتهى ودر در مختار نوشته
وعبر فيها الشمني بما ثبت لقوله صلى الله عليه وسلم ولفعله وليس بواجب ولا مستحب واورد
عليه في البحر المباح بناء على ما هو المنصور من ان الاصل في الاشياء التوقف الا ان الفقهاء
كثيرا ما يلهجون بان الاصل الاباحة والتعريف بناء عليه انتهى سيد احمد طحطاوي در
حاشيه در مختار مى نويسد قوله واورد عليه اي على تعريف الشمني قوله بناء على ما هو
المنصور اي حال كون صاحب البحر بانيا اشكاله على القول المنصور اي المؤيد من اقوال

تلمیذ الحظر والاباحۃ والتوقف قولہ التوقف ای فلا یعرف اباحۃ المباح الا بقولہ وفعلہ علیہ الصلوۃ
وسلم فقد ساوی التعریف المذکور للسنۃ وکذا یرد المباح علی القول بان الاصل الحظر قولہ الا ان
الفقہا جواب عن الایراد کثیرا ما یلہجون ای یولعون قال فی الصحاح اللہج بالشیٔ الولوع بہ
قد لہج بالکسر یلہج لہجا اذا اغری بہ آہ والمعنی انہم ینطقون بہ کثیرا قولہ فالتعریف بناء علیہ
ہو محط الجواب یعنی ان تعریف الشمنی مبنی علی ہذا القول فیعلم اباحۃ المباح من الاصل لا من الشارع
الشارع انتہی و ملا عابد سندی در طوالع الانوار حاشیہ در مختار می نویسد و اورد علیہ ای
علی تعریف الشمنی فی البحر المباح وذلک لانہ ثابت بقولہ وفعلہ علیہ الصلوۃ والسلام ولیس
بواجب ولا مستحب کما قدمنا من عدم حلقہ صلی اللہ علیہ وسلم راسہ الشریف الا فی نسک فلم
یکن التعریف مانعا وہذا الایراد بناء علی ما ہو المنصور ای المؤید بالادلۃ القویۃ من ان الاصل
فی الاشیاء التوقف فلا یعرف اباحۃ المباح الا بقولہ وفعلہ علیہ الصلوۃ والسلام وکذا یرد
المباح علی القول الثانی بان الاصل فی الاشیاء الحظر الا ان الفقہا کثیرا ما ای فی کثیر
من الاوقات یلہجون ای یولعون قال فی الصحاح اللہج بالشیٔ الولوع بہ وقد لہج بہ بالکسر
لہجا اذا اغری بہ انتہی والمعنی انہم ینطقون کثیرا بان الاصل فی الاشیاء الاباحۃ وہو القول
الثالث فی المسئلۃ فالتعریف ای تعریف الشمنی للسنۃ بما ثبت بقولہ وفعلہ صلی اللہ علیہ وسلم
بناء علیہ یعنی فالمباح ثابت بالاصل لا بقولہ الشریف وفعلہ علیہ الصلوۃ والسلام فلم یکن التعریف
جامعا بل مانعا انتہی حسین بن عبد اللہ طیبی در شرح مشکوۃ تحت حدیث کان اہل الکتاب
یقرؤن التورٰۃ بالعبرانیۃ ویفسرونہا بالعربیۃ لاہل الاسلام فقال رسول اللہ صلی اللہ
علیہ وسلم لا تصدقوا اہل الکتاب ولا تکذبوہم می نویسد ہذا اصل فی وجوب التوقف عما
یشکل من الامور والعلوم فلا یقضی فیہ بجواز ولا بطلان وعلی ہذا کان السلف انتہی ونیز
حسین بن عبد اللہ طیبی در شرح مشکوۃ بذیل حدیث ابن عباس قال رسول اللہ صلی
اللہ علیہ وسلم الامر ثلثۃ امر بین رشدہ فاتبعوہ وامر بین غیہ فاجتنبہ وامر اختلف فیہ

وکله الی الله ای نور سیده یعنی ما علمت کونه حقا بالنص فاعمل به وما علمت بطلانه بالنص فاجتنبه وما لم یثبت حکمه بالشرع فلا تقل فیه شیئا و فوض امره الی الله مثل تشابهات القرآن وامر الصاعة انتهی وشیخ عبد الحق در ترجمه مشکوٰة فارسی تحت لفظ وکله الی الله نوشته یس بسپار او را بخدا و توقف کن دران وطلب کن رشد وہدایت را دران انتهی پس انچه مذکور شد خلاصه اش آنکه از اکثر کتب چنان معلوم می شود که اباحت مذہب معتزله وبعض قدمای حنفیه و شافعیه است و حرمت مذهب ائمه اہل بیت و علی رضی الله عنه وعامه اہل حدیث و ابو منصور ماتریدی و صاحب ہدایه و اکثر فقهای حنفیه و شافعیه و معتزله بغداد یه و بعض شیعه است و توقف مذهب حضرت ابوبکر و حضرت عمر و حضرت عثمان و اکثر صحابه و ابو الحسن اشعری و ابو بکر صیرفی ست و ہمین مذہب منصور و مؤید بدلائل قویه است زیرا که قول اباحت و حرمت متناقض بقاعده مقرره مسلمه الشان لا حکم قبل الشرع ست اینجاست که در تلویح نوشته وہذه المسئلة تورد فی اصول الشافعیه والاشاعرة علی التنزل الی مذہب المعتزلة فی ان للعقل حکما بالحسن والقبح والا فالفعل قبل البعثة لا یوصف عندہم بشیء من الاحکام انتهی ودر بعض حواشی تلویح نوشته ہذا طعن علی الشافعیه والاشاعرة من حیث انہا تنزل الی مذہب المعتزلة انتهی واقوال که از اصولیین در اباحت و حرمت منقول ست نیز باہم متخالف و احادیث درین باب نیز متعارض پس بموجب قاعده اصول اذا تعارضا فتساقطا باقی نخواہد ماند مگر توقف وآن مفسرست بسه تفسیر اول عدم الحکم ثانی عدم العلم بالحکم بمعنی نفی تصدیق ثبوت حکم یعنی معلوم نیست که درین حکم ست یا نه وثالث عدم العلم بالحکم بمعنی نفی تصور حکم علی التعیین با تصدیق ثبوت حکم فی الجمله یعنی معلوم نیست که درینجا حکم حظر ست یا اباحت وہمین ست مختار صدر الشریعه ومجیب ہم بنای جواب بر ہمین کرده وتفسیر اولین باطلند ومعترض تفسیر اول اختیار کرده و بر مجیب جرح نموده وگفته که مجیب معنی توقف نفهمیده این ہمان مثل زنگی ست که بر سواد روی خود نظر نکرده آئینه را از بون گفت در

تلويح حاشيه توضيح مى نويسد اما التوقف فقد فسر تارة بعدم الحكم وتارة بعدم العلم بالحكم اما بمعنى
نفي التصديق بثبوت الحكم اى لا يدرك ان هناك حكما ام لا واما بمعنى نفي تصور الحكم على التعيين
مع التصديق بثبوت الحكم في الجملة اى لا يدرك ان الحكم حظر او اباحة وهذا هو المختار عند المصنف
اما الاول وهو التوقف بمعنى عدم الحكم فباطل من وجوه احدها انه جزم بعدم الحكم لا توقف و
القول بانه سمي توقفا باعتبار العمل بمعنى انه يقتضي عدم العمل بالفعل للكلف وثانيها ان الحكم
قديم عند الاشعري فلا يتصور عدمه والتكليف بالمحال جائز عنده فلا يتوقف تعلق الحكم بالعلم
على البعثة اذ لا موجب للتوقف سوى التحرز عن تكليف المحال ورد بان تجويزه لتكليف المحال
لا يستلزم القول بوقوعه ولو سلم فلا يلزم منه ثبوت تعليق الحكم بالفعل قبل البعثة لجواز ان
يمتنع لسبب آخر وتجويز التكليف قبل البعثة ليس مذهبا للاشعري بل هو بناء في مذهبه على الحسن
والقبح فلا يصلح الزاما له وثالثها ان الفعل اما ممنوع في حكم الله تعالى فيحرم او غير ممنوع فيباح
واجاب الامام بانا لا نسلم ان عدم المنع في حكم الله تعالى يستلزم الاباحة فان المباح ما اذن
الشارع في فعله وتركه من غير رجحان وهذا معنى اعلام الشارع لفظا او دلالة بانه لا حرج على
فاعله في الفعل والترك وعدم المنع اعم من ذلك كما في افعال البهائم واعترض المصنف عليه بانه
وتحقيقه ان هذا الاختلاف انما هو على تقدير التنزل الى ان للعقل حكما في الافعال قبل البعثة
فحينئذ لا يجوز ان يراد بالاباحة اذن الشارع في الفعل والترك بل معناها جواز الانتفاع
خاليا عن امارة للمفسدة واما عدم الحكم الشرعي قبل البعثة فمما لا يتصور فيه خلاف ومنشأ
هذا الاعتراض مع انه كلام على السند عدم تحرير محل النزاع وتحقيق مراد الامام فان محل
النزاع هو ان الفعل الذي لم يرد فيه حكم من الشارع لعدم البعثة ولم يدرك فيه العقل جهة
حسن او قبح كاكل الفاكهة مثلا فهل للعقل ان يحكم حكما عاما بانه في حكم الشارع ماذون فيه
او ممنوع عنه ومراد الامام ان ما لم يمنع عنه اى ما لم يدرك العقل انه ممنوع عنه في حكم الشارع
لا يلزم ان يكون مباحا اى ماذونا فيه من الشارع اعلاما بان يرد دليل منه على انه

لا حرج فی فعله وترکه او دلالته بان یرشد الشارع العبد بعقله الی ان یدرک ذلک فلا یکون
معنی کلامه ان الشیء الذی لم یعلم الشارع بالحرج فی فعله وترکه وعدم الحرج لم یعلم الشارع
بعدم الحرج فیه فیکون حشوا علی ما ذکره المصنف بل یکون معناه ان ذلک الفعل لا یلزم
ان یدل الشارع فاعله علی انه لا حرج علیه فی الفعل والترک بان یدرک ذلک بعقله
وهذا الکلام لا غبار علیه واما الثانی وهو التوقف بمعنی عدم العلم بان فی ذلک الفعل حکما
لله تعالی ام لا فباطل لانا نعلم قطعا ان لله تعالی فی کل فعل حکما اما بالمنع عنه او بعدم
المنع وینحصر فی منع ذلک ولا یناقض بین الحکم بالمنع والحکم بعدم المنع حتی یمتنع ارتفاعهما
واما التناقض بین الحکم وعدم الحکم وهو لا یوجب الاباحة واما الثالث وهو التوقف بمعنی عدم
العلم بان حکمه الاباحة فحق اذ التقدیر انه لا دلیل من الشارع ولا مجال من العقل وهذا یساوی
القول بالاباحة من جهة اتفاقهما علی انه لا عقاب علی الفعل ولا علی الترک فلا خلاف
بینهما فی المعنی وفیه نظر لان مذهب التوقف هو انه لا علم بالعقاب وعدم القول بالعقاب
اعم من القول بعدم العقاب فکیف یتساویان فظهر ان قوله ومع ذلک فلا عقاب لیس
بمستقیم فلان القول بعدم العقاب قول الاباحة لانه معناها علی ما فسرنا فلا التوقف انتهی
در شرح شیخ کمال الدین امام المدرسة الکاملة بر منهاج الاصول بیضاوی مرقوم است وفسره
الامام فخر الدین الرازی ای فسر التوقف بعدم الحکم والاولی ان یفسر بعدم العلم لان الحکم
قدیم عنده انتهی الکنون باید دید که اختیار کردن قول مرجوح ومجروح وترک کردن قول راجح
ومعمول شعار کیست این بزرگ راجنان هوای نفس غالب است که بلا تحقیق وتدقیق وبغیر
مراجعت بکتب فن هر چه می خواهد می نویسد چون حال این کتاب که بخون جگر خورده وسالها
سال مشقت کشیده نوشته بود چنین است حال سخنان دیگر این شخص چه باشد وآنکه
نوشته بود وانچه محشین بر صاحب در مختار درین خصوص کلام نموده اند وجه اشتباه مذکور در
هر کتابی هر مقامیکه مخدوش باشد حجت این طائفه است انتهی حقیقت این کلام از عبارت

سلطان وی در مطالع الانوار که در باب قبل نقل نموده ایم بخوبی ظاهر شد سبحان الله در آن کتابیکه
تایید مطلب باشد آن کتاب مخدوش بودن همان مطلب نوشتن کار همین کس ست برعکس
شنیدنام زنگی کافور معترض بیچاره بتصور آنکه گر از هر چنین که بحواشی نظر نماید من هر چه خواهم
نگاشت عامه مومنین بران اعتماد خواهند ساخت بهمین خیال هر چه در شکم مید از دهان برآورد
افسوس که بامردمان رعایت این بیچاره که شبها درین باب محنت کشیده نکرده تغلیط وی
ظاهر کردیم پس این معامله طشت از بام شد معترض در جواز نداء یا محمد از صاحب مختار آورده
و در باب استعانت تجہیل صاحب فتاوی خیریه باین طور کرده که او استاد صاحب در مختار ست فانجا
می نویسید که صاحب در مختار در جنب آن اعیان چه رتبه دارد در غلط او شک نیست شعار
این طائفه آنکه هر چه موافق رای خود یابند آنرا اصح و معمول علیه گویند و آنچه مخالف طباع
یابند آنرا اغلاط قرار دهند مخاطب افتؤمنون ببعض الکتاب وتکفرون ببعض همین طائفه است
و چون باسبق ثابت کرده شد که خلاف معتزله و اهل سنت در یک زمان ست و تفسیر

توقف بعدم العلم بالحکم بمعنی نفی تصور الحکم علی التعیین مع التصدیق بثبوت الحکم فی الجملة
حق ست و دیگر تفاسیر باطل پس ثابت شد که قائلین بتوقف اهل سنت ست نه معتزله
کما زعم المعترض و صارف بودن لفظ اصحابنا ازین حمل علاوه برین ست و بودن حرمت
اصل اشیا مذهب صاحب هدایه از قول صاحب مسلم الثبوت ثابت پس مراجعت بجواب عبارت
معترض نیست و احادیث هم مؤید این مدعا ست چنانچه حدیث ابن عباس رض و حدیث ابی ثعلبه
خشنی و نیل توقف ست زیرا که فکلُه الی الله ولا تحتجوا عنها اشاره بتوقف ست و اقتران عبارت
هم بر توقف دلالت دارد نه بر اباحت و بیان کردن حکم ما سکت علاحده از حکم ما احل دلیل این نیز
نیز ست و عفو برای آن فرمود که در اشیا متوقف احتمال عفو بودن ست چه شاید حمل عذر گرده
الحال معلوم باید کرد که نزد جمهور حنفیه اباحت بعد بعثت ثابت نمی شود مگر باذن شارع تخییر
بین فعله و ترکه در مسلم الثبوت مرقوم ست الاباحة حکم شرعی لانه خطاب الشرع بالتخییر انتهی

الا انه ان النطق بالنية كما في العبادة مع قول مالك انه يكره النطق بها انتهى وابن همام ولمت
قمر وملا علی قاری ودیگر اکابر بر بدعت بودن این فعل تصریح کرده اند معترض درین مقام
تلفظ کرده که بحذف وتصرف عبارت ملا علی قاری نقل نموده ومذهب ملا علی قاری را استحباب
تلفظ بالنية جلوه داده حالانکه مذهب ملا علی قاری برعکس آن ست ودر مواهب لطیفه شرح
مسند امام ابی حنیفه مرقوم ست واما التلفظ بالنية فهو خلاف السنة اذ لم ينقل ذلك من النبي
صلى الله عليه وسلم والصحابة ومن تبعهم وقد ثبت في الصحيح انه صلى الله عليه وسلم كان اذا
قام الى الصلوة قال الله اكبر ولو كان يقول شيئا قبل التكبير لروى ذلك وقد صح ايضا انه صلى الله
عليه وسلم قال للمسيء صلوته اذا قمت الى الصلوة فكبر والفاء تدل على تعقيب التكبير بالقيام من
غير تراخ من غير ان يتخلل بينهما شيء آخر قال ابو داؤد سالت محمد بن اسمعيل انك تقول قبل
التكبير شيئا قال لا والا اتباع كما يكون في الفعل يكون في الترك فمن واظب على فعل لم يفعل الشارع
صلى الله عليه وسلم فهو مبتدع لشمول قوله صلى الله عليه وسلم من عمل عملا ليس عليه امرنا فهو رد
ولا يقال انها بدعة مستحسنة استحبها المشائخ للاستعانة على استحضار النية لمن احتاج اليها
وهو صلى الله عليه وسلم واصحابه لما كانوا في مقام الجمع والحضور لم يكونوا محتاجين الى الاستحضار
المذكور لانا نقول لثبات هذه المقدمات دليل على ان هذا امر مستحسن كلما كان مستحسنا كان افضل
ومعلوم انه صلى الله عليه وسلم لا ياتي الا بالافضل لقوله صلى الله عليه وسلم اني اخشاكم واعلمكم بالله
انا فانه مع حينئذ ما قيل ان التلفظ بها عبادة اللسان كما انها عبودية للقلب والافعال
البدنية عبادة الجوارح لانه لو كان كذلك لما عدل الشارع صلى الله عليه وسلم عنها واخذ
استحباب التلفظ بها من قوله صلى الله عليه وسلم لبيك حجة وعمرة وقياسهم في ذلك عليه
اخذ بعيد غير متوجه لانه انما قال ذلك في ابتداء احرامه تعليما للصحابة ما يحلون به ويقصدونه
من النسك ولقد صلى صلى الله عليه وسلم اكثر من نيف الف صلوة فلم ينقل انه قال نويت
ان اصلي صلوة كذا وكذا وتركه صلى الله عليه وسلم سنة كما ان فعله سنة والفرق بين الحج

والصلوٰۃ اظہر من ان یقاس احدہما علی الآخر والی ہذا مال ابن القیم فی الہدی النبوی وجمع
من علمائنا الشیخ علی القاری فی شرح المشکوٰۃ انتہی ملا علی قاری در شرح مشکوٰۃ نوشتہ
واختلفوا فی التلفظ باللسان علی النیۃ بعد اتفاقہم ان الجہر بالنیۃ غیر مشروع سواء یکون اماما
او ماموما او منفردا فالاکثرون علی ان الجمع بینہما مستحب لیحصل تعقل معنی النیۃ واستحضارہا
قال صاحب الہدایۃ ویحسن لاجتماع عزیمتہ قال المحقق الامام ابن الہمام قال بعض الحفاظ لم یثبت
عن رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم بطریق صحیح ولا ضعیف انہ کان صلی اللہ علیہ وسلم یقول عند
الافتتاح اصلی کذا ولا عن احد من الصحابۃ والتابعین بل المنقول انہ کان صلی اللہ علیہ وسلم
اذا قام الی الصلوٰۃ کبر وہذہ بدعۃ انتہی وقد یفہم من قول المصنف لاجتماع عزیمتہ انہ لا یحسن لغیر
ہذا القصد وہذا لان الانسان قد یغلب علیہ تفرق خاطرہ فاذا ذکر بلسانہ کان عونا علی
جمعہ ثم رأیتہ فی التجنیس قال والنیۃ بالقلب لانہ عملہ والتکلم لا معتبر بہ ومن اختارہ اختارہ
لتجتمع عزیمتہ انتہی کلامہ وقیل لا یجوز التلفظ بالنیۃ فانہ بدعۃ والمتابعۃ کما تکون فی الفعل
تکون فی الترک ایضا فمن واظب علی فعل لم یفعلہ الشارع فہو مبتدع وقد یقال نسلم انہا
بدعۃ لکنہا مستحسنۃ استحبہا المشائخ للاستعانۃ علی استحضار النیۃ لمن احتاج الیہ وہو صلی
اللہ علیہ وسلم واصحابہ لما کانوا فی مقام الجمع والحضور لم یکونوا محتاجین الی الاستحضار
المذکور وقیل التلفظ شرط لصحۃ الصلوٰۃ ونسبوہ الی الغلط والخطاء ومخالفۃ الاجماع
لکن لہ محل عندنا مختص بمن ابتلی بالوسوسۃ فی تحصیل النیۃ وعجز عن ادائہا فانہ قیل فی حقہ
اذا تلفظ بالنیۃ سقط عنہ الشرط دفعا للحرج واغرب ابن حجر قال انہ صلی اللہ علیہ وسلم
نطق بالنیۃ فی الحج فقسنا علیہ سائر العبادات فقلنا لہ ثبت العرش ثم انقش من جملۃ
الواردات فانہ لم یرد نویت الحج وانما ورد اللہم انی ارید الحج وہو دعاء واخبار لا یقوم مقام
النیۃ لا بجعلہ انشاء فہو موقوف علی القصد والقصد الانشاء غیر معلوم مع الاحتمال
لا یصح الاستدلال مع عدم صحۃ حملہ مقیسا محال ثم قال وعدم ورودہ لا یدل علی عدم

ووقوعه قلنا هذا مردود بل الاصل عدم وقوعه حتى يوجد دليل وروده وقد ثبت انه صلى الله
عليه وسلم قام الى الصلوة فكبر فلو نطق بشيء آخر لنقلوه عنه وورد في حديث المسيء صلوته
انه قال اذا قمت الى الصلوة فكبر فدل على عدم وجود التلفظ وذكر ابو داود وانه قال لنا
للبخاري بل يقول شيئا قبل التكبير فقال لا انتهى وبما ذكرنا تبين فساد تقييد كلام ابن حجر
قوله وايضا انه صلى الله عليه وسلم لا يأتي الا بالاكمل وهو افضل من تركه اجماعا والنقل الشرعي
حاصل انه لم يواظب على ترك الافضل بحول عجزه فثبت انه اتى في نحو الوضوء والصلوة
بالنية مع ان دعوى الاجماع غير صحيح قال المالكية قالوا بكراهته والحنبلية نصوا على انه
غير مستحب وان اراد به الاتفاق بين الشافعية والحنفية فليس على الاطلاق بل محله
اذا احتاج اليه بالاستعانة عليه وقد ثبت تركه عند الحفاظ المحدثين بلا ريب فقوله والشك
لا يعارض اليقين مجازفة عظيمة من اعجب العجائب والذي يتحير فيه اولو الالباب حيث جعل الوهم
يقينا وثبوت الحفاظ ريبا لا يقال المثبت مقدم على النافي لانا نقول محله اذا تعارض دليلان
احدهما على النفي والآخر على الاثبات والخصم هنا سوا جعلناه مثبتا او نافيا فليس معه دليل
ودليلنا على النفي ثابت بنقل المحدثين المؤيد بالاصل الذي هو عدم الوقوع فقال فاين هو من
ذلك محل خطل ثم رأيت ابن القيم ذكر في زاد المعاد في هدي خير العباد وهذا لفظه كان صلى
الله عليه وسلم اذا قام الى الصلوة قال الله اكبر ولم يقل شيئا قبلها ولا يلفظ بالنية
ولا قال صلى الله عليه وسلم صلوة كذا مستقبل القبلة اربع ركعات اماما او ماموما
ولا قال اداء ولا قضاء ولا فرض الوقت وهذه عشر بدع لم ينقل عنه صلى الله عليه وسلم احد
قط باسناد صحيح ولا ضعيف ولا مسند ولا مرسل لفظة واحدة منها البتة بل ولا عن
احد من الصحابة رضي الله عنهم ولا استحبه احد من التابعين ولا الائمة الاربعة وانما غر بعض
المتأخرين قول الشافعي في الصلوة انها ليست كالصيام ولا يدخل فيها احد الا بذكر
فظن ان الذكر تلفظ المصلي بالنية وانما مراد الشافعي بالذكر تكبيرة الاحرام ليس الا وكيف ر

يستحبا الشافعي ام لم يفعله رسول الله صلى الله عليه وسلم في صلوة واحدة ولا احد
من خلفائه واصحابه وهذا هديهم وسيرهم فان وجدنا احدا حرفا واحدا عنهم في ذلك قبلنا
وقابلناه بالقبول والتسليم ولا هدي اكمل من هديهم ولا سنة الا ما تلقوه عن صاحب
الشرع صلى الله عليه وسلم انتهى وصرح السيد جمال الدين المحدث بنفي رواية التلفظ
بالنية عن المجتهدين وكذا ذكره الفيروزابادي صاحب القاموس في كتابه المسمى بالصراط المستقيم
وقال القسطلاني في المواهب وبالجملة فلم ينقل احد انه صلى الله عليه وسلم تلفظ بالنية
ولا علم احدا من الصحابة التلفظ بها ولا اقره على ذلك بل المنقول عنه في السنن انه قال
مفتاح الصلوة الطهور وتحريمها التكبير وتحليلها التسليم ثم اختلف العلماء في التلفظ بها
فقال قائلون هو بدعة لانه لم ينقل فعله وقال اخرون هو مستحب لانه عون على احضار النية
القلبية وعبادة اللسان كما انها عبودية للقلب والافعال المنسوبة عبادة الجوارح حج
ولكن اجاب الشيخ تقي الدين السبكي والحافظ عماد الدين ابن كثير واطنب ابن القيم في الهدي في
رد الاستحباب واكثر من الاستدلال لما في ذكره طول تحرجنا عن القصد لاسيما والذي استقر
عليه اصحابنا استحباب النطق بها وقال بعضهم على ما في الصحيحين من حديث انس رضي الله عنه
انه سمع النبي صلى الله عليه وسلم يلبي بالحج والعمرة جميعا يقول لبيك عمرة وحجة وهذا التصريح باللفظ والحكم
كما يثبت بالنص يثبت بالقياس لكنه يعقب هذا بانه صلى الله عليه وسلم قال ذلك في ابتداء
احرامه تعليما للصحابة ما يهلون به ويقصدونه من النسك ولقد صلى صلى الله عليه وسلم اكثر
من الفين الف صلوة فلم ينقل عنه انه قال نويت ان اصلي صلوة كذا وكذا وتركه صلى الله عليه وسلم
سنة كما ان فعله سنة فليس لنا ان نسوي بين ما فعله وتركه فياتي من القول في الموضع الذي
تركه بنظير ما اتى به في الموضع الذي فعله والفرق بين الحج والصلوة اظهر من ان يقاس احدهما
بالاخر انتهى در بحر الرائق در بيان تثويب نوشته وهو اختيار المتاخرين لزيادة غفلة الناس
وقالوا يقدمون لسماع الاذان وعند المتقدمين هو مكروه في غير الفجر وهو قول الجمهور كما حكاه

النووی فی شرح المہذب لما روی ان علیا رضی اللہ عنہ رای موذنا یثوب فی العشاء فقال
اخرجوا ہذا المبتدع من المسجد وعن ابن عمر مثلہ ولحدیث الصحیحین من احدث فی امرنا ہذا
ما لیس منہ فہو رد انتہی و در ردیف ابن نوشتہ قول الائمۃ الثلثۃ بان التثویب للاذان الصبح لا غیر
سنۃ مع قول ابی حنیفۃ انہ یکرہ بعد الفراغ من الاذان ولا یشرع فی غیر الصبح وقال
الحسن بن صالح یستحب فی العشاء وقال النخعی یستحب فی جمیع الصلوۃ انتہی و در برہان شرح
مواہب الرحمان نوشتہ ولیطرد ای ابو یوسف التثویب فی الکل ای کل الصلوات
انتہی و در بیان عمامہ در عالمگیری نوشتہ ولیس فی الکفن عمامۃ فی ظاہر الروایۃ انتہی و در
طوالع الانوار حاشیہ در مختار نوشتہ قولہ واستحسن ولیس فی الکفن عمامۃ فی ظاہر الروایۃ و
استحسنہا المتاخرون لما روی عن ابن عمر انہ کان یعمم المیت ویجعل العذبۃ علی وجہہ کما فی النہر
ولم یستحسنہا الا للعلماء والاشراف انتہی **عبارت مائۃ** فاتحہ مرسومہ و مشہورہ
اصلی ندارد زیرا کہ از آنحضرت صلعم و صحابہ و تابعین رضی اللہ عنہم طریکہ معمول فیما بین الناس
ست منقول نیست پس ہر کہ منقول از آنحضرت صلعم و صحابہ نباشد غیر مشروع چنانچہ صاحب
ہدایہ چند جا عدم نقل را از آنحضرت صلعم و صحابہ رضی اللہ عنہم دلیل گرفتہ ہست منہا فی کتاب
الصلوۃ فی فصل الاوقات التی یکرہ فیہ الصلوات قال یکرہ ان یتنفل بعد طلوع الفجر باکثر من رکعتی
الفجر لانہ علیہ السلام لم یزد علیہما مع حرصہ علی الصلوۃ ومنہا ما قال فی باب العید ولا یتنفل
فی المصلی قبل العید لانہ علیہ السلام لم یفعل مع حرصہ علی الصلوۃ **مغالطہ** آوردن این ہر
دو روایت برای تایید دعوی بی اصل بجہت بی فہمی ست کہ عدم نقل چیزی دیگر و نقل عدم
چیزی دیگر و فائدہ قید مع حرصہ نفہمیدن نصیب اعدا **ہدایہ** ست اتفاقا این اشتباہ مخل
خاطر مولوی خلیل الرحمان رامپوری شدہ بود کہ در رسالہ مسمی بہ بسم الخیرات مذکور
کردہ و جواب بخیر تحریر در آئندہ الحال این بزرگ ہم اتباعا لہ درین چاہ افتادہ زبدہ
تحقیق درین باب آنست کہ عدم نقل مفید نقل عدم ست و نقل عدم مفید عدم نقل کہ

دربهردو تغائر نیست پس ایراد بر دو روایات هدایه وارد نیمقام مخالف مرادم فهمیدن خرابی فهم
معترض ست اما نمی بیند که درهمین جا عدم نقل هم حجت ست تقریرش انکه بعد طلوع فجر اکثر
از دو رکعت فجر خواندن مکروه ست زیرا که زیاده برین دو رکعت ازان حضرت منقول
نشده و تنفل در مصلی قبل صلوة عید هم نشاید زیرا که این فعل از آنحضرت صلعم منقول
نشده و قید مع حرصه برای تقویت دلیل ست نه تتمه تعلیل صاحب هدایه در مقامات
دیگر بدون ضم این قید هم بعدم نقل حجت گرفته چنانچه در صلوة الکسوف گفته ولیس فی الکسوف
خطبة لانه لم ینقل انتهی ودر صلوة الاستسقا نوشته لا تقلب القوم اردیتهم لانه لم ینقل
انه صلعم امرهم بذلک انتهی ودر باب النوافل نوشته وفی الجامع الصغیر لم یذکر الثمانی
فی صلوة اللیل ودلیل الکراهة انه صلعم لم یزد علی ذلک ولولا الکراهة لزاد تعلیما للجواز
انتهی **عبارة** ومنها ما قال فی کتاب الحج من احرم وفی بیته او فی قفص معه صید فلیس علیه
ان یرسله وقال الشافعی علیه ان یرسله لانه متعرض للصید بامساکه فی ملکه فصار کما
اذا کان فی یده ولنا ان الصحابة رضوان الله تعالی علیهم کانوا یحرمون وفی بیوتهم
صیود ودواجن ولم ینقل عنهم ارسالها وبذلک جرت العادة الفاشیة وهی من احدی
الحجج **مغالطه** آوردن این مسئله دلیل بر دعوی خالی از جنون نیست چه صورت دعوی
اینکه امریکه منقول نیست غیر مشروع ست وحال مسئله اینکه اگر کسی احرام کند ودر خانه اش
یا در قفسی که همراه اوست جانوری باشد رها کردن آن بر محرم واجب نیست چرا که در
خانه صحابه جانوران می بودند و بعد احرام رهائی کردند و عادت مستمره بران جاری گردید
که بعد احرام جانوران را رهائی کنند و عادت مستمره مسلمین حجت ست از حجج شرعیه پس
بآن ثابت گردید که رها کردن جانوران واجب نیست تا ملاحظه باید کرد که از دعوی چه مناسبت
هدایه دعوی عجیب است که صاحب هدایه چند جا بعدم نقل حجت گرفته هست نه
انکه معترض فهمیده پس این مسئله دلیل صریح بر دعوی عجیب ست که صاحب هدایه درین

مقام بعدم نقل حجت آورده چنانچه گفته ولم ینقل عنهم ارسالهما وعادت عامه صحابه هم در
شرعیات حجت ست وشاید حجت بودن عدم نقل برای غیر شرعیه هم از ایجاب مخالفت
عادت عامه صحابه باشد که عمل باعمال غیر منقول از صحابه تشریعًا مستلزم مخالفت عادت عامه صحابه
در شرائع ست وبعضی چیزها را که با عدم منقول بودن آنها از صحابه صاحب هدایه وغیره جائز
نوشته قطع نظر از انکه برای جواز آنهم فقهای اهل استنباط نظیری واصلی پیدا کرده اند جهت تنگی
ضرورت ست که گفته اند الضرورات تبیح المحظورات واین ضرورت هم مفوض برای بعضی ارباب
استنباط وارباب اجتهاد ست نه بتخییل عامیان ونه آنچه اهل بدع واهوا ایجاد کرده اند هم ضرورت
ضرورت باشد وخیلی از تحقیق اینمقام در ماسبق مذکور شده در انجا باید دید لیکن حجت
بودن عدم نقل بعدم فعل آنحضرت وصحابه وتابعین اتچند روایات در ذیل بطور انموذج
نگارش میرود محمد بن اسمعیل بخاری در صحیح خود بروایت حضرت عکرمه مولی ابن عباس
روایت میکند که قال ابن عباس وانظر السجع من الدعاء فاجتنبه فانی عهدت رسول الله صلعم و
صحابه لا یفعلون ذلک وابو الحسین مسلم بن حجاج نیشاپوری در صحیح خود از عماره بن رویبه
روایت میکند که انه رای بشر بن مروان علی المنبر رافعا یدیه فقال قبح الله هاتین الیدین لقد
رایت رسول الله صلعم ما یزید علی ان یقول بیده هکذا واشار باصبعه المسبحة وابو عیسی ترمذی
از نافع روایت میکند که ان رجلا عطس الی جنب ابن عمر فقال الحمد لله والسلام علی رسول
الله صلعم قال ابن عمر وانا اقول الحمد لله والسلام علی رسول الله ولیس هکذا علمنا رسول الله
صلعم ان یقول الحمد لله علی کل حال وامام احمد در مسند خود از عبد الله بن عمر روایت می کند
که یقول ان رفعکم ایدیکم بدعة ما زاد رسول الله صلعم علی هذا یعنی الی الصدر ودر [illegible]
حاشیه در مختار از ابن مسعود روایتی آورده که انه سمع قوما اجتمعوا فی مسجد یهللون ویصلون
علی النبی جهرا فراح الیهم فقال ما عهدنا ذلک علی عهده صلعم وما اراکم الا مبتدعین فما زال
یذکر ذلک حتی اخرجهم من المسجد انتهی وامام نووی در شرح مهذب نوشته اردی ان

علیا رضہ انی موذنا یثوب فی العشاء فقال اخرجوا بنا المبتدع من المسجد وعن ابن عمر مثلہ
انتہی و در مجمع البحرین نوشتہ ان رجلا یوم العید اراد ان یصلی قبل صلوٰۃ العید فنہاہ
علی رض فقال الرجل یا امیر المومنین انی اعلم ان اللہ تعالی لا یعذب علی الصلوٰۃ فقال
علی رض وانی اعلم ان اللہ تعالی لا یثیب علی فعل حتی یفعلہ رسول اللہ صلعم او یحث علیہ
فیکون صلوتک عبثا والعبث حرام فلعلہ تعالی یعذبک بہ لمخالفتک لرسولہ صلعم انتہی ابن
طاہر در تذکرۃ موضوعات نوشتہ کان عبد اللہ الانصاری لا یصوم رجبا وینہی عنہ ویقول
لم یصح عن النبی صلعم فی ذلک شئی انتہی شیخ عبد الحق دہلوی در ترجمہ مشکوٰۃ تحت حدیث
انما الاعمال بالنیات می نویسد اتباع ہمچنانکہ در فعل واجب ست در ترک نیز می باید پس آنکہ
مواظبت نماید بر فعلی کہ شارع نکردہ باشد مبتدع بود کذا قال المحدثون انتہی و ملا علی قاری
در مرقات تحت ہمین حدیث می نویسد المتابعۃ کما یکون فی الفعل یکون فی الترک ایضا
فمن واظب علی فعل لم یفعلہ الشارع فہو مبتدع انتہی و در مواہب لطیفہ شرح مسند امام ابحنیفہ
نوشتہ فالاتباع کما یکون فی الفعل یکون فی الترک انتہی و در مطالع الانوار حاشیہ در
مختار نوشتہ رفع الصوت بالذکر بدعۃ یعنی یوم عید الفطر فیقتصر ای علی مورد التشریع
فانہ مکروہ عند الامام تحریما علی الظاہر لتعلیلہم بان النبی صلعم لم یفعلہ انتہی و در منیۃ المصلی
نوشتہ الزیادۃ علی الثمان مکروہۃ بالاجماع ای باجماع ابحنیفہ وصاحبیہ وہذا القید لہا
تحریمیۃ لذا فی النہر الفائق قال صاحب البدائع انہ مکروہ لانہ لم یرو عن النبی صلعم
انتہی و در بحر رائق نوشتہ یکرہ ان یقال فی الاذان حی علی خیر العمل لانہ لم یثبت عن النبی
صلعم و سید شریف جرجانی در باب محرمات شرح خلاصہ کیدانی نوشتہ والزیادۃ
فی التکبیر بان یقال اللہ اکبر الاعلی لانہ غیر منقول عن النبی صلعم ولا من الصحابۃ انتہی
و در باب الصوم کفایہ شعبی نوشتہ الامام اذا اتم التراویح بعشر تسلیمات وقام و
شرع فی الحادی عشر علی ظن انہا عاشر ثم علم انہ زیادۃ فالواجب علیہ وعلی القوم ان یقعدوا

ثم تتفضون وجدنا الان الصحابة اجتمعوا على هذا المقدار فالزيادة عليه محدث وكل محدث
بدعة وكل بدعة ضلالة وكل ضلالة في النار الا ترى انه لا يجوز ان يصلي التراويح اربعا
اربعا والكان المذهب عند ابي حنيفة رح الافضل في صلوة الليل ان يكون اربعا اربعا لان الصحابة
اجتمعوا على الركعتين وعمر رض هكذا فعل وكذلك علي بن ابي طالب كرم وغيرهما هكذا صلوا التراويح
فلا يجوز لنا ان نتجاوز من العدد والموضع ومن صلى وحده في بيته او في المسجد فانه يجوز
له ان يصلي اربعا اربعا فاما في الجماعة فلا يجوز الزيادة على الركعتين لاجل المخالفة انتهى
ودر آماکی همچنین مرقوم ست ودر کنز العباد شرح اوراد نوشته یکره الدعاء عند ختم القرآن
في شهر رمضان وعند ختم القرآن بجماعة لان هذا لم ينقل عن النبي صلعم ولا من الصحابة
رضوان الله تعالى عليهم اجمعين انتهى ودر فتاوى كبرى ومختار وعجيب وابراهيم شاهى
نيز همچنين نوشته ودر محيط نوشته كه قرآءة الكافرون الى الآخر مع الجمع مكروه لانها
بدعة لم ينقل عن الصحابة والتابعين انتهى ودر نصاب الاحتساب وعالمگيرى همچنين
نوشته ودر كتاب ملتقط نوشته يكره المصافحة بعد الصلوٰة بكل حال لان الصحابة ما صافحوا
انتهى ودر توشيح والصباح للطالب ومحك الطالبين ودر تحفة النبي وخلاصة الفقه از
ناصرى وكافى وحاشيه مصابيح نيز همچنين نوشته ودر باب الجنائز در مختار مى نويسد
ولا قرآءة ولا تشهد فيها وعن الشافعي الفاتحة في الاولى وعندنا يجوز بنية الدعاء ويكره
بنية القرآءة لعدم ثبوتها فيها عنه صلعم انتهى ودر تحفة الفقهاء مى نويسد لا يقرأ الحبيب الحلبي
قوله رحمه الله ويكره لانه لم يرد فيه الاثر انتهى ودر باب الجنائز جامع الروايات مى نويسد
در واقعات آورده كه فاتحه بعد مكتوبه براى مهمات وغيره مكروه است زيرا كه منقول از
صحابه وتابعين نيست بدعت ست انتهى ودر خزانة الرواية نوشته ودر [illegible]
كلانكيه پڑهه وجنينه نيامده پس شايد انتهى الغرض انچه مذكور شد چهل امر اند لیکن از كلام
حضرت علي وعبد الله بن عباس وعبد الله بن عمر وعبد الله بن مسعود وعائشة رض

میفرمودند پس نیت زبان بدعت باشد واین بدعت را حسنه گفته اند واین فقیر میگوید
که این بدعت چه جای که رفع سنت که رفع فرض مینماید چه در تجویز ان اکثر مردم بزبان اکتفا
می نمایند واز غفلت قلبی باک ندارند پس درین ضمن فرضی از فرائض نماز که نیت قلبی باشد متروک
میگردد وبفساد نماز میرساند علی هذا القیاس سائر المبتدعات والمحدثات فانها زیادات علی الدین
ولو بوجه من الوجوه والزیادة نسخ والنسخ رفع فعلیکم بالاختصار علی متابعة سنة رسول الله
علیه وعلی اله من الصلوات اتمها ومن التسلیمات اکملها والاکتفاء علی اقتداء اصحابه الکرام فانهم
کالنجوم بایهم اقتدیتم اهتدیتم فاما القیاس والاجتهاد فلیس من البدعة فی شئ فانه مظهر لمعنی
النصوص لامثبت امر زائد فاعتبروا یا اولی الابصار والسلام علی من اتبع الهدی والتزم
متابعة المصطفی علیه وعلی اله الصلوات والتسلیمات انتهی شیخ عبد الحق محدث دهلوی
در ترجمه مشکوة تحت فعلیکم بسنتی وسنة الخلفاء الراشدین المهدیین می نویسند پس لازم
گیرید بر خود سنت مرا وسنت خلیفهای مرا که اهل رشد اند وارشاد وهدی وبره بودن
خلاف غیر اهل رشد وراه راست یافتگان ومراد بخلفای راشدین خلفای اربعه
بودند. هر که بر سیرت ایشان رود وموافق سنت عمل کند حکم ایشان دارد نه هر که
بهوای نفسانی خود بدعتی پیدا کند وبتحقیق سنت خلفای راشدین رض همان
سنت پیغمبر است که در زمان آنحضرت شهرت نیافته بود وبعد از آن در زمان ایشان رواج
یافته ومشهور گشته ومضاف بایشان شده چون مظنه آن بود که یکی از آنجهت اضافت
بایشان بدعت پندارد ورد کند ومنکر گردد وصیت کرد باتباع آن پس هر چه خلفای
راشدین بآن حکم کرده اند اگرچه باجتهاد وقیاس ایشان بود موافق سنت نبوی است
واطلاق بدعت بران نتوان کرد چنانچه فرقه رافضه کنند انتهی وتحت وایاکم ومحدثات
الامور نوشته ودور دارید خود را از کارهای نو پدید شده که در زمان آنحضرت
وزمان خلفای راشدین نبوده انتهی ودر ترجمه حدیث ما احدث قوم بدعة الا رفع

مثلها من السنة فتمسك بسنة خير من احداث بدعة نوشته نویسند گر بر جمیع قومی بدعتی را مگر آنکه برداشته شد مانند آن در مقدار و مرتبه از سنت و چون احداث بدعت رافع سنت باشد بهمین قیاس اقامت سنت قامع بدعت خواهد بود پس چنگ در زدن بسنت اگر چه اندک باشد بهتر است از نو پدید کردن بدعت اگر چه حسنه است زیرا که باتباع سنت پیدا می شود نور و بگرفتاری بدعت در می آید ظلمت مثلاً رعایت آداب استنجا بر وجه سنت بهتر است از بنای رباط و مدرسه چه سالک برعایت آداب سنت ترقی می کند بمقام قرب و ببرکت آن تنزل میکند از آن و این سودی نمیگرد و ببرکت فعل از آن تا بر سد قساوت قلب که آزار ترک قلب و طبع و ختم گویند میرسد نعوذ بالله من ذلک انتهی و حضرت مجدد الف ثانی در مکتوبات خود می نویسند و اجتناب از اسم و رسم بدعت تا از بدعت حسنه در رنگ در روشن بدعت احتراز ننماید بوئی ازین دولت بشام جان او نرسد و اینمعنی امروز متعسر است که عالم در دریای بدعت غرق گشته است و بظلمات بدعت آرام گرفته کرا مجال است که دم از رفع بدعت زند و باحیای سنت لب کشاید اکثر علمای اینوقت رواج دهندهای بدعت اند و محو کنندهای سنت بدعتهای پهن شده را تعامل خلق دانسته بجواز بلکه باستحسان آن فتوی میدهند و مردم را به بدعت دلالت مینمایند چه میگویند اگر ضلالت شیوع پیدا کند و باطل متعارف شود تعامل گردد مگر نمیدانند که تعامل دلیل استحسان نیست تعاملی که معتبر همان است که از صدر اول آمده است تا باجماع جمیع مردم حاصل گشته کما ذکر فی الفتاوی الغیاثیة قال الشیخ الامام الشهید رحمه الله سبحانه لا ناخذ باستحسان مشایخ بلخ وانما ناخذ بقول اصحابنا المتقدمین رحمهم الله سبحانه لان التعامل فی بلدة لا یدل علی الجواز وانما یدل علی الجواز ما یکون علی الاستمرار من الصدر الاول فیکون ذلک دلیلا علی تقریر النبی صلی الله علیه و علی آله الصلوة والسلام ایاهم علی ذلک فیکون تشریعا منه علیه و علی آله الصلوة والسلام واما اذا لم یکن کذلک لا یکون فعلهم حجة الا اذا کان ذلک

من الناس كافة في البلدان كلها ليكون اجماعا والاجماع حجة الا ترى انهم لو تعاملوا على
بيع الخمر وعلى الربوا لا يفتى بالحل و شك نيست كه علم بتعامل كافه انام و بلعمل جميع قرى و
بلدان از حيطه بشر خارج است باقى ماند تعامل صدر اول كه فى الحقيقت تقريرست از آن
سرور عليه و على آله الصلوة والسلام و راجع ست بسنت او عليه و على آله الصلوة والسلام
بدعت كجاست و حسن بدعت كدام اصحاب كرام را در حصول كمالات صحبت خير البشر كافى بوده
و از علماى سلف هر كه بدولت رسوخ مشرف گشته است بى آنكه اختيار طريق صوفيه نمايد و بسلوك
و جذبه قطع مسافت كند بواسطه التزام متابعت سنت سنيه است على صاحبها الصلوة والسلام
والتحيه و اجتناب از بدعت نا مرضيه اللهم ثبتنا على متابعة السنة و جنبنا عن ارتكاب البدعة
بحرمة صاحب السنة و على آله الصلوة والسلام والتحيه انتهى انتهى از حديث تخطيب و عبارت
حاشيه مشكوة سيد سند و شرح مصابيح ابن ملك و نهايه ابن اثير جزرى و قاموس مجد الدين
فيروزآبادى و شرح صحيح مسلم قاضى عياض و ترجمه مشكوة شيخ عبد الحق دهلوى و فتح البارى
شرح صحيح البخارى ابن حجر عسقلانى و شرح اربعين نووى المعين بن صفى و فتاوى جامع الروايات
و لباب الفقه و مصفى و كلمات مولفه فى المقاصد المختلفه و مكتوبات حضرت مجدد الف ثانى
گذشت خلاصه اش آنكه بدعتيكه مقابل سنت است هرگز منقسم نيست بلكه كل آن ضلالت است
و آنكه منقسم است مقابل سنت نيست زيرا كه حسنه مخالف سنت نمى باشد بلكه همان را حسنه گويند
كه موافق سنت باشد و اصل و نظيرى يافته شود و آن قياسات مجتهدين و مسائل اجماعيه اند و
اين حكماً سنت است نه بدعت پس همه اختراعيات اين مردمان حالى از قسم ضلالت است هرگز
حسنه شدن نمى تواند **عبارت مائة** جائيكه بدعت را مطلق گذارند بدعت سيئه
مراد مى باشد **مغالطه** اين هم دعوى بى دليل محض است **هدايه** اين دعوى با دليل است
اما نمى دانند كه فرد كامل بدعت بدعت سيئه است و بجاى خود ثابت شده كه المطلق اذا
اطلق يراد به الفرد الكامل پس ضرورست كه جائيكه بدعت را مجرد از قرائن مطلق بگذارند سيئه مراد

باشد وانجا از اطلاق بدعت حسنه مراد گرفته اند بدلالت قرائن ست شیخ عبدالرؤف المناوی
در شرح جامع صغیر نوشته ان البدعة غلبت علی مالم یشهد الشرع بحسنه انتهی وابن اثیر
جزری در جامع الاصول نوشته اکثر ما یستعمل البدعة عرفا فی الذم انتهی و در ذخیره السالکین نوشته
چند جا لفظ بدعت مطلق می باید مراد ازین غالبا قبیح ست انتهی در جواب امر واجب التنبیه اظهرست
هذا التعرض بان نرفت **عبارت اربعین** خواندن نماز مذکور در کتب حدیث و فقه
که معتبر و مضبوط اند از نظر نگذشته لیکن در بعضی وظائف و رسائل صوفیه نوشته است و
بر قول و فعل مشائخ فتوی جاری نمی شود انتهی ملخصا **مغالطه** شیخ الاسلام آن
نماز را هذه بر سنت نوشته و اطلاق مشائخ در فقها شائع ست و مجیب را بر کدام فعل ثنائی نسبت
مقدم اتباع هوا ست مدنه در جواب سوال هشتاد و ششم تمسک بفوائد الفواد نمی نمود هر تقدیر
میگوئیم که مجیب صرف باحتمال حمل لفظ مشائخ بر صوفیه فتوی دادن نتوانست پس تمسک
بکتاب سید آدم بنوری در مرأة الصفا چگونه درست شد و چرا بر قول شاه ولی حنفی دلو الطف
اینکه جائیکه فتوی جائز نبود از قسم فضائل اعمال که توسع دران جا میست و اینجا که فتوی دادن با
تکفیر که محل کمال احتیاط ست انتهی **هدایه** رسائل طبع شریف معلوم شد شیخ الاسلام
صلوات مذکور را کی تحت سنت داخل کرده بلکه سنت بودن تصدق از شرع نقل نموده و نیز
از شرع آورده که اگر تصدق میسر شود نماز بخوانند و خود این نماز را عادت مشائخ نوشته و در
همچنین مقام متبادر از مشائخ صوفیه می باشند نه فقها چنانچه بر ناظر سیاق و سباق کلام
شیخ الاسلام مخفی نیست و از فرد دانشمند نهایت عجب ست که امریکه از کتاب و سنت و قیاس
مجتهدین و اجماع امت اصلی و سندی ندارد چگونه آنرا سنت پندارد و در عبارت فقها قرار دهد
اگر معترض را دعوی سنیت آن بود از حدیثی ثابت میگردد و این قسم نه از فضائل اعمال نه
دران توسع هر رطب و یابس و مجیب در سوال هشتاد و هشتم هرگز بنای فتوی بر روایت فوائد الفواد
نکرد تا گنجایش کلام معترض درین مقام باشد و در مسئله گنگنه بستن تمسک بر کتاب سید آدم

بخوبی ازالست کہ دران کتاب سند از کتاب علم الہدی می آرند وکتاب مرآة الصفا در
فقہ ہست ومع ہذا این مسئلہ بجای خود مدلل ست بی اصل وسند نیست پس درین مسئلہ
فتوی بر قول مشائخ نیست وانچہ معترض از بحر الرائق نوشتہ کہ لا یخرج الرجل من
الایمان الا بجحود ما ادخلہ فیہ الخ دران کلام نیست متنازع فیہ امارات تکذیب اند کہ کنگنہ
منجملہ آنہاست وبالاتفاق از بحر وازان کتاب با آنہا حکم کفر بظاہر جاری می شود وانہ از لاب
کیا لو کفر لازم آمدن از مقصود مجیب فرسنگہا دورست وانکہ معترض از بحر الرائق نقل
نمودہ کہ والحق ان ما صح عن المجتہدین الخ درینجا صحت نفی عام ست از بنفسہ و بنظایرہ پس
فرض کردیم کہ کفر بنفس بستن کنگنہ از مجتہدین ثابت نیست مگر کفر بظاہر البتہ از مجتہدین
ثابت ست وانکہ معترض از بحر نقل نمودہ وقد ذکروا ان المسئلۃ المتعلقۃ بالکفر اذا کان لہا
تسع وتسعون احتمال الکفر الخ این حکم در مسئلہ ہست نہ در امارات تکذیب واگر ازین چنان
می فہمند کہ چون در یک کس نود ونہ چیزہای کفر یافتہ شوند ویک چیز اسلام پس انکس
حکم اسلام کردہ خواہد شد محض غلط ست زیرا کہ چون شخصی مثلا منکر قیامت شد یا منکر رسالت
کدامی رسول بود دران ہمہ چیزہای اسلام یافتہ شوند ہرگز بران حکم اسلام نخواہند کرد بانکہ
ودر انکس صرف یک وجہ کفر یافتہ می شود وباقی وجوہ اسلام الخ باید دانست کہ کنگنہ مثل
زنار ہست زیرا کہ چنانکہ زنار علامت جماعت برہمنان از ہنود ست ہمچنان کنگنہ علامت جماعت
نوشہان از ہنود ست پس ہر دو را در بودن علامت تکذیب دین برابر باید تصور
و کنگنہ بستن از دینیات وعبادات قوم ہنود ست چنانکہ ہمہ آنکہ عبارت ارشاد می
کنند آنی در مذہب ایشان ہست واین امر در پوتھی رام دلی ایشان کہ ماخذش بید
پران ست وخاص برای امر رسم شادی در مذہب انقوم موضوع شدہ مذکور ست و
پہیرا عبارت ازان ست کہ آتش نہادہ گرد آن ہفت بار طواف میکنند پس کنگنہ
بستن از افعال امارات تکذیب ست در بیضاوی نوشتہ الکفر لغۃ ستر النعمۃ واصلہ

الکفر بالفتح وهو الستر ومنه قیل للزارع والليل كافر وكمام التمر كافور وفي الشرح وانكار
ما علم بالضرورة مجيء الرسول به ثم وانما عد لبس الغيار وشد الزنار ونحوهما كفرا لانها تدل على
التكذيب فان من صدق الرسول لا يجترئ عليها ظاهرا الا انها كفر في انفسها انتهى ودر ظهیریه
مى نويسد من وضع قلنسوة المجوس على راسه فسئل لاي انكر عليه فقال ينبغي ان يكون القلب
سويا او مستقيما كفر لانه ابطل حكم ظواهر الشريعة انتهى ودر عالمگیری نوشته يكفر بوضع
قلنسوة المجوس على راسه على الصحيح الا لضرورة دفع الحر والبرد انتهى ودر خلاصه مذكورست
من وضع قلنسوة المجوس على راسه قال بعضهم من المتاخرين ان كان لضرورة البرد او
الحر حتى يا سبها لا يكفر و الا كفر انتهى وفي المحيط ولكن الصحيح انه يكفر مطلقا وضرورة البرد ليس
بشيء لامكان تحرزها بحرجها عن تلك الهيئة حتى يصير قطعة اللبد فيدفع البرد فلا ضرورة الى لبسها
على تلك الهيئة انتهى پس كفر كننده لبستن ظاهرست ومتاخران تصريح بكفر ايشان هم كرده اند چنانچه
در مراة الصفا ومنافع المسلمين ومطالب المؤمنين وخلاصة المعارف سيد آدم بنوری كه
از اجل خلفاى حضرت احمد سرهندی مجدد الف ثانی در عهد شاهجهان بادشاه بوده اند
وكتاب علم الهدى كفر آن مرقوم هست ليكن بايد دانست كه آنانكه از كيفيت كنگره آگاه شده اند
واين را امارت تكذيب ورسم ديني كفار ندانسته اند ودر جهالت مرتكب اين فعل شده اند
البته بسبب جهل معذور از حكم كفر خواهند ماند چنانچه ملا علی قاری در شرح فقه اكبر در كلمات كفر
نوشته اما اذا تكلم بكلمة ولم يدر انها كلمة كفر ففي فتاوى قاضي خان حكاية خلاف من غير ترجيح
حيث قال قيل لا يكفر لعذره بالجهل وقيل يكفر ولا يعذر بالجهل اقول والاظهر الاول الا
اذا كان من قبيل ما يعلم من الدين بالضرورة فانه حينئذ يكفر ولا يعذر بالجهل انتهى واگر
معترض عبارت شرح مواقف نقل كرده كه لو علم انه شد الزنار لا لتعظيم دين النصارى
الخ ودران نفى كفر نموده اند ودرين المسئله نفى كفر باعتبار احكام ظاهر شريعت است
معترض تمام عبارت شرح مواقف درينجا نقل ننموده هنا عبارتيكه ما قبل آن عبارت

معترض نقل نموده واقع ست بجنس تحریر در می آید تا مطلب کتاب بخوبی منتقش خاطر گردد و آن
اینست المقصد الثالث فی الکفر وهو خلاف الایمان فهو عندنا عدم التصدیق للرسول
فی بعض ما علم مجیئه ضرورة فالقیل فشد الزنار ولبس الغیار بالاختیار لا یکون کافرا
اذا کان مصدقا له فی الکل وهو باطل اجماعا فانا جعلنا الشیء الصادر عنه باختیاره علامة
التکذیب فحکمنا علیه بذلک ای بکونه کافرا غیر خلاف ولو علم انه شد الزنار الخ انتهی و در
بیان سجده شمس نوشته سجد للشمس ینبغی ان یکون مومنا والاجماع علی خلافه قلنا هو
دلیل عدم التصدیق ای سجوده یدل بظاهره علی انه لیس بمصدق ونحن نحکم بالظاهر فلذلک
حکمنا بعدم ایمانه لا لان عدم السجود لغیر الله داخل فی حقیقة الایمان حتی لو علم انه لم یسجد لها
علی سبیل التعظیم واعتقاد الالهیة بل سجد لها وقلبه مطمئن بالتصدیق لم یحکم بکفره فیما بینه
وبین الله وان اجری علیه حکم الکفر فی الظاهر انتهی و آنکه معترض نوشته که تشبه ما دامیکه قصد
تشبه نکند نباشد تحکم صریح ست بلا دلیل و سند چگونه این کلام معترض تسلیم در آید و آنچه
از دره نقل کرده مرادش بظاهر آنست که تشبه در اموری معتبر ست که مصالح قصد تشبه باشند
و در هر امر هرگز از آن مستفاد نیست که بدون قصد تشبه تشبه ممنوع نیست و بر نقل عبارات
حمادیه جرح نمودن بعید از عقل ست مجیب روایت حمادیه برای حرمت مزامیر و غیرها نقل نموده
فتوی داد و درین مسئله مقام کلام حنفی المذهب نیست اگر غرض آنست که در مسائل الکحه
مداهنت را بکار بردن و بر جواز محرمات فتوی دادن تیسیر بر مستفتی ست و در باب افتا
رعایت مستفتی ضرور ست و شریعت را تابع هوا نمودن لازم و مجیب باین رعایت فتوی نداده
البته محل جواب نیست و اعتراض معترض بیجا مقام هزار تاسف ست که هنوز این بیچاره نداسته
که عمل بالاحتیاط اولی ست و از اختلاف برآمدن و بطریق اجماع سلوک اختیار کردن کار
دیانت فتوی بر احوط دادن کار اهل حق ست نداند که معترض درین مقام الیسر در افتا چه
نمیده که از عدم لغزان بر مجیب جرح نموده و چون در عبارات حمادیه کفر تکذیب علانیه مرقوم بود

لهذا بروایت خزانه حکم بعض این مسائل را بیان فرموده پس آوردن عبارت خزانه را
خبط فهمیدن از دیوانگی بیش نیست **عبارت مانحن** و اگر لحاظا یا حجت در اصل
اشیا کرده شود پس بنا بر معلوم میشود که مقرر کردن یوم عرس جائز باشد لیکن این امر
مردود ست بدو وجه یکی آنکه حدیث صحیح در مشکوة المصابیح بروایت نسائی مروی ست
دلالت دارد برین که بهیئت اجتماعیه نزد قبر مثل یوم عید اجتماع نباید کرد عن ابی هریرة رضه قال
سمعت رسول الله صلعم یقول لا تجعلوا بیوتکم قبورا ولا تجعلوا قبری عیدا وصلوا علیّ فان
صلوتکم تبلغنی حیث کنتم رواه النسائی کذا فی المشکوة یعنی روایت ست از ابی هریره که گفت
که شنیدم آنحضرت صلعم را که میفرمودند مگردانید خانهای خود را مثل قبرها که مردمان دران افتاده
وخفته باشند و هیچ عبادتی و نمازی دران نمیکرده باشند و مگردانید قبر مرا عیدگاه که اجتماع کنید
بزینت و سرور و لهو و لعب که موجب غفلت ست چنانچه یهود و نصاری بر قبور انبیا خود میکنند
و درود فرستید برمن و اندیشه نکنید از بعد مسافت زیراکه درود شما بمن میرسد هر جا که باشید
روایت کرد او را نسائی چنانچه در مشکوة شریف موجود ست قال فی مجمع البحار فی شرح هذا
الحدیث یعنی قوله لا تجعلوا قبری عیدا ای لا تجعلوا زیارة قبری عیدا او قبری مظهر عید ای
لا تجتمعوا للزیارة کاجتماعکم للعید فانه یوم لهو و سرور و حال الزیارة بخلافه و کان داب اهل الکتاب
فاورثهم القسوة او من هجیر عبدة الاوثان حتی عبدوا الاموات انتهی ترجمه اش اینکه یعنی مگردانید
مکنید زیارت قبر مرا عیدگاه یا قبر مرا محل ظهور عید یعنی اجتماع نکنید و جمع نشوید برای زیارت قبر
مانند جمع شدن شما در روز عید زیراکه روز عید روز لهو و خوشی ست و حال زیارت قبر خلاف
آن ست یعنی محل عبرت و یاد آخرت ست و بود این قسم حال از اهل کتاب پس باعث سختی
راسخی دل و بود عادت بت پرستان تا آنکه پرستش کردند مردگان را لیکن این وجه مخصوص
بعرس نزد قبر ست بخلاف وجه دوم که عام ست که عرس نزد قبر باشد یا غیر قبر **مغالطه**
عجیبه استدلال ابلیسی که دلیل از دعوی بیگانه محض بیان کرده دعوی اینکه مقرر کردن یوم عرس مردود

در دلیلش حدیث و مدلول حدیث حسب بیان مجیب منع اجتماع مثل یوم عید نزد قبر بهیئت
اجتماعیه و ترجمه حدیث این مدلول را باین طور تعبیر نمود که مگردانید قبر را عیدگاه که اجتماع بزینت
و سرور و لهو لعب موجب غفلت ست و ظاهر که منع اجتماع کردن بزینت و سرور و لهو و لعب
موجب غفلت ست نه نفس مقرر کردن یوم عرس ست نه لازم آن و نه هیچ گونه علاقه باو
دارد که هیچ اجتماع بی مقرر کردن یوم عرس هم ممنوع ست و مقرر کردن یوم عرس باجتماع
بخواندن قرآن و استغفار و بذکر آخرت هرگز دران داخل نیست **هدایه** دلیل مجیب موافق
مدعا ست چه در اکثر اعراس مروجه این دیار اجتماع بزینت و لهو و سرور امی باشد و همین
اجتماع را در عرف بعرس تعبیری نمایند پس چون شارع ازین اجتماع منع فرموده پس قبح
تقرر یوم برای این اجتماع هم ظاهر شد پس در تقرر یوم عرس قبح بغیره است و درین تقریر
قبح لعینه هم ست که تقریر عنقریب خواهد آمد پس کلام مجیب بطور اغلب ست راقم گوید که اجتماع
برای قرآن خواندن وغیره بنا برین حدیث ممنوع ست که سوق حدیث دلالت واضحه بران
دارد و آنحضرت صلعم از نفس اجتماع بر قبر اگرچه برای قرأة قرآن وغیرها باشد منع فرموده که سبب
حصول زینت ست و قبر محل آن نیست و تتمه حدیث شاهد برین معنی ست که فرموده صلوا
علیّ فان صلوتکم تبلغنی حیث کنتم یعنی نیز حاجت تکلف کردن در معاودت بقبر برای قرآن
درود نیست بلکه از هرجا که درود خوانید فرستاده نزدم خواهد رسید و نمی بینی که در حدیث لا تجعلوا
قبری عیدا فرموده و عید روزی ست که دران برای نماز جمع می شوند نه برای لهو و لعب اگرچه
درین روز لهو و سرور مباح باشد لیکن اجتماع دران برای صرف نماز ست و بعضی درینجا عید را
بمعنی اعتیاد یعنی عادت گرفتن هم گرفته اند درینصورت هم این اجتماع عرس که بتاریخ در روز معین ست
بیرون از نهی نخواهد شد که همیشه بتاریخ در روز معین جمع شدن عادت گرفتن بدا است
و بعضی معنی حدیث نهی از گردانیدن قبور مکان عبادت هم بیان کرده اند درینحال نیز نهی
از اجتماع برای قرأة قرآن وغیره که از عبادات ست بخوبی مستفاد خواهد شد و بعضی نهی

تخصیص وتعیین برای زیارت هم از حدیث فهمیده پس تخصیص بزیارت عرس ایجاد شرع است چنانچه
ابن حجر در شرح مشکوٰة نوشته او المعنی لا تجعلوا قبری مظهر عید من حیث الاجتماع کالیهود و
النصاری انتهی ابن ملک در شرح مصابیح بذیل لا تجعلوا قبری عیدا نوشته العید اسم لوقت
الذی یجتمع فیه الناس للصلوٰة کعید الفطر والاضحی توربشتی در شرح مصابیح نوشته ویحتمل ان یکون
العید اسما من الاعتیاد یقال عاده واعتاده وتعوّده ای صار عادة له یعنی لا تجعلوا قبری محل
اعتیاد لتعتادوه لانه یؤدی ذلک الی سوء الادب وارتفاع الحشمة ویؤید هذا قوله صلعم وصلّوا
علیّ فان صلوتکم تبلغنی حیث کنتم ای لا تتکلفوا المعاودة الیّ فقد استغنیتم عنه بالصلوٰة علیّ
انتهی و در مرقاة شرح مشکوٰة ملا علی قاری مرقوم است وقیل العید اسم من الاعتیاد یقال
عاده واعتاده وتعوّده ای صار له عادة والعید ما اعتادوک یعنی او عیدا ای لا تجعلوا قبری
محل اعتیاد فانه یؤدی الی سوء الادب وارتفاع الحشمة ولئلا یظن ان دعاء الغائب
لا یصل الیّ ولذا عقّبه بقوله وصلّوا علیّ فان صلوتکم تبلغنی ای لا تتکلفوا المعاودة الی قبری فقد
استغنیتم عن هذا بالصلوٰة حیث کنتم الخ و در طیبی شرح مشکوٰة نوشته واقول بان نظم
الحدیث ان یقال ان قوله لا تجعلوا بیوتکم قبورا معناه لا تجعلوا بیوتکم کالقبور الخالیة عن
العبادة لانها غیر صالحة لها وکذلک لا تجعلوا القبور کالبیوت محلا للاعتیاد ولحوائجکم ومکانا
للعبادة والصلوٰة ومرجعا للسرور والزینة کالعید انتهی و امام خطیب حافظ ابوبکر بغدادی
گفته لما کان یوم الفطر والنحر یعود کل سنة والناس یعودون الیه اجتماعا عاما من الآفاق
سمّی عیدا العوده مرة بعد اخری فنهی النبی صلعم امته عن الاجتماع علی قبره الکریم کاجتماعهم لاقامة
مراسم العید کفعل اهل الکتاب وعیدهم بقبور انبیائهم والمعنی ای لا تجعلوا قبری کالعید
تزینا وتصنعا واجتماعا انتهی و امام سبکی گفته یحتمل ان یکون المراد لا تتخذوا له وقتا
مخصوصا لا یکون الزیارة الا فیه الحاصل بجز از عبارات شروح مصابیح ابن ملک و توربشتی
و شروح مشکوٰة طیبی و ابن حجر مکی و ملا علی قاری بر کلام خطیب بغدادی و امام سبکی گذشت

اشاره باشد که حدیث لا تجعلوا قبری عیدا دلالت صریحه بر عدم مشروعیت عرس دارد
وآنکه معترض بعقد مجلس وعظ بتعیین یوم جمعه و سه شنبه معارضه کرده جوابش آنکه این تعیین
در قرون ثلثه مشهود لها بالخیر یافته شده است و تعیین یوم عرس نه از شارع بثبوت رسیده
و نه در قرون ثلثه مشهود لها بالخیر یافته شده پس معارضه بمثل تعیین الیوم وعظ وغیره
معمول بر باد افضیت معترض شدنی است در صحیحین از شقیق رضی الله عنه که از کبار تابعین بوده
مروی است کان عبد الله بن مسعود یذکر الناس فی کل خمیس فقال له رجل یا ابا عبد الرحمان
لوددت انک ذکرتنا فی کل یوم قال اما انه یمنعنی من ذلک انی اکره ان املکم وانی اتخولکم بالموعظة
کما کان رسول الله صلعم یتخولنا مخافة السآمة علینا وآنکه معترض شعاری گردیده که از اهتمام یوم
عرس و عدم اهتمام جمعه و جماعت در مقرر کردن روز عرس مضرتی نمی رسد در جوابش گوییم که وقتیکه
مردمان اهتمام بر مباحات بمنزله فرض و واجب و سنت نمایند بیشک در ان مباح کراهتی پیدا شود
ایا نمی دانی که مباح را فرض و واجب و سنت دانستن موجب تبدیل عقیده است و فرض و واجب و
سنت دانستن موقوف بر گفتن فرض و واجب و سنت نیست بلکه اهتمام بان مثل فرض و واجب
و سنت کردن برای ثبوت این امر کافیست در عالمگیری در بیان سجدات نوشته ما یفعل عقیب
الصلوٰة مکروه لان الجهال یعتقدونها سنة او واجبة وکل مباح یؤدی الیه فهو مکروه کذا فی
الزاهدی انتهی **قوله** در جای عرس بدعات شنیعه و منکرات قبیحه بعمل آوردن در جاهد
اگر وقت بد است فاما به اصل مدعی یعنی مقرر نمودن روز عرس مضرتی نمی رساند **اقول**
چون بدعات شنیعه و منکرات قبیحه از لوازم عرس شد تا عرس هم قبیح لغیره باشد پس مقرر نمودن روز
عرس را از جهت این لوازم بلا ریب مضرتی خواهد رسید مثلا قرآن خواندن فی نفسه بد نیست
دار بسیار خوب است و چون کسی بمزامیر و سرود قرآن خواند بیشک قرآن خواندن هم بایطور
بد خواهد شد **قوله** تا حال نهی آن بیان نه نمود پس بی ورود نهی چگونه جایز ناجایز گردد
اقول جایز بودن این فعل بدون قول و فعل آنحضرت صلعم از کجا معلوم شد در بحر الرائق

و در مختار نوشته فلا یعرف اباحة المباح الا بقوله او فعله صلعم انتهی و عدم فعل آنحضرت صلعم
و صحابه و تابعین رضوان الله تعالی علیهم اجمعین برای کراهت این فعل کافی است تشریع از
خدا تعالی ست کما لا یخفی **قوله** اهتمام شی نفس الشی می باشد یا غیر آن اگر غیر ست پس از
ناجائز کردن اهتمام مقرر کردن روز عرس ناجائز نمی شود و الکلام فیه و اگر نفس آنست پس
جواز مقرر کردن روز عرس جواز اهتمام مقرر کردن آنست **اقول** مدعای مجیب بهر دو
شق حاصل ست اما در صورت غیریت پس از انکه اهتمام تقریر یوم عرس از لوازم آنست و اهتمام
آن خود قبیح ست درینحال تقریر یوم عرس هم قبیح لغیره باشد و قبح دلیل عدم جواز ست و اما
در صورت عینیت پس از انکه عدم جواز اهتمام عدم جواز مقرر کردن روز عرس ست و هو المطلوب
قوله فاما ظاهر آنست که بطریق مفهوم مخالفت اثبات مدعی مقصود **اقول** حاشا
که غرض مجیب اثبات مدعی بطریق مفهوم مخالف باشد این صرف ایجاد فقیر ست راقم گوید
که تخصیص شی دلالت بر ترجیح شی بر غیر آن دارد و در شرعیات بجز شارع کسی ترجیح
نمی تواند شد پس هیچ تخصیص دیگری بجز شارع ممنوع و مکروه خواهد بود ابو الحسین مسلم
بن حجاج قشیری نیشاپوری در صحیح خود از ابی هریره روایت کرده که قال قال رسول الله صلعم
لا تختصوا لیلة الجمعة بقیام من بین اللیالی و لا تختصوا یوم الجمعة بصیام من بین الایام الا ان
یکون فی صوم یصومه احدکم و در شرح وقایه نوشته کره توقیت سورة لصلوة ای تعیین سورة
لصلوة بحیث لا یقرء فیها الا تلک السورة انتهی و در تاتارخانیه و عالمگیریه نوشته یکره للانسان
ان یختص لنفسه مکانا فی المسجد یصلی فیه انتهی پس چون تخصیص در مثل صوم و صلوة که افضل
عبادات ست ممنوع شد در غیر آن که کمتر از آن ست بدرجه اولی ممنوع باشد **قوله** باید دانست
که استدلال بکلام طیبی و که ملا علی قاری در مرقات اثر انقل نموده و فیه من اصر علی امر
و جعله عزما الخ در ینجا ناشی شد از بی فهمی چه مراد از ان کلام نیست مگر اینکه غیر واجب را واجب
اعتقاد کردن و جائز را ناجائز اعتقاد نمودن از شیطان ست **اقول** در ینجا مستحسن

بکلامی متکلم شده که سفیهان راهم از شنیدنش خنده می آید زیرا که عبارتیکه مجیب از سید
وطیبی وملاعلی قاری نقل نموده بران نظر نکرده گفت که استدلال بآن ناشی از بی فهمی ست
نمی بیند که شراح مذکورین همین قدر از نیحدیث استنباط کرده نوشته اند که هرکه اصرار کند بامر
مندوب وگرداند اورا عزم وعمل برخصت نکند پس بیشک نصیبی بردارد از ان شیطان در گمراه
کردن او پس چگونه حال کسی ست که اصرار کند بر بدعت ومنکر انتهی وهمانرا مجیب بتحریر فرموده
دیگر چه نوشته که محمول بر بی فهمی وی جناب باشد ومداومت وملازمت شی واصرار بران که ترک
آنرا اقبح از ترک واجب پندارد دلیل اعتقاد وجوب ست برای ثبوت این اعتقاد بزبان [illegible]
گفتن ضرور نیست چه بآن معامله واجبات کردن بجای واجب گفتن ست وآنکه در بعضی
حسن مداومت منقول شده مراد از ان استعمال اکثر ست مع الترک فی بعض الاحیان نه ملازمت
واصرار بران چنانکه معترض فهمیده **قوله** از احادیث کتب ستة بسیار بحیثها رفته ودفاتر مشحون
گردیده **اقول** گنجایش کلام بوضع در احادیث صحاح ستة عند المحققین نیست واگر احدی
درحدیثی کلام کرد از پایه اعتبار ساقط وآن نزد محدثین لائق التفات نیست **قوله** ان
اگر نقاد فنون حکم کرده باشند که بکدام حدیث کتاب ابن جریر اعتبار نباید کرد ویا کسی در خاص
اینحدیث کلام میکردی ومجیب آنرا بیان می نمود البته قابل التفات بود **اقول** احادیث
کتاب ابن جریر از قسم احادیث کتب طبقه رابعه اند واحادیث این طبقه قابل اعتماد نیستند
که در اثبات عقیده یا عملی بآنها تمسک نموده شود چنانچه حضرت مولانا شاه عبد العزیز دهلوی
در عجاله نافعه میفرمایند که طبقه چهارم احادیثیکه نام ونشان آنها در قرون سابقه معلوم
نبود ومتاخران آنرا روایت کرده اند پس حال آنها از دو شق خالی نیست یا سلف تفحص کردند
وآنهارا اصلی نیافتند تا مشغول بروایت آنها می شدند یا یافتند ودران قدحی وعلتی دیدند
که باعث شد همه آنهارا بر ترک روایت آنها علی کل تقدیر این احادیث قابل اعتماد نیستند که در
اثبات عقیده یا عملی بآنها تمسک کرده شود وبعد چند سطر می نویسند ودرین قسم [illegible]

کتب بسیار مصنف شده برخی را بشماریم کتاب الضعفا ولابن حبان تصانیف حاکم کتاب الضعفا
للعقیلی کتاب الکامل لابن عدی تصانیف ابن مردویه تصانیف خطیب تصانیف ابن شاهین تفسیر
ابن جریر فردوس دیلمی بلکه سائر تصانیف او تصانیف ابی نعیم تصانیف ابن عساکر تصانیف
جوزقانی تصانیف ابوالشیخ تصانیف ابن نجار و بعد چند سطر نوشته و با تصانیف شیخ جلال الدین
سیوطی در رسائل و نوادر خود همین کتابهاست و اشتغال باحادیث این کتب در بسیار کلام
از آنها لاطائل می نماید انتهی **قوله** و اینحدیث را جلال الدین سیوطی در شرح الصدور نقل نموده
که کتاب مذکور نزد مجیب هم مسلم که درین رساله هم جابجا استناد بآن نموده **اقول**
حال احادیث کتب جلال الدین سیوطی از ما سبق دریافت شد که از قسم احادیث که طبقه
رابعه اند و آن احادیث قابل احتجاج نیستند و سند آوردن از کتاب جلال الدین سیوطی در بعضی
مقام از جهت توافق کلامش بدیگران موجب اعتماد تمام کتاب نمی تواند شد **قوله** مجیب
دریجا هم از عادت راسخه خود باز نماند که تتمه را حذف نموده **اقول** کلامیکه درین وقت
در حدیث کرده شد در روقت ذکر تتمه هم می شد پس در ترک تتمه چه فائده بود چرا که گوئیم
که عادت مصنفین همین ست که چیزی از اول حدیث ذکر میکنند و اتقان بر جمله حدیث اینهمه
و یا سند بلی از همین قدر استدلال کرده باشد مجیب استدلالش را بجنسه نقل فرموده بجوابش
ارشاد نمود **قوله** حکم مرفوع نمودن این حدیث محض جهالت ست یا تغلیط **اقول**
در قول مرفوع این حدیث جرأت کسی جز معترض نیست سبحان الله چه مردمانند که از جهل جز
حدیث غیر مرفوع را مرفوع می فهمند و با اینهمه در رد کتب اهل تحقیق کمر همت بسته اند از هم
که مرفوع بودن اینحدیث از کجا فهمیده آنچه خود از شیخ عبد الحق و ابن صلاح نقل نموده
بر عدم مرفوعیت این حدیث دلالت میکند **قوله** و اگر در مرفوع هم اشتراط اتصال
فرض کرده شود تا ذکر آن بعد متصل لغوست **اقول** چونکه در مرفوع اتصال شرط
نیست از همین جهت قید متصل مذکور شده و فرضا اگر شرط باشد ذکر مرفوع بعد متصل

چه گونه لغو باشد بلکه برای اخراج غیر مرفوع ست که متصل عام ست از مرفوع و غیر مرفوع **قوله**
این تفریع هم غلط ست چه مرفوع نبودن مستلزم عدم صحت نیست **اقول** این تفریع
بر مجموع قوله این حدیث متصل الاسناد مرفوع هم نیست انتهی هست نه بر صرف مرفوع بودن و
ظاهر ست که اتصال در تعریف صحیح معتبر ست و از عدم اتصال عدم صحت بیّن اللزوم ست پس
این تفریع صحیح شد نه غلط **قوله** محض غلط ست صحت حدیث در استدلال ضرور نیست
اقول درین کلام دلیلیست روشن بر عدم وقوف معترض از مصطلحات فن اصول حدیث
آیا نمی داند که چون گویند این حدیث صحیح نیست معنیش چنان باشد که اسنادش بر وجه معتبر صحیح
نشده نه آنکه صحت مصطلحه منتفی ست در جواهر الاصول گفته اذا قیل انه غیر صحیح فمعناه انه لم یصح
اسناده علی الوجه المعتبر و در کتاب شیخ عراقی مذکور ست که قولهم لا یصح فی بیان الموضوعات
معناه لا یصح اطلاق اسم الحدیث علیه وقیل ما یتوقف فی ضعفه و وضعه انتهی پس وقت
انتفاء صحت بایں معنی حدیث قابل احتجاج نماند و اگر فرض کنیم که مراد از آن نفی صحت مصطلحه است
تاهم محذوری لازم نمی آید چه حسن باعتبار احتجاج داخل صحیح ست و ازینجاست که بعضی حسن
را در صحیح درج کرده اند و حاکم و ابن حبان و ابن خزیمه ازین بعض ست در جواهر الاصول گفته الحسن
حجة کالصحیح و ان کان دونه فلهذا ادرجه بعض اهل الحدیث فیه ولم یفرده انتهی و در تقریب گفته ثم
الحسن کالصحیح فی الاحتجاج به و ان کان دونه فی القوة ولهذا ادرجته طائفة فی نوع الصحیح انتهی و صحت
در اثبات عمل حجت نیست کما لا یخفی **قوله** و از جهت اسناد هم حصر عجیب در متصل الاسناد
چه مرسل هم نزد ابوحنیفه و مالک رحمة الله علیهما مطلقا و امام احمد رح بقولی و امام شافعی رحمة الله علیه
بشرط اعتضاد بوجه دیگر مقبول **اقول** درینجا مراد از متصل الاسناد اتصال مقابل انقطاع ست
که از وسط اسناد یا اول آن باشد پس از نفی اتصال نفی ارسال لازم نمی آید چه اتصال بایں
معنی شامل ارسال ست کما لا یخفی **قوله** مجیب از معنی مجمل یقیناً ناواقف ست ورنه نمی گفت
که بر تقدیر یکه مجمل هم نباشد بلکه معین باشد چرا که مجمل ضد معین نیست بلکه ضد مفصل ست

اقول اعتراض درینمقام از قبیل بناء الفاسد علی الفاسد ست چه معترض لفظ مبین را
معین خوانده بنای اعتراض بران نموده حال آنکه در چند نسخ مطبوعه و مکتوبه ما لها سال
نظر برینمقام کرده شد همه با لفظ مبین موجود چنانچه یک نسخه مکتوبه نوزده سال و یک نسخه
مکتوبه یازده ساله بالفعل نزد فقیر حاضر در آنهم مبین مرقوم ست نه معین ندانم که این بزرگ
لفظ معین از کجا حاصل کرد بموجب مثل مشهور کردنی خویش آمدنی پیش وچاه کن را
چاه درپیش خود درینجا غلط فاحش کرده که مجمل را ضد مفصل قرار داده حالانکه مبتدی خوان هم
میداند که مجمل ضد مفسر ست نه ضد مفصل و منشاء غلطی نیست مگر نظر کردن در بعضی جا استعمال
لفظ اجمال وتفصیل و عدم مهارت باصول فقه واحتمال غلطی کاتب هم مرتفع که در صحیح نامه
و غلط نامه کتاب مطبوعه هم بغلطی این لفظ تعرض نکرده پس ظاهر شد صحت کلام مجیب چه
مبین و مفسر بیک معنی می آید و مجیب ره مجمل و مبین تقابل قرار داده و همین ست واضح از کتب
اصول فقه **قوله** حالا باید دید که در لفظ تعدد معنی کجاست **اقول** در راس
کل حول تعدد معنی ظاهر ست یعنی یا از آن ابتدای هر سال که از محرم می شود مراد ست
و یا ابتدای هر سال حوت **قوله** و ابتدای سال از محرم برای محاسبات در خلافت
حضرت عمر قرار یافته است در عهد آنحضرت صلعم نبود **اقول** یاتی قبور الشهداء
علی راس کل حول قول محمد ابراهیم ست و در زمان وی ابتدای سال از محرم متقرر بود
پس حمل کلامش بر ماه محرم که ابتدای سال ست صحیح و درست خواهد شد **قوله**
حاشا که معارضه داشته باشد **اقول** در حدیث یاتی قبور الشهداء علی راس
کل حول و حدیث لا تجعلوا قبری عیدا اصلا تعارض نیست چه مفاد حدیث اول نیست
مگر همین که آنحضرت صلعم هر سال بر قبور شهداء تشریف می آوردند و حاصل حدیث
دوم آنکه زیارت قبر مرا همچو عید مکنید که هر سال بیائید چنانکه عید هر سال می آید پس چون
زیارت قبر آنحضرت صلعم هر سال بتعیین ممنوع شد زیارت قبر دیگران بدرجه اولی ممنوع

با

باشد در منتهی المقال نوشته و معنی لا تجعلوا قبری عیدا امام سبکی چنین گفته که مراد
ازان منع تخصیص و تعیین وقت است برای زیارت چنانکه مر عید را بود بلکه تمام سال مدت
عمر وقت زیارت است و یا مراد تشبه با عیاد است در اظهار زینت و تجمل و اجتماع چنانکه در عیدها
مرسوم است بلکه باید که بر زیارت و سلام و دعا اقتصار کنند انتهی قال الامام الخطیب الحافظ
ابو بکر البغدادی رح لما کان یوم الفطر والنحر یعود کل سنة والناس یعودون الیه اجتماعا
اجتماعا من الآفاق سمی عیدا العود مرة بعد اخری فنهی النبی صلعم امته عن الاجتماع علی قبره
الاکرم کاجتماعهم لاقامة مراسم العید کفعل اهل الکتاب وکیدیدهم بقبور انبیاءهم والمعنی ان
لا تجعلوا قبری کالعید تزئینا وتصنعا واجتماعا انتهی پس باید دید که اینجا حدیث بر ممنوع بودن
عرس دلالت واضحه دارد مگر اینفرقه با اینهمه ازین فعل شنیع باز نمی آید **قوله** کلا بیست
یعنی **اقول** از حدیث تعیین یوم موت هرگز هویدا نیست بلکه دلالت حدیث بر
صرف زیارت است چه حساب حول از شهور است نه از ایام پس لفظ راس کل حول همه
ایام یکماه را که ازان شروع هر سال می شود شامل است درینصورت تخصیص یوم موت
از کجا فهمیده خواهد شد **قوله** حقیقت عرس رسانیدن ثواب بموتی در روز معین یعنی
هر سال است **اقول** رسانیدن ثواب هر وقت و هر زمان جائز است اما تخصیص و
تعیین ایصال بروز معین مکروه و بدعت چنانچه سابقا تحقیق آن گذشت **قوله**
معلوم نیست که این امر نزد مجیب جائز است یا نه اگر هست پس ذکرش بیفائده **اقول**
ذکرش برای کثرت مآثم عرس است که ماورای تعیین یوم دیگر بسیار محذورات شرعیه
دران موجود است این ذکر چگونه بیفائده باشد **قوله** پس جواز یکی مستدعی جواز دیگری است
اقول هرگز جواز مولد از جهت اجتماع مستدعی جواز عرس ازین جهت نیست زیرا که
برای اجتماع مثل مولد اصلی یافته می شود و آن اجتماع برای فرحت و سرور است و برای اجتماع
عرس اصلی نیست که اجتماع و انعقاد مجلس برای حزن در شریعت ثابت نشده **قوله** از

چو الاختلاف علما بر سیرت شامی ہمین مستفاد می شود کہ صاحب سیرت شامی بر نقل اختلاف
اقتصار نمودہ قولی فیصل در ترجیح ننوشتہ **اقول** از عبارت مجیب ہرگز چنان مستفاد
نمی شود کہ صاحب سیرت شامی بر نقل اختلاف اقتصار نمودہ و بہ ترجیح قولی نہ پرداختہ
راقم گوید کہ انعقاد مجلس مولد بہ تعیین و تخصیص خالی از کراہت نیست و این فعل در قرون ثلثہ
مشہود لہا بالخیر یافتہ نشدہ و مدار النظر بر قوت دلیل باید نہ بر کثرت اقوال امام الائمہ ابو عبد اللہ
بن الحاج کہ ملا علی قاری وغیرہ در اکثر مقامات از وی سند می جویند در مدخل نوشتہ ومن
جملۃ ما احدثوہ من البدع مع اعتقادہم ان ذلک من اکبر العبادات واظہار الشعائر ما یفعلونہ
فی شہر ربیع الاول من المولد وقد احتوی ذلک علی بدع ومحرمات و بعد تفصیل بدع و محرمات
ہمہ قبائح و مفاسد آن نوشتہ فان خلا منہ و عمل طعاما فقط و نوی بہ المولد ودعی الیہ
الاخوان وسلم من کل ما تقدم ذکرہ فہو بدعۃ بنفس نیتہ فقط لان ذلک زیادۃ فی الدین
ولیس من عمل السلف المتقین واتباع السلف اولی ولم ینقل عن احد منہم انہ نوی المولد
ونحن تبع فیسعنا ما وسعہم انتہی و تاج الدین فاکہانی در رسالہ خود نوشتہ لا اعلم لہذا المولد
اصلا فی کتاب ولا سنۃ ولا ینقل عملہ عن احد من علماء الامۃ الذین ہم القدوۃ فی الدین المتمسکون
بآثار المتقدمین بل ہو بدعۃ احدثہا البطالون وشہوۃ نفس اعتنی بہا الاکالون بدلیل انا
اذا ادرنا علیہا الاحکام الخمسۃ قلنا اما ان یکون واجبا او مندوبا او مباحا او مکروہا او محرما ولیس
بواجب اجماعا ولا مندوبا لان حقیقۃ المندوب ما طلبہ الشرع من غیر ذم علی ترکہ وہذا لم یاذن
فیہ الشرع ولا فعلہ الصحابۃ ولا التابعون المتدینون فیما علمت وہذا جوابی عنہ بین یدی اللہ
عز وجل ان عنہ سئلت ولا جائز ان یکون مباحا لان الابتداع فی الدین لیس مباحا باجماع
المسلمین فلم یبق الا ان یکون مکروہا او حراما انتہی و در تحفۃ القضاۃ نوشتہ سئل القاضی
عن مجلس المولد الشریف قال لا ینعقد لانہ محدث وکل محدث ضلالۃ وکل ضلالۃ فی النار
وما یفعلون من الجہال علی راس کل حول فی شہر الربیع الاول لیس بشیء ویقومون عند ذکر

مولده صلعم ويدعون الى روحه صلعم بحبتى وحاضر فزعمهم باطل بل هذا الاعتقاد شرك وقد منع الائمة
الاربعة عن مثل هذا انتهى ودر مواهب لدنيه نوشته ليلة مولده صلعم افضل من ليلة القدر من وجوه
ثلثة الخ نور الدين سيد الحلبى در شرح مواهب لدنيه نوشته قوله افضل من ليلة القدر ذكروا مثل هذا
فى المفاضلة بين ليلة الاسراء وليلة القدر واجابوا عنه بان ليلة الاسراء بالنسبة له صلعم افضل
وليلة القدر بالنسبة لامته افضل وذكر ابن حجر الهيتمى فى مولده بعد ما ذكره المص من الوجوه الثلثة
ما نصه هذا انما يتم ما وجه به هذا القول وفيه احتمال والاستدلال بما لا ينتج المدعى لانه ان اريد تلك
الليلة ومثلها من كل سنة الى القيامة افضل من ليلة القدر فهذه الافضلية لا تنتج ذلك
كما هو جلى وان اريد عين تلك الليلة فليلة القدر موجودة واتى فضلها فى الاحاديث الصحيحة على
سائر ليالى السنة بعد الولادة بل المبعث بل الهجرة فلم يكن اجتماعهما حتى يتاتى التفضيل بينهما و
انما تلك انقضت وهذه باقية الى القيامة وقد نص الشارع على افضليتها ولم يتعرض لليلة
مولده ولا لامثالها بالتفضيل دليلا فوجب علينا ان نقتصر على ما جاء عنه ولا نبتدع شيئا من
عند نفوسنا القاصرة عن ادراكه الا بتوقيف منه صلعم على انا لو سلمنا افضلية مولده صلعم
لم يكن له فائدة اذ لا فائدة بتفضيل الازمنة الا بفضل العمل فيها واما تفضيل ذات الزمن الذى
لا يكون العمل فيه فليس له فائدة انتهى ودر ذخيرة السالكين نوشته چيزيكه نام آن مولد نامند
از بدعتهاست چه رسول صلعم اين مجلس را بدين اثر ننموده است ونه خلفاى او ونه ائمه ونه خود اين
فعل كرده اند انتهى وحضرت مجدد الف ثانى در مكتوب خود مى نويسند الحمد لله الذى هدانا
لهذا وما كنا لنهتدى لولا ان هدانا الله لقد جاءت رسل ربنا بالحق عليهم من الصلوات اتمها ومن
التحيات اكملها صحيفه التفات كه از روى كرم نامزد اين حقير ساخته بودند بوصول آن مبتهج و
مسرور گرديده جزاكم الله سبحانه خيرا اندراج يافته بود كه اگر چنانچه مبالغه در منع سماع متضمن
منع مولود كه عبارت از قصائد نعت واشعار غير نعت خواندن است نيز بود اخوى اعزى مير
محمد نعمان وبعضى ياران اينجا كه در واقعه آنحضرت صلعم ديده اند كه از بين معركه مولود بسيار ازرده

اندرین بنا ترک شنودن مولود نبی مشکل ست مخدوما اگر واقعه را اعتبار بود در منامات عجائب
باشد مریدان را به پیران هیچ احتیاج نباشد والتزام طریقی از طرق عبث می افتد چه هر مرید
موافق وقائع خود عمل خواهد کرد و مطابق منامات خود زندگانی خواهد نمود و آن وقائع و منامات
موافق طرق پیر باشند یا نباشند و مرضی او بوند یا نبوند برین تقدیر سلسله پیری و مریدی
برهم میخورد و هر بوالهوسی بوضع خود مستقل میگردد مرید صادق هزار وقائع را باوجود پیر
نیم جو نمیخرد و طالب رشید بدولت حضور پیر منامات را اضغاث احلام می شمرد و بوجه التفات بآنها
نمی نماید شیطان لعین دشمنی ست قوی منتهیان از کید او ایمن هستند و از مکر او لرزان و ترسان
اند از مبتدیان و متوسطان چه گوید غایة ما فی الباب منتهیان محفوظ اند و از تسلط آن شیطان
مصئون بخلاف مبتدیان و متوسطان پس وقائع ایشان شایان اعتماد نباشند و از مکر
دشمن محفوظ نبوند الخ و نیز در همین مکتوب نوشته بنظر انصاف به بینید که اگر فرضا حضرت
ایشان درین زمان در دنیا زنده می بودند و این مجلس و اجتماع منعقد میشد آیا باین امر راضی
میشدند و این اجتماع را می پسندیدند یا نه یقین فقیر آنست که هرگز این معنی را تجویز نمیفرمودند
بلکه انکار می نمودند مقصود فقیر اعلام بود قبول کنند یا نکنند هیچ مضائقه نیست و گنجایش
مشاجره نه اگر مخدوم زاده و یاران آنجا بر همان وضع مستقیم باشند تا فقیران را برای صحبت
ایشان غیر از حرمان چاره نیست زیاده چه تصدیع دهد والسلام اولا و آخرا انتهی و
حسن بن علی هندی در رساله طریقة السنة فی رد اهل البدعة نوشته و ما احدثته الصوفیة
الجهلة من مجلس المولد فی شهر الربیع الاول لا اصل له فی الشرع بل هو بدعة مذمومة وفیها
مناکر کثیرة منها تخصیص یوم من الایام بفعل غیر معین و هو منصب الشارع فالتخصیص من عند
نفسه ادعاء منصبه والقیاس علی تخصیص الشارع بدون علة مشترکة لیس بصحیح علی انه یشترط
فیه الاجتهاد و منها فیه طعن و مذمة و ملامة علی السلف حیث لم یفعلوا فعلا فیه خیر کثیر و یدل
علی غایة المحبة برسول الله صلعم مع انهم اکمل فی محبة رسول الله صلعم بل علی النبی صلعم حیث

لم يباين لامته امرا فيه غاية محبته صلعم ومحبته صلعم عين الايمان لقوله عم لا يؤمن احدكم حتى اكون
احب اليه من والده وولده والناس اجمعين فيوجب نسبة البخل به عم عن ما هو غاية الايمان
والاسلام بل على الله حيث لم يكمل شريعته صلعم وقد قال الله تعالى في تكميل شريعته صلعم اليوم
اكملت لكم دينكم واتممت عليكم نعمتي وايضا قال الله تعالى وتمت كلمة ربك صدقا وعدلا ومنها
التشبه بالنصارى من اهل الكتاب فانهم يعظمون يوم ولادة عيسى عم ويسمونه باسم معناه يوم
عظيم ومنها التشبه بكفرة الهند حيث يعظمون يوما من ايام السنة ويقولون هذا اليوم ولادة
كنهيا ويسمونه بالهندية جنم دن الخ انتهى و مولانا شاه عبد العزيز دهلوی در تحفه می نويسند
نوع پانزدهم امثال متجدده را يک چيز بعينه دانستن واين وهم خيلی بر ضعيف العقلان غلبه
دارد حتی که آب دريا و شعله چراغ وآب فواره را اکثر اشخاص يک آب ويک شعله خيال کنند
واکثر شيعه در عادات خود منهمک اين خيال اند مثلا روز عاشورا در هر سال که بيايد آنرا روز
شهادت حضرت امام حسين گمان برند واحکام ماتم ونوحه وشيون وگريه وزاری وفغان
وبيقراری آغاز نهند مثل زنان که هر سال برسيت خود اين عمل نمايند حالانکه عقل بالبداهة
ميداند که زمان امر سيال غير قار است هرگز جزء او ثبات وقرار ندارد واعاده معدوم محال
وشهادت حضرت امام در روزی واقع شده بود که اين روز از آن روز فاصله هزار ودو صد سال دارد اين
روز را با آن روز چه اتحاد وکدام مناسبت وروز عيد الفطر وعيد النحر را برين قياس نبايد کرد
که درانجا بايد سرور وشادی سال بسال متجدد ست يعنی ادای روزه رمضان وادای حج
خانه کعبه که شکرا للنعمة المتجدده سال بسال فرحت وسرور نو پيدا می شود ولهذا اعياد شرائع
بر نوهم فاسد نيامده بلکه اکثر عقلا نيز نوروز ومهرجان وامثال اين تجددات وتغيرات
آسمانی را عيد گرفته اند که هر سال چيزی نو پيدا می شود وموجب تجدد احکام می باشد
وعلى هذا القياس تعييد بعيد با شجاع الدين وتعييد بعيد غدير وامثال ذلک مبنی بر همين
وهم فاسد ست ازينجا معلوم شد که روز نزول آيه اليوم اکملت لکم دينکم وروز نزول وحی

وسبب معراج الیراد شرع عید قرار نداده اند و عید الفطر و عید النحر را قرار داده اند و روز ولد
و وفات پیغمبر را عید نگردانیده اند و چرا صوم یوم عاشورا که سال اول بموافقت یهود آنحضرت
صلعم بجا آورده بودند منسوخ شد درین همه چنین سر ست که وهم را دخلی نباشد بدون تجدد
نعمت حقیقیه سرور و فرحت نمودن یا غم و ماتم کردن خلاف عقل خالص از شوائب وهم ست تمام
قوله اداء اجتماع بعد الحول کالاعیاد منع ساخته است نفس مقرر ساختن روز عرس را که سبب
دعوی عدم جوازش نمود **اقول** معترض شاید لفظ بیعثونه عرسنا ندیده که مسکوت از نفس
مقرر ساختن عرس منع نساخته ابا می داند که عرس همین ست که مردمان مجتمع می شوند بعد
سال چنانکه در اعیاد بعد سال جمع شوند قاضی ثناء الله پانی پتی در کتاب ارشاد الطالبین
نوشته قبور اولیا را بلند کردن و گنبد بران ساختن و عرس و امثال آن و چراغان کردن
همه بدعت ست بعضی ازان حرام ست و بعضی مکروه پیغمبر خدا صلعم بر چراغ افروزان نزد
قبر و سجده کنندگان را لعنت گفته و فرموده که قبر مرا عید و مسجد نکنید و در مسجد سجده میکنند
و روز عید برای مجمع روزی در سال مقرر کرده شود و رسول کریم صلعم علی رض را فرستاد که قبور
مشرفه را برابر کند و هر جا که تصویر بیند او را محو کند انتهی **قوله** میگویم که کسی از معتمدین
با تعیین یوم هم دم نزده **اقول** راقم گوید که بعدم کراهت این تعیین و تخصیص کسی
از معتمدین دم نزده اما به کراهت آن بسیاری از علما تصریح کرده اند در بزازیه می نویسد
یکره اتخاذ الطعام فی الیوم الاول والثالث وبعد الاسبوع ونقل الطعام الی القبر فی المواسم
واتخاذ الدعوة لقراءة القرآن وجمع الصلحاء والفقراء للختم او لقراءة سورة الانعام او
الاخلاص انتهی و در فتاوی جامع الروایات می نویسد فی شرح المنهاج للنووی الاجتماع
علی المقبرة فی الیوم الثالث وتقسیم الورد والعود واطعام الطعام فی الایام المخصوصة
کالثالث والخامس والتاسع والعاشر والعشرین والاربعین والشهر السادس والسنة
بدعة ممنوعة انتهی و شیخ کبیر علی متقی استاد شیخ عبد الوهاب متقی استاد شیخ عبد الحق

دہلوی در رسالۂ خود که در رد بدعات تعزیت ست میفرماید الاول الاجتماع للقرءة بالقرآن على الميت
بالتخصيص في المقبرة او المسجد او البيت بدعة مذمومة لانه لم ينقل من الصحابة رضي الله عنهم شيئا
وفيه ترك الآداب بالانواع وفي تخليص السنن قال مؤلفه عليه الرحمة ان هذا الاجتماع في اليوم الثالث
خصوصا ليس فرضيته لا فيه محبوب ولا فيه سنة ولا فيه استحباب ولا فيه منفعة ولا فيه مصلحة في
الدين بل فيه طعن ومذمة وملامة على السلف حيث لم يبينوا له بل على النبي صلعم حيث ترك
حقوق الميت بل على الله سبحانه وتعالى حيث لم يكمل الشريعة وقد قال الله تعالى في تكميل
الشريعة اليوم اكملت لكم دينكم واتممت عليكم نعمتي ورضيت لكم الاسلام دينا وقد قال الله تعالى
وتمت كلمة ربك صدقا وعدلا لا مبدل لكلماته وهو السميع العليم فيكون هذا التخصيص من اقبح القبائح وغيرها
كما سيأتي انتهى وشیخ عبد الحق دہلوی در شرح سفر السعادت نوشته وعادت نبود که برای
میت در غیر وقت نماز جمع شوند وقرآن خوانند وختمات خوانند نه بر سر گور ونه غیر آن واین
مجموع بدعت است ومکروه نعم تعزیت اہل میت وتسلیه وصبر فرمودن سنت ومستحب است
اما این اجتماع مخصوص روز سیوم وارتکاب تکلفات دیگر وصرف اموال بی وصیت از حق یتامی
بدعت است وحرام انتهی وشاه ولی الله محدث دہلوی در مقالة الوضیه فرموده دیگر
از عادات شنیعه مردم ما اسراف است در ماتمها وسیوم وچہلم وششماہی وفاتحه سالینه
این همه را در عرب اول وجود نبود مصلحت آنست که غیر تعزیت وارثان میت تا سه روز وطعام
ایشان یکشبانه روز رسمی نباشد **قوله** وآنچه از شیخ عبد الحق نقل کرده که داخل الاعتبار نیست
بہتر آنست که نخوردن آن از جہت تعیین یوم نیست بلکه از آنجہت که به نیت ثواب نیست
وطعام عرس نیست **اقول** تعیین جہت بعدم نیت ثواب ونبودن طعام عرس نفی
جہت از تعیین یوم اعتراضا على المجیب از خبط بیش نیست طعام عرس را در اعتبار چه دخل که از
نبودن طعام عرس داخل الاعتبار نماند ومجیب کجا تعیین یا جہت عدم اعتبار قرار داده دیدی
نبینی که مجیب خود نوشته اما طعامیکه بعد میت تیار می کنند وآنرا بخشش بخش کرده خانه بخانه می

وآنرا بهاجی می نامند اعتباری ندارد برای آنکه توقع ثواب دران طعام نیست الخ وبا اینهمه بوضوح معترض ندانسته که مجیب کدام شئی را جهت بی اعتباری نوشته **قوله** مجیب در حواله جامع البرکات وکشف الغطا کاری نموده **اقول** عبارتیکه مجیب از جامع البرکات نقل کرده وحواله منقول بودنش در کشف الغطا کرده آن عبارت در هر دو کتاب موجود ودرانکه بان عبارت سند جسته مخالف آن در ما قبل وما بعد یافته نمی شود ودر یک مسئله عبارت تمام کتاب نقل نمودن کار عاقل نیست پس بر اختصار مجیب جرح نمودن ودر چنین مقام گفتن که در حواله کتاب کاری نموده کمال ابلهی ست **قوله** درینجا جواز تقسیم طعام بر نیت ثواب مشروط نموده بعدم تعیین یوم ودر مائة مسائل در جواب پنجاه ویکم با تعیین یوم هم جائز **اقول** هرگز مجیب در مائة مسائل جواز تقسیم طعام به تعیین یوم جائز نه نوشته البته حکم اکل طعام عرس بیان نموده ونوشته اگر محض برای ایصال ثواب بارواح ایشان میخورانند پس فقرا را باید خورانید لیکن در خورانیدن فقرای صالحین ثواب زیاده تر خواهد شد واگر بطریق ضیافت بهر دو اغنیا وفقرا هر دو روا باشد الخ پس جواز تقسیم طعام بتعیین یوم از کجا لازم آمد ودر رسیدن ثواب اطعام طعام بشرطیکه فقرا را خورانند کلام نیست هم تحقیق آنست که التزام یوم برای ایصال ثواب وایصال مطلق را مقید بیوم ساختن فعل شنیع ومکروه وبدعت ست اما چون کسی کرد اثم کراهت ذمه وی خواهد شد وثواب اطعام طعام بموتی خواهد رسید **قوله** روایات صحیحه در صحاح سته منحصر نیست ونه صحاح سته منحصر در صحیح **اقول** مجیب هرگز دعوی حصر نه فرموده بلکه مطلب آنست که این روایت از ان کتب نیست که غالب دران صحت ست واحتمال وضع دران قلیل پس ما دامیکه صحت واتصال اسناد آن یعنی عدم ضعف وعدم تعلیق وانقطاع بیان نکنند از درجه اعتبار ساقط **قوله** در حصر اعتبار در صحیح مرفوعه متصلة الاسناد الحادی بیش نیست **اقول** صدور اینچنین کلام از معترض دلیل عدم وقوف وی نص اصول حدیث ست آیا نمی داند که جائیکه نفی

صحت کنند مراد ازان نفی ثبوت اسناد علی الوجه المعتبر باشد نه نفی صحت اصطلاحیه و
قطع نظر ازین گاه اطلاق صحیح بر حسن نیز آید پس نفی صحت شامل نفی حسن و حدیث
ضعیف در اثبات عملی از اعمال حجت نیست و مراد از اتصال درینجا عدم تعلیق و انقطاع
یعنی از اول و اوسط مقطوع السند نباشد پس اتصال شامل ارسال است سید در مختصر
خلاصه طیبی نوشته فالمحذوف اما ان یکون فی اول الاسناد و هو المعلق او فی وسطه و هو المنقطع
او فی آخره و هو المرسل انتهی **قوله** شیخ الاسلام درین روایت هیچ کلام نکرده و نه اشارتی
به تضعیف نموده بعد ازان میگوید جلال الدین سیوطی احادیث شتی در اکثری ازین اوقات
آورده اگرچه اکثری خالی از ضعف نیستند انتهی ببینید که آنچه مجیب دعوی نموده که شیخ الاسلام
این روایت را تضعیف نموده علی الاطلاق صحیح نیست چه می نویسید که اکثری خالی از ضعف نیستند
و این نه نوشته که همه ضعیف اند **اقول** کلام شیخ الاسلام درینمقام باین نهج که اکثرے
خالی از ضعف نیستند دلیلی صریح بر تضعیف این روایت است و الا ازین کلام درینمقام
مفادی نباشد و آنچه نوشته که غرابت منافی صحت نیست گوییم کجا ئیکه مطلقا غرابت
بیان کنند متبادر ازان باعتبار معنی اغلب عدم صحت باشد و اگر معترض را دعوی صحت
بود ثابت می کرد سید در مختصر خلاصه طیبی نوشته و الغریب اما صحیح کالافراد المخرجة فی الصحیح
او غیر صحیح و هو الاغلب انتهی و در شرح حنفی نوشته یعنی اکثر الغرائب غیر صحیح و لذا قال
الامام احمد غیر مرة لا تکتبوا هذه الاحادیث الغرائب فانها مناکیر و عامتها روایتها الضعفاء
انتهی **قوله** در تغلیط جواب چهلم اربعین مجیب در نقل کلام کشف الغطا بر جزوی اکتفا
نموده لا ملیقی را که ظاهرا مخالف مزاج بود ترک کرد **اقول** نه معلوم که بقیه عبارت کشف الغطا
را چه مخالفت بمزاج مجیب بود آیا اختلاف امام ابوحنیفه و امام ابو یوسف و امام محمد و امام
زفر را مخالف مزاج تعزر داد یا جواز بعض صورتها و رد ابرد و شق دعوی مخالف مزاج
باطل است اما بر شق اول پس از آنکه فتوی بر قول امام ابوحنیفه و ابو یوسف است نه بر قول

امام محمد و زفر پس بیان اختلاف بمدعای مجیب چه مضرت می رسانید تا عبارتی را که در ان
اختلاف مبین بود نقل نساخت واما بر شق ثانی پس از انکه خود مجیب بجواز آن بعض صور نذور
در رساله تصریح فرموده در خیال مخالفت آن بمدعای مجیب چگونه متصور گردد و چون ثابت شد
که بقیه عبارت کشف الغطا مخالف مدعای مجیب نبود پس بضرورت اکتفا بر جزوی عبارت
کردن عین مناسبت چه در هر مدعا عبارت تمام کتاب را نقل نمودن کار عاقل و بالغ نیست
قوله به تغلیط عبارت اربعین که فی الحدیث لا وفاء للنذر فی معصیة الله هست نقل کردن
جزو کلام و حذف نمودن صدر منافی شان دیانت ست **اقول** بر یک جمله حدیث
که مستقلا مفید مدعای و مسئلتی باشد اکتفا نمودن عین دیانت ست چه خلط مباحث غیر مسئول
محل مدعا و تشویش ذهن سائل می شود و معهذا خود مجیب بر نمودن آن تمام حدیث به ایراد لفظ
الحدیث اشعاری هم فرموده هست و چه شک که بعد اینحدیث ست مبطل جواب بود نقش بخیال فقیر
نمی آید اگر هست اثباتش بذمه معترض ست و نیز معلوم نمی شود که عبارتها مرقات و جامع البرکات
در مخالفت جواب چه فائده بخشیده که به نقل آن از سبیل اهتمام منظور نظر معترض گردیده **قوله**
در تغلیط جواب سوال چهل و نهم بابته عالمگیری از مقام ابنوقت موجود نیست که حالتش دریافت
نموده آید و به کثرت ظهور خطایای مجیب در نقل اعتماد از نقلهاش مرتفع مگر آنچه از جامع البرکات و شرح
مشکوة ملا علی قاری سابق گذشت ملاحظه باید کرد **اقول** هرجا که معترض را به اعتراضی
صورتی نمی بندد بهمین طرز کلام می کند که فلان کتاب که مجیب سند بان آورده نزدم موجود نیست
و اعتماد از نقل مجیب مرتفع ورنه این چه معامله که خود معترض از همین جلد کتاب عالمگیری جا بجا
عبارتها در همین کتاب نقل نموده هست در عالمگیری در باب سادس نذور موجود هست و
در بحر الرائق نیز همچنانست و در شرح وقایه و غیره هم شارتی به اکثر این شده و طرفه بیش اگر نظر احدی
باین کتب نرسد قصور ناظران کتب نباشد در شرح وقایه نوشته قوله قیل فی الحواشی ان
قوله تعالی و لیوفوا نذورهم عام خص منه البعض و هو النذر بالمعصیة و بالطهارة و عیادة المریض و

صلوٰة الجنازة فلا يكون قطعيا فيكون واجبا انتهى ودر چلپی حاشیه شرح وقایه نوشته تحت

من الاية بالاتفاق المنذور الذي ليس من جنسه واجب شرعا كعيادة المريض ليس بمقصود

في العبادة كالنذر بالوضوء لكل صلوٰة والنذر بالمعصية انتهى وانچه نوشته عبارت شرح مشکوٰة

ملا علی قاری وجامع البرکات ملاحظه باید کرد عبارت هر دو کتب مخالف عبارت عالمگیری معلوم

نمی شود شاید که معترض از اختلاف صحت نذر در طاعت وغیر آن که نزد شافعی ومالک وجمعی

از صحابه نذر صرف در طاعت صحیح ست نه در غیر آن ونزد حنفیه خاص طاعت نیست تغلیطی خورده

باشد ونداند که طاعت بودن منذور امری دیگرست وبودن منذور از جنس طاعات واجبه

امری دیگر لیس منشا عدم تفرقه در میان هر دو جز نافهمی چه تصور دیده آید **قوله** در تغلیط جواب

سوال جهل بهم بالته در مطلق نذر خلافی که هست از کشف الغطا گذشت **اقول** چون

یک جانب شیخین باشند ویک جانب امام محمد پس غالبا فتوی بر قول شیخین می باشد دریند

چهال اختلاف چه فائده بخشد علاوه برین در طحطاوی حاشیه در مختار در سبب عدم اختصاص

بمکان نوشته وذلک لان المقصود التقرب الى الله بدفع حاجة الفقير فلا مدخل لخصوص

المکان قال الفقيه هو قول علمائنا الثلثة خلافا لزفر رح انتهى ازین عبارت واضح شد که عدم

اختصاص بمکان قول علمای ثلثه هست خلاف دران صرف زفر هست **قوله** در تغلیط جواب

سوال جهل بهم بالته علاوه برین این نذر معلق ست مطلق نیست وعدم تخصیص در نذر مطلق ست

نه در معلق **اقول** عدم اعتبار تعیین مکان را به نذر مطلق خاص نمودن وجهی ندارد

بلکه درین تعیین حال مطلق ومعلق هر دو یکی ست لیکن باقی ماند درینجا سوالی جواب طلب

وآن اینست که صاحب در مختار نوشته که لو نذر لفقراء مکة جاز صرفه الى فقراء غيرها لما تقرر

في كتاب الصوم ان النذر الغير المعلق لا يختص بشئ درینصورت اگر عدم اعتبار تعیین مختص

به نذر مطلق نیست پس صاحب در مختار چرا نذر مقید بغیر معلق را محکوم علیه به لا یختص بشئ

کرده جوابش آنکه نذر معلق در بعضی امور مختص میشود چنانچه بزمان وغیره بخلاف نذر مطلق

کہ آن بامری ازین امور مختص نمی شود پس غیر مختص بودن بچیزی از فقیر و متصدق و زمان
و مکان خاصہ نذر غیر معلق ست درینحال اعتراض مندفع شد چہ ازین حکم لازم نمی آید کہ در
نذر معلق اعتبار عدم اختصاص یکی ہم از امور اربعہ نباشد بلکہ اختصاص معلق بیکی چیز ہم از اشیاء
اربعہ کہ آن زمان وجود شرط ست برای صحت کلام کافی ست **قولہ** در تغلیط جواب سوال چہل و نہم ما
وہم درینجا می نویسد لو نذر التصدق یوما بمکۃ بھذا الدرہم علی فلان فخالف جاز بخلاف النذر المعلق
اقول انتہی ازین عبارت در کتاب ایمان درمختار کہ معترض حوالہ اش کردہ یافتہ نشد البتہ
در کتاب الصوم درمختار این عبارت بدینطور دیدہ شد والنذر من اعتکاف او حج او صلوٰۃ او
صیام او غیرہا غیر المعلق لا یختص بزمان و مکان و درہم و فقیر فلو نذر التصدق یوم الجمعۃ بمکۃ
بھذا الدرہم علی فلان فخالف جاز وکذا لو عجل قبلہ فلو عین شہرا للاعتکاف او للصوم فعجل قبلہ عنہ
صح وکذا لو نذر ان یحج سنۃ کذا فحج سنۃ قبلہا صح او صلوٰۃ یوم کذا فصلاہا قبلہ لانہ تعجیل بعد وجود
السبب وہو النذر فیلغو التعیین شرنبلالیۃ فلیحفظ بخلاف النذر المعلق فانہ لا یجوز تعجیلہ قبل وجود الشرط
کما سیجیء فی الایمان انتہی پس باید دید کہ در نقل این عبارت چہ قدر تصرف و تحریف بکار رفتہ کہ حاجت
بیان ندارد و اختصاص نذر معلق بجز زمان وجود شرط ازین عبارت مستفاد نمی شود و مراد ازان
کلام نیست و کلام ما در اختصاص مکان ہست **قولہ** در تغلیط جواب سوال پنجاہ و نہم می نویسد
کہ چہ تماشا بود کہ دعوی نمود اگر اینطور بگوید کہ اگر حاجت من برآید برای فلان ولی یا بنام ولی
اینقدر طعام یا نقد ہست پس اینقسم نذر کردن باجماع ممنوع و خوردن آن طعام حرام ست چنانکہ
از کتب معتبرہ مرقوم میگردد انتہی و آنچہ از کتب معتبرہ مرقوم ساختہ در کدام روایت صورت دعوی
مصرح نیست چہ در ہمہ روایات الفاظ ان شفیت مریضی او ان قضیت حاجتی و ان رددت غائبی
واقع ست کہ آن نذر لغیر اللہ ہست و در صورت مدعا بہا ہیچیک لفظ دال بر نذر ولی نیست ہمینکہ
اگر حاجت من برآید و این احتمال نذر رضا ہم دارد و از برای فلان ولی رسانیدن ثواب باشد
اقول معترض در مقام تغلیط را از دو وجہ بکار بردہ اول آنکہ در نقل عبارت مائۃ کہ از

بحر منقول ست بجای آن ردت غائبی او شفی مرتضی این رددت غائبی او شفیت مرتضی نوشته
گفت که در کدام روایت ضمیر ردت دعوی صریح نیست چه در همه روایات الفاظ ان شفیت
مرتضی وان قضیت حاجتی وان رددت غائبی بواقع ست انتهی واین صریح اثبات مطلب
به تحریف عبارت ست دوم آنکه مدار نذر بر شرط نهمیده گفت در صورت مدعا هیچ یک
لفظ دال بر نذر و ولی نیست انتهی حالانکه مدار بر یا سیدی فلان فلکہ منی من الذہب مثلا
کذا او اللهم انی نذرت لک ست نه بر شرط کما لایخفی **خاتمه** چونکه جناب امیر الامراء حسن الدنیا
ملی کبرا قدر سخن شناس علما مجمع محامد و اوصاف منبع مکارم و الطاف شرف السلطنت
الاثارت حضرت فخر الدین والدولت مرزا فتح الملک بهادر ولیعهد حضرت سلطان دہلی
اقامه الله تعالی علی الشریعة المصطفویه وادامه بالدولة السرمدیه زیاده تر باعث تحصیل
این ثواب و تکمیل این کتاب بوده اند لهذا التماس آنست که کسیکه ازین اوراق فائده بر گیرد
وانتفاعی خاص برساند دعای خیر برای آن شاهزاده والا تبار نماید واز محرر سطور نیز
درین دعا غافل نباشد الحمد لله علی اتمامه والصلوة والسلام علی رسوله محمد وآله واصحابه اجمعین

جوابات مغالطات شیخ فضل رسول صاحب که متعلق فتویهای مولانا عبد الحی صاحب علیه الرحمه اند

خلاصه استفتای اول حسب نقل شیخ فضل رسول صاحب
سوال اگر مسلمانی ثواب اعمال خود بمسلمان میت بخشد پس آن ثواب میرسد
یا نه **جواب** اول مدار ثواب وعقاب بر خلوص نیت وعدم خلوص نیت ست
دوم دنیا دار العمل ست نه دار الثواب والعقاب نیست پس مالک ثواب وعقاب بودن در
روز جزا خواهد شد سوم بخشیدن کسی یک چیز را بدیگری عبارت از هبه می شود
وهبه از عقود شرعیه ست وآن عبارت ست از مملوک کسی گردانیدن عین بلا عوض فی الحال

ورکن هبه است ایجاب و قبول و شرط هبه است مقبوض بودن شی موهوب و مقسوم
گردیدن آن پس مراد از بخشیدن ثواب اگر بخشیدنش در دنیاست پس فوات تیقن
حاصل بودن غیر معلوم که مدار آن بر خلوص نیت است و بر تقدیر علم پس حصول ثواب در دنیا
کجی ست بلکه در آخرت ست و اگر بالفرض در دنیا حاصل شد پس رکن و شرط هبه مفقود پس بخشیدن
ثواب در دنیا مر کسی را هیچ معنی ندارد و اگر مراد از بخشیدن ثواب بخشیدن آن در آخرت ست
یعنی وقتیکه در آخرت مالک ثواب خواهد شد بدیگری خواهد داد پس این هبه نشد بلکه وعده هبه شد
پس درین وعده مختار ست خواه کند یا نه کند تفتیش حال این وعده را چه حاجت. و اگر مراد از بخشیدن
ثواب دیگر ست آن مندرج سوال نیست که جوابش نوشته شود بالجمله بدین وضع ثواب بمرده
رسیدن خیلی و شهرا رو هیچ معنی ندارد آری صورت ایصال نفع و ثواب بمردگان چنانکه در
کتب معتبره فقه مرقوم ست دیگر ست و بهمان طور ایصال نفع و ثواب باموات می باید کرد
زیرا که این امور از نقل ثابت اند پس آنچه منقول ست اینست که زنده از طرف مرده بطریق نیابت
و وکالت آن عمل خیر را برای استرضای و تقرب بحضرت حق جل و علا کند ثوابش بمرده خواهد
رسید فاما درین مقام تفصیل ست که بعض آن عملها چنانست که محض ببدن تعلق دارد و
یا محض بمال تعلق دارد و بعض مرکب از هر دو پس در هر دو اخیر نیابت جاریست و ثواب آن اعمال
بمرده میرسد چنانچه احادیث کثیره دال برانند و اتفاق جمیع علمای اهل سنت برانست و اما
اول مختلف فیه ست نزد اهل سنت اکثر قدمای اهل سنت برانند که نیابت دران جاری نیست
و ثواب هم نمیرسد و قول امام اعظم و امام مالک همچنین ست چنانچه در ایضاح و غیره کتب نقل
کرده و اکثر متاخرین برانند که نیابت در انهم جاریست و ثوابش نیز میرسد پس ایصال نفع
و ثواب بمرده بطریق نیابت در عبادت مالی و مرکب مجمع علیه اهل سنت ست و همین طریق
از قرون ثلثه صحابه و تابعین و تبع تابعین ماثور آمده و ایصال ثواب مسطور در عبادت بدنی
اختلافی ست چون مجمع علیه را گذاشته در اختلافات افتادن تقاضای تقوی نباشد

لیکن اگر کسی کند پس انکار بطور شرعی چنانچه بجهت نوع کشتی مهلکه متوجه است بر تارک آن نیست و اگر کشتی کند توجه عجز
شرعی هم نیست عمل باحتیاط میکنند و معتزله که فرقه مردوده انکار ایصال ثواب برده در هر صورت مشابهت ایشان با اهل سنت
با ایشان درین مسئله خلاف نیست چنانکه واضح گردید و اصل خلاف اهل سنت با معتزله در اصول عقاید است در فروع هم
اگر شده باشد و اگر نشده و الا در امر خلاف بودن اهل سنت با فرق دیگر و اتفاق نبودن در کدام مسئله و کدام امر
سبب شده و در متفق بودن با ایشان در بعض مسئله اهل سنت در زمره معتزله معدود نخواهند گردید **خلاصه تقریر
مغالطه** مجیب است که با وجود این تحریر خود را در زمره معتزله معدود دانسته اند و خواهی نخواهی در زمره اهل
سنت ظاهر میکنند چه هر صورت سوال بعینه در کتب معتبره حکم صحت نزد اهل سنت و بخلاف آن معتزله موجود و چون از کتب معتبره
چنان ثابت باشد و موافق حدیث هم صحت و ثبوت آن مذهب اهل سنت قرار یافته پس استبعادات مجیب در ترتب ثواب
در نبودن دنیا در ثواب العقاد نه ملک ثواب در روز جزا و بخشیدن که عبارات از هبه صحیح نبودن هبه بی ارکان و شروط
و دیگر خرافات همه از قبیل الحاد است این عجب است از مجیب که متوجه ترجمه احادیث رسول الله و کتب فقه است و آن حجت ماست
پس هرگاه که حدیث و فقه نزد مجیب در جنب خیالات مالیخولیای خویش اعتبار ندارد چه توان گفت و مسئله دادن ثواب
عمل خود بدیگری بحث دیگر و جاری شدن نیابت در بعض اقسام عبادت و نه جاری شدن در بعضی بحثی دیگر است
زنهار یکی را با دیگری تعلق نیست ورنه صریح تعارض و تناقض لازم می آید چه نیابت در عبادات بدنی جاری نیست
نزد حنفیه و کسانیکه می نویسند که نیابت جاری نیست همان کسان در همان کتاب همان مقام می نویسند که
ثواب عبادات بدنی میرسد و از نقل عبارات مجوزات اصلی چه در آن ذکر نیابت نیست باین تفصیل که نزد قدما
جاری نیست و نزد متاخرین جاریست البته اختلاف وصول ثواب قرآن در آن هست آنهم نه بتفصیل
تراشیده مجیب که نزد قدما نمیرسد و نزد متاخرین میرسد و امریکه در آن خلاف اهل سنت و جماعت معتزله است
اگر در آن مسئله کسی تقلید معتزله خواهد کرد و مخالفت اهل سنت خواهد البته در آن مسئله در زمره معتزله
معدود خواهد شد **هدایه بجواب تقریر مغالطه** حکم اعتزال بر مجیب از
دو حالی بیرون نیست یا بطرز نقل مشهور لا تقربوا الصلوة است و یا بتعریض محقق است که
معتزله هم قائل ایصال ثواب بطور نیابت شده اند و طریق هبه را انکار میکنند در نصورت

درین حکم اگر از وجه اول است پس صحیح نبود و از آن معترض شاید ثابت نشده باشد بود تا اگر از وجه ثانی است
پس اثبات آن بذمهٔ معترض لازم است در کدام کتاب معتبر صورت مسئله مصرح نیست بلکه ایصال ثواب یا جعل ثواب عمل
خود برای دیگری مذکور است و آن مجموعه مذکور معنی نیست محتمل نیابت و وکالت هم است و اگر جایی بلفظ هبه هم تعبیر شود
مصرح و عن الظاهر و ماول به نیابت و وکالت خواهد بود نه بمعنی حقیقی شرعی و چگونه نبود که در هبه قیام معنی هبه
رکن و شرط آن اصلاً یافته نمی‌شود و در استبعاد عجیب اختراعی محض هم از محول بر فساد در رای است بلکه مبنی بر اصل شرعی است
پس اولاً اینکه معترض موجب اصل شرع رفع استبعاد نکند به کدام وجه کلامش حرف تسلیم در آید و نه مذکور بودن مسئله
ایصال ثواب مستقل نیابت قرینه قویه بر تعلق اشتباه آنست به نیابت و تعارض و تناقض از کلام ایشان منظور نظر
است که نزد متأخرین مسئله عدم جریان نیابت در عبادات بدنی مختص بطور خروج عن العهده است در عبادات بدنیه که بطور ایصال
ثواب باشد در اینهم نیابت نزد ایشان جاری است چون فتوی درین مسئله بر مذهب متأخرین قرار یافته لهذا در اکثر کتب جواز
ایصال ثواب همه عبادات و تفریق در نیابت بدنی و مالی مرقوم گردیده اما بعضی متقدمین که از انجمله امام مالک
و امام شافعی در مذهب مشهور و امام ابوحنیفه بقولی و جماعت حنفیه اند چون مسئلهٔ نیابت عام دیدند لهذا در ایصال
ثواب عبادات بدنی کلام میکنند و هر کجا که نزد اصحاب کتب مشهور است اوله حجت قول قدما ثابت شد ازین
جهت درین کتب مذهب بطور متأخران قرار یافت پس واضح گردید که این تطبیق رافع تعارض و
تناقض است و مؤید آنست آنچه صاحب بحر در مسئلهٔ ایصال ثواب از حدیث لا یصوم احدکم عن احد ولا یصلی
احد عن احد که در عدم جریان نیابت در عبادات حجت است جواب داده عبارتش حسب نقل
معترض اینست واما قوله عم لا یصوم احدکم عن احد ولا یصلی احد عن احد فهو فی حق الخروج عن العهدة
لا فی حق الثواب فانه من صام او صلی او تصدق او جعل ثوابه لغیره من الاموات والاحیاء جاز و یصل
ثوابها الیهم عند اهل السنة والجماعة کذا فی البدائع و آنکه نوشته که نیابت در عبادات بدنی نزد احدی
جاری نیست محض غلط چه بر قولی از شافعی آمده که نیابت برای ولی در صوم درست است در
کفایه حاشیه هدایه می‌نویسد و فی احد قولی الشافعی یجوز للولی ان یصوم عنه لما روی عن عائشة
عن النبی صلعم انه قال من مات و علیه الصیام صام عنه ولیه و هذا النص فی اللباب ولنا حدیث

ابن عمر موقوفا علیہ مرفوعا الی النبی صلعم لا یصوم احد عن احد ولا یصلی احد عن احد و چون ثابت شد کہ مسئلہ
ایصال ثواب مبنی بر مسئلہ نیابت ست و از عبارت مواہب و افصاح عن معانی الایضاح ہویدا ست کہ امام شافعی و امام
مالک مذہب مشہور و جماعۂ حنفیہ و امام ابو حنیفہ بعدم وصول ثواب عبادات بدنی رفتہ اند و در بودن این مجتہدان از فقہای
اہل سنت و متاخر بودن اکثر شافعیہ و حنفیہ شکی و اشتباہی نیست پس تفصیلیکہ مجیب ذکر نمودہ بیان تفصیل از عبارت مواہب
و افصاح ثابت کہ درینحال نقل آن حاصل نباشد عبارت مواہب اینست وقد اختلف العلماء فی ثواب قرأۃ
القرآن ہل یصل الی المیت فالمذہب الاکثرون الی المنع وہو المشہور من مذہب الامام الشافعی والامام مالک ونقل
عن جماعۃ من الحنفیۃ وقال کثیر من الشافعیۃ والحنفیۃ یصل وبہ قال الامام احمد بن حنبل بل قال القرأۃ علی القبر
بدعۃ و عبارت افصاح عن معانی الایضاح اینست اتفقوا علی الاستغفار للمیت یصل الیہ ثوابہ وان ثواب الصدقۃ
والعتق والحج اذا جعل للمیت یصل الیہ ثم اختلفوا فی الصلوۃ وقرأۃ القرآن والصیام اذا اہدی ذلک للمیت فقال
احمد یصل ثواب ذلک الیہ ویحصل بہ نفعہ وقال بعض اصحاب الشافعی بل قال السبکی من اصحابہ الذی دل علیہ
الخبر بالاستنباط ان بعض القرآن اذا قصد بہ نفع المیت نفعہ وقال ابو حنیفۃ ومالک ثوابہ لفاعلہ در مسئلہ کہ جمیع اہل سنت
بران اجماع داشتہ باشند فرقہ معتزلہ خلاف ان باشد اگر کسی بخلاف اہل سنت اتباع معتزلہ کند بیشک انکسرا
درین خاص پیرو معتزلہ خواہند گفت اما اطلاق لفظ معتزلی برو و تعداد او در زمرۂ معتزلہ یاد امیکہ در بیان مسائلکہ
او را از فرقہ معتزلہ نسبت تحاشی این موضوع گردید اتباع نکند ہرگز نخواہند کرد چہ رعایت اصطلاح در حیث مباحث ضرور است
و انکہ نسبت کلام عبد الکریم سیالکوٹی نوشتہ کہ اینچنین مہملات بی تصریح اینکہ نویسندہ کیست و کجا نوشتہ کافی
نیست
انتہی او بر عقلای ظاہر است معلوم می شود کہ کلام مذکور از شیخ عبد الحق در مدارج النبوۃ نقل نمودہ الیس اینست انتہی شیخ
مولانا شاہ عبد القادر صاحب در موضح القرآن بفائدۂ آیہ کریمہ وجعلوا للہ مما ذرأ من الحرث والانعام نصیبا الآیۃ
میفرمایند کافر اپنی کھیتی میں اور مویشی کی بچون میں سے اللہ کی نیاز نکالتی اور بتون کی بھی نیاز نکالتی پھر بعض جانور
اللہ کے نام کا بہتر دیکھا تو بتون کی طرف بدل دیا اور بتونکی طرف کا اللہ کی طرف نہ کرتی او نسی زیادہ مسلمان
اب جاہل جانتی ہیں کہ اللہ کی نیاز دینی پھر کہ اوسکی راہ میں جنکو دلوایا او نکو دینا اسکا فائدہ اوسکو نہیں
پہنچتا اوسکی حکم بردار کی ہی اور جنہین فائدہ فقیر کو اور ثواب سی فائدہ دینی والی کو نہ جو کسی نے رکھی

ومثلی کچھ دی اگر کسی ضعیف پردی تو شرک ہی جیسے بسند الا آدمی یا اگر اوس کو اپنی جگہ بٹھلا دی کہ اوسکی طرف سی المدد کرے
جیسے کہ بہا اللہ کو دی اور حکم سرداری کی اکھڑا دی جیسے فقیر کو اب اس شخص کے بدلے اوس کو گویا اوسکو فقیر
کی جگہہ ٹھہرا دی کہ جو کچھ اوسکی کردی پھر اوسکی پیر گونکی کام آئی تو اوسکو ثواب یا ہے جیسے مشکل میں ہی
بیشک ہی انتہی **ملخص جواب استفتای ثانی حسب نقل شیخ فضل رسول صاحب**
استعانت از اہل قبور اگر در صورتیکہ آن مقصود و استطاعت مخلوق بیرون محض باختیار و قدرت حق
جل و علی تعلق دارد چنانکہ شفا دادن از مرض وغیرہ روا نیست بلکہ شرک ست و اگر در صورتیکہ آن مقصود و مخلوق و استطاعت
خارج نیست و حق تعالی دران جزئی اختیار و قدرت مخلوق ہم عطا فرمودہ است چنانکہ استمداد از طبیب و داکر اندین وغیرہ
پس در صورت استمداد از انکس که مطلع طلب طالب بحسب عادت الہیہ میشود باشد ہیچ مضایقہ ندارد و چنین
امر جائز ست و جاری است انتہی **خلاصہ تقریر مغالطہ** ابتدا بنا مسئلہ بطرز معتزلہ نمودہ یعنی قسم اول کہ
محض بقدرت و اختیار خالق تعلق دارد و از مقدور و استطاعت مخلوق بیرون دوم بر خلاف آن یعنی محض بقدرت و اختیار
خالق نیست و از مقدور مخلوق و استطاعتش خارج نیست یعنی افعال اختیاریہ عباد محض باختیار و قدرت خالق جل و علا
نیست این امر خلاف اشاعرہ و موافق مذہب معتزلہ بجا آوردہ **ہدایہ جواب تقریر مغالطہ** حاصل تقسیم آنکہ بعضی امور از قسم
ست بعض آنکہ محض قدرت و اختیار خداوند دیگری را اصلا دران اختیار و قدرت نیست و بعضی آنکہ عبد را ہم دران بجز قدرت
و اختیار یعنی تاثیر حاصل این تقسیم مطابق اشاعرہ السنة است یا از جہالت و عدم مہارت کتب کلامیہ است و یا از سلوک
بمسلک اہل جبر در شرح عقائد نسفیہ للنسفی و از آنجا قوم ست و للعبد افعال اختیاریہ یثاب بہا ان کانت
طاعة و یعاقب علیہا ان کانت معصیة لا کما زعمت الجبریة انه لا فعل للعبد اصلا و ان حرکاته بمنزلة حرکات الجمادات
لا قدرة له علیها و لا قصد و لا اختیار و هذا باطل و نیز در ہمین کتاب ست که بالضرورة ان تقدرة العبد و ارادته مدخلا فی
بعض الافعال کحرکة البطش و بعضها کحرکة الارتعاش و محقق دوانی در رساله تحقیق مسئله اختیار بعد نقل شنیع معتزله
بر اشاعره گفته و انت تعلم ان هذه الشناعة لا یلزم علی من لا یثبت للعبد قدرة و ارادة اصلا کما نقل عن بعض الجبریة
و ما اظن من قال یقول فی المعنی و ان تغیره بحسب اللفظ و اما الذی یثبت القدرة و الارادة للعبد علی عدم تاثیرها
فی الافعال الا اذا غیر قادر علی ذلک انتهی و در لمعه که اصلا عبد را دران اختیار نیست استعانت از غیر خدا حرام است

میکنند که این مستعین بشک آن غیر را قادر و مختار درین امور دانسته عون می طلبد و مفروض آن بود که درین امور جز خدا احدی
را اختیار نیست پس لازم آمد که آن غیر را هم خدا انگاشته کرده مختار و قادر پنداشت و این صریح شرک است بخلاف امور اختیاریه که دران
غیر خدا را هم نحوی اختیار حاصل است پس درانجا این الزام بنا در نمیشود تفرقه بین امور اختیاریه و غیر اختیاریه لغو نیست بلکه بسیار
مفید در استفتای حضرت شاه عبد العزیز دهلوی رحمة الله علیه که معترض از صفحه ۷۵ و ۷۶ تصحیح المسائل نقل کرده است نیز
تفصیل جواز و حرام و کفر بودن استعانت از غیر خدا مرقوم است جواب بعضی مو تا که متعلق این استفتا در تفهیم المسائل وغیره مرقوم
و نیز حال فهم معترض از همین قدر واضح گشته لهذا درینجا از بعضی کتاب تعرض رفت

خاتمة الطبع

بنازش و سپاس خدای را که شریعت مصطفویه را [illegible] صراطی مستقیما فاتبعوه مزین فرموده و [illegible] محبت خود را در
اتباع رسول مقبول [illegible] قل ان کنتم تحبون الله فاتبعونی [illegible] گردانیده و فراوان تحیات و صلوات بیشمار بر لشکر انبیاء که کاخ
ایمان بدل کان اتباع [illegible] لا یؤمن احدکم حتی یکون هواه تبعا لما جئت به درین باب فرمانی است ساطع [illegible]
[illegible] در انکار خانه دین [illegible] من احدث فی امرنا هذا ما لیس منه فهو رد [illegible]
که از [illegible] اتباع رسول مقبول افعال و اقوال [illegible] علیکم بسنتی و سنة الخلفاء الراشدین
حکایت [illegible] خیر القرون قرنی ثم الذین یلونهم ثم الذین یلونهم [illegible]
سید صلی الله علیه وعلی آله واصحابه واتباعه اجمعین الی یوم الدین اما بعد درین زمان [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]

[illegible] محمد بشیر الدین [illegible] بنا بر [illegible] ترجمہ [illegible] مطبع [illegible] گردید
والحمد للہ اولاً و آخراً والصلوٰۃ علی رسولہ باطناً و ظاہراً

صفحہ	سطر	غلط	صحیح
٦	٩	ابن مالک	ابن ملک
ایضاً	١٠	ابن مالک	ابن ملک
٩	٧	مثل جبر	مثل جنبہ
١٢	٧	ست	ستامی نویسد
١٦	١	بنا وبتور	[illegible]
٢٥	١٩	الی المغالطہ	الی آخر المغالطہ
٢٧	١٩	از ذات مقررہ	ذوات مقررہ
٢٨	٢١	ثانیاً در باب ابن جبیر [illegible] ان حکیم ہم	ثانیاً ان حکیم ہم
٣٢	١٤	عیسی شرح بخاری	عینی در شرح بخاری
٤٣	٧	ارجح	راجح
ایضاً	١١	قلیل	قبیل
٤٧	١٠	المشرع	المشروعہ
٦٧	٥	استقلالیت	باستقلالیہ
٦٩	٢١	فتح	قبیح
٧١	٩	مقبر	مقبرہ
٨٨	٧	شیخ عبدالحق	در شیخ عبدالحق
٨٩	١٤	زبدالکلمہ	زبر الکلمہ
٩٦	١٤	مخصوص	مخصوص است
١١٨	٢	و در کتابی [illegible] نوشتہ [illegible] و ہمچنین ست در بعض شرح دیگر	و ہمچنین است در بعض [illegible] شرح دیگر [illegible] نوشتہ [illegible]
١٢٩	١٠	[illegible]	[illegible]
١٣٠	٢٠	عبارت	عبارت مسلم
ایضاً	٢١	بعض کتب	بعض کتب دیگر
١٤٠	١	الائمہ	الائمۃ الثلاثۃ
١٥٠	١٧	و در کتاب	و در بعض کتاب
١٥٦	١٤	از شرع	از شرعیہ
ایضاً	١٥	از شرع	از شرعیہ
ایضاً	١٩	میگرد	میگردد
١٥٧	١٩	برا	برای
١٥٨	١٣	شدند	[illegible]
١٧٨	١٨	[illegible]	[illegible] نقل غریب بود در عالمگیری